

مفتاح الاستخراج

از جفر جامع

بقلم

حاج محمد رضا اسکندری

نشریه

کتابخانه سید عالمشاه

دزفول

www.telasm.com

بسم الله الرحمن الرحیم

مد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد صلی الله علیه وآله
ذی جعله الله العالمین یزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة والسلام علی عترته واهل بیته الطیبین الطاهرین.

وز دوشنبه ۱۳۷۲/۱۰/۶ شمسی مطابق سیزدهم شهر رجب المرجب یکهزار و چهارصد و چهارده قمری ولادت امیرالمؤمنین حضرت علی علیهم السلام داناجد چنین گوید غریق بحر معاصی بنده کمترین و تراب اقدام محصلین و متعلمین محمدرضا الکندری رزند شهیدی رضا از جمله علوم سری که خداوند منان آنرا از دسترس عموم برحذر داشته علم جفر است آنرا اختصاص به نبیاء و اولیاء خود داده جز به معدودی افراد جوان تنها نمونه خود را اعطاء فرموده است علم صحیح و عزیز جفر و رمل است و این روایت منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیهم السلام است که فرموده: "الم تر ان الله جل شانه افاض ادریس علما نوملا و یحیی علم النقاط بفصلها واوحی الیه کلما کان مشکلا" و از حضرت امام جعفر ابن محمد صادق علیهم السلام روایتی است که فرموده: "علیکم بالجفر الابیض والاحمر وان عندنا الجامعة فیها جمیع ما یحتاج الناس علیه" یعنی بر شما باد جفر ابیض و احمر و بدرستیکه پیش ماست جامعه و در آن جمیع آنچه احتیاج مردم به آنست.

و کافی است شاهد بر این مدعا تصحیح این علوم را از نظر فقهاء مرحوم خلد آشیان خاتم المجتهدین استاد الاساتید حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی الانصاری عطر الله مرقده شریف که فرموده: "اما بعض العلوم الصحیحة کالرمل والجفر...
و اخیرا خواستم بحول و قوه الهی جلت عظمته و توجهات ائمه اطهار علیهم السلام برای اشخاص صاحب ذوق در رشته علم شریف جفر و اوفاق آنچه که از کتابهای خطی مطالعه و استفاده گردیده طبق اخلاص جهت طالبان این طریق تقدیم اخوان الصفاء گردیده و این قواعد استخراج این علوم را بلسان سهل و آسان بیان میکنم نام کتاب را مفتاح الاستخراج از جفر جامع نهاده ام و اگر خطائی یا سهوی یا اشتباهی مشاهده گردد عفو و اغماض فرمایند و در مواقع مخصوص از دعای خیر و طلب مغفرت مضایقه نفرمایند. من الله التوفیق.

در کیفیت نوشتن جفر جامع بدانکه باید بیست و هشت جزء کاغذ جمع کرده هر جزئی چهارده ورق که بیست و هشت صفحه میباشد و در هر صفحه ای بیست و هشت سطر باشد و در هر سطری بیست و هشت خانه باشد و در هر خانه چهار حرف رسم شود و در اصطلاح هر جزئی را اقلیمی و هر صفحه ای شهری و هر شهری محله ای مشتمل بر بیست و هشت خانه است و حروفی که در خانه رسم میشود به این طریق است که هر خانه ای چهار حرف. حرف اول علامت جزء و حرف دوم علامت سطر و حرف سوم علامت صفحه و حرف چهارم علامت خانه. پس در خانه اول از سطر اول از صفحه اول از جزء اول چهار الف است به این شکل اااا حرف اول علامت جزء اول حرف دوم علامت سطر اول و حرف سوم علامت صفحه اول و حرف چهارم علامت خانه اول. و در خانه دوم از سطر اول سه حرف الف و یک حرف ب بنویسند به این صورت ااا ب و همچنین تا خانه بیست و هشتم سه حرف الف و یک حرف غ به این شکل ااا غ رسم کنند که علامت بیست و هشتم است و در خانه اول از سطر دوم از صفحه اول از جزء اول دو حرف الف و یک ب و یک الف رسم کنند اا ب ا که علامت جزء اول و صفحه اول و سطر دوم و خانه اول است. و در خانه دوم دو حرف الف و دو حرف ب بنویسند و همچنین تا آخر سطر و در سطر سوم از صفحه اول در خانه اول دو حرف الف و یک حرف ج و یک حرف الف بنویسند اا ج ا و در خانه دوم دو الف و یک ج و یک ب بنویسند اا ج ب و همچنین تا آخر سطر.

و در صفحه دوم در خانه اول از سطر اول یک حرف الف بجهت جزء و یک ب بجهت سطر و دو حرف الف بجهت صفحه و خانه نویسند به این شکل ا ب اا و علی هذا القیاس تا در خانه آخر از سطر آخر و صفحه آخر و جزء آخر چهار حرف غ نویسند غ غ غ غ و در بعضی رسائل بنظر رسیده هر که این جفر جامع را بنویسد با خود داشته باشد همه مخلوقات او را مطیع و منقاد گردند و نیز در مدت عمر بلا از او نتواند گرد و هر خانه ای که این جفر جامع باشد از مرگ مفاجات و طاعون در امان باشد و اگر با لشکری دشمنی باشد فتح ایشان را باشد و هر که بنویسد و به هر مراد که خواسته برسد و حق تعالی او را از هر بلا و گرفتاری برهاند و اگر حاجتی داشته باشد تأمل کند نظر بر این اوراق افکند حاجتش روا شود بشرط تقوی و کتمان سر در جفر جامع

دسترس بود عدد از بحار دویست مرتبه گویند . یا دعوت فعل تسبیحی و دعوات و بعد از آن نظر براین اوراق افکنده اند از خواص جامع
کتاب از خواص است و مبنای علوم جفر حروف بیست و هشتگانه است که بزبان علمی آن را ابجدی گویند و ماخذ عدد مفردات
حروف می باشد و مرکبات آن ده بسیط و ترکیب و اما مفردات حروف منقسم می شود به احاد و عشرات و مآت و
الوف یعنی یکها و دهها و صدها و هزارها و مداخل آن از یک تا چهار باشد . اما مداخل مفردات حروف در ترکیب اگر
بدرجه احاد باشد او را یک مدخل بود و اگر بدرجه عشرات باشد او را دو مدخل بود و اگر بدرجه مآت باشد او را سه مدخل بود
و الوف را چهار مدخل بود و عشرات الوف را پنج مدخل بود و مآت الوف را شش مدخل بود و الوف الوف را
هفت مدخل بود و قس علی هذا .

و اما در بیان مداخل ، بدانکه مداخل را هفت قسم است اول صغیر ؛ و آن عبارت از اعداد بود مرتبه که از حروف
ماده حاصل شده یعنی از جمع اعداد نه نه طرح کنند باقیمانده مدخل صغیر است . دوم وسیط کبری است و آن طرح منتهای
احاد از عشرات باشد و اخذ ما دون آن و طرح ما دون عشرات بود از مآت و اخذ ما دون و طرح منتهای عدد
مآت از الوف و اخذ ما دون آن و هکذا . الوف رسد منتهای فرضی بود بالغ ما بلغ .
سوم وسیط مجموعی است به اعتبار شمول احاد و عشرات و احاد و مآت و احاد و الوف و عشرات و مآت و عشرات
و الوف و مآت و الوف احاد و عشرات و مآت و الوف . احاد و عشرات و مآت مآت . احاد و الوف
و الوف الوف تک عشره کامله و وسیط مجموعی ده نوع است وسیط مجموعی اول به اعتبار شمول احاد بر
عشرات است و عبارت از طرح منتهای احاد بود از عشرات دوم که به اعتبار شمول احاد بر مآت است طرح
منتهای عشرات است از مآت . سوم که به اعتبار شمول احاد بر الوف است .
چهارم که به اعتبار شمول عشرات بر مآت است طرح منتهای عشرات است از مآت پنجم طرح منتهای
مآت است از الوف . ششم نیز طرح منتهای مآت است از الوف هفتم که به اعتبار شمول احاد و
عشرات و مآت است طرح منتهای احاد است از عشرات و منتهای عشرات است از مآت .

هشتم به اعتبار شمول احاد و عشرات و مآت و الوف طرح منتهای احاد است از عشرات و منتهای عشرات است از مآت و
منتهای مآت است از الوف . نهم به اعتبار شمول و احاد و عشرات و مآت و الوف و آن عبارت از طرح منتهای
احاد از عشرات و منتهای عشرات از مآت و منتهای مآت از الوف است .
دهم به اعتبار شمول احاد و عشرات و مآت و الوف و الوف الوف و آن عبارتست از طرح منتهای احاد از عشرات
و منتهای عشرات از مآت و منتهای مآت از الوف و منتهای الوف از الوف الوف و قس علی هذا بالغا ما بلغ .
چهارم از مداخل ، مدخل کبیر است و آن عبارتست از اخذ تمامی عدد از حروف و کلمات مفرده و کلمات مرکبه .
پنجم مدخل اکبر است و آن اخذ تمامی عدد است از تکسیر حروفات بسوط و کلمات مرکبه . ششم اکبر اعظم است
و آن اخذ تمامی عدد است به اعتبار زبر و بینات . هفتم اکبر اکبر است و آن اخذ تمامی عدد است از حروف و
کلمات به اعتبار عدد بسوطه و آن را بسط عددی خوانند از مجموع دوایر خمسه حوله . مثلا حرف ت که دو نقطه دارد
در حساب کبیر ابتث شش عدد دارد و طریقه عدد بسیر ابتث این است منصوب آن بوتی ابجد از حروف الف
یک یک می شمارند تا حرف ر . که دهم است و حرف ز ، بیست می شود و حرف غ در صد کعبد شود الا
حرف آخر ابتث که حرف ی است که هزار می شود و چون مقلوب کنی باید از حرف ی ابتدا کنی و همین
طریق عدد بسیانی حرف ت در مقلوب هشتصد می شود و عدد منصوب ابجد چهار صد می شود و در مقلوب ابجد هفت و
بعد عدد ضمنی ابجد بیست و دو می شود عدد ضمنی حس است که از حرف اول که الف است یک یک می شمارید
تا حرف غ که بیست و هشتم است و در عدد کبیر ابتغی منصوب حرف ت چهل می شود و در مقلوب هفتاد و دو و
عدد ضمنی ابتغ سیزده است و در عدد منهاج النجات اعظم در منصوب چهل و در مقلوب هفتاد و در عدد ضمنی
چهارده می شود و در عدد کبیر ابتغ منصوب ششصد و در مقلوب پنج و در ضمنی بیست و چهار است که مجموع آن عدد از
حفظ مکوبت کهزار و ششصد و پنجاه و نه عدد می شود و این عدد را اکبر الاکبر مجموع اعدادی گویند .
و باید بدانی که مدخل دو است جلی و خفی پس جلی آنست که جمیع عدد بود از اعداد به یکی از طرق مرتبه حروف .

وجمع آن است که تعیّن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین باشد.

و مخارج در عرف اهل قرائت محل اظهار حروف بود و در نزد اصحاب فن حروف مرکبه و مبسوطه و ملفوظه را گویند که مخرج اعداد حروف دیگر باشند و حروف مرکبه بر دو قسم است اول حروف مرکبه اسماء و حروف که عبارت از زبر و بینات باشد و دوم مرکبه کلمات که در موضع لغات بوده باشد و مبسوطه نیز بر طریق حرفی و عددی باشد پس هر یک از این مخصوص شوند بکمیت حروف و نقطه و این جمله را مخارج نامند و استخراج حروف از مداخل یا بحسب نفس حروف مداخل بود یا بحسب مستحصله یا بحسب حروف نظیره یا بحسب قوا یا بحسب اساس یا اعزاز یا غیر اینها یا بحسب تقابل و اتحاد مفهوم توان کرد و از اینها معلوم خواهد شد.

و حروف مداخل حرفی است که از عددی کثرت و اسم و لقب بحساب جمل حاصل آید و حروف مستحصله حرفی است که از جزو و سطر حاصل آید و مستحصره و الا حروف مستحصره خاطر طلب دارند و حروف نظیره اقسام حروف چهارده گانه بود بر چهارده حروف دیگر در هر دایره‌ای که باشد از دوایر حروف که در مبدا شرح داده می‌شود. و قوا جمع قوة است و مراد از قوة طرح ابجد کبیر است به عدد بروج و اخذ عدد بروج است و ما دون دی این را قوت نامند بجهت آنکه مواصل عدد کلی عدد اول بود و ثبوت گفته‌اند عوری عبارت است از بودن حروف عناصر در اسم یا آنکه از عنصر حرفی باشد یا زیاده و این منقسم است به تمام و غیر تمام. و اما تام آنست که از هر عنصری حرفی باشد چون ملک و نحیث. و غیر تام آنست که از عنصری حرفی نباشد یا زیاده از عنصر دیگر باشد چون سند و سنده و مریده و مبعد. و اساس اصل خانه را گویند و مراد اینجا اسمائی است که عدد حروف و توالی شان هم باشد چون خان و شان و بعضی گفته‌اند بمعنی اطلاق می‌شود بر مناسبت میان دو اسم به عدد حروف و حرکات و سکنات و این هم بر دو قسم است تام و غیر تام چون سبحان و غفران و غیر تام آنست که در حروف نقطی مساوی باشند نه در کمیت چون دهان که در دو حرف است و برهان که این هم در دو حرف است و عزاز جمع عزیزه است و آن طبیعت است و مراد اتحاد دو اسم است یا زیاده که دلیل معنی واحد است چون صانع و باری. و موازی بر دو قسم است عددی تام و حرفی تام و غیر تام. اما تام آنست که دو اسم در جمله مداخل متحد باشند چون ملک و ذوقبل و غیر تام آنست که در مدخل کبیر موافق باشند

در وسیط باشد چون هادی و ودود. و در موازی حرفی تام آنست که در موازی حروف موافق باشند در ترتیب چون مُحیی و مُنیب و حلیم و محیل. غیر تام آنست که در موازی مخالف باشند و در بعضی موافق چون طبیب و ظاهر و متقابل آنست که اسمی به اسما بحسب صیغه مقابل باشد چون رافعَ السَّماء و باسط الارض و ظاهر و باطن.

اما طریق استخراج اسما از نشده اسم صاحب دولت.

استخراج اسما به انواع مختلفه است بعضی از نفس حروف اسم و کنیت و لقب و طالع و صاحب طالع استخراج نموده‌اند بعضی از نظائر این حروف که مداخل است اخذ حروف دیگر کرده‌اند و از آن حروف مستحصله نام نهاده‌اند و از آن اسما پیدا کرده‌اند و بعضی دیگر بحسب اساس حروف که عبارت از وقوع هر حرف بود در موقع حرف دیگر بترتیب حروف ابتثی و ابجدی و ایقغی و اهطمی و افحجی حرف دیگر نهاده‌اند و از آن صورت اسم ترکیب کرده‌اند و طریق استخراج اسما به ششصد و شصت و شش مرتبه است. و مراد از کنیت لفظی باشد که در اول آن "اب" یا "ام" آورند، برای مردان "اب" لفظ "ام" آورند برای زنان. مثلاً برای مردان ابوالحسن و برای زنان ام‌الحسن. و لقب اسم لفظی باشد که دلالت بر مدح یا ذم کسی کند چند لفظی را که غیر اینها باشد اسم گویند. طالع برجی را گویند که از مشرق برآید در حین ولادت یا سقط نطفه و آن جمیع افراد را شامل بود و آنکه خانه افراد را مشعر بود آنست که ببینند طالع او منسوب به کدام کوکب است یا آنکه کدام ورد تولد یافته یا آنکه نسبت به فعل و صفت کدام کوکب است بحسب صفت و فعل و ولادت او بود و طالع مخصوص به هر فردی از افراد موجودات و اسمی باشد از اسماء الله تعالی که از دوازده گونه حساب بیرون توان آورد که آن اسم مربی ذات او است و آن اسمی باشد که در عدد کبیر یا صغیر یا وسیط یا مطابق اسم او باشد یا مطابق کنیت یا لقب یا طالع یا مطابق فاتحه یا واسطه یا خاتمه یا نتیجه اولی یا ثانی یا ثالثه باشد. و اسم مطابق اسم مربی ذات است و اسم مطابق لقب مربی صفات است و اسم مطابق کنیت مربی افعال است و اسم مطابق سبب تکمیل نفس است و تحصیل سعادت ابدی باشد و اسم مطابق نتیجه اولی سبب مزید دانش و درایت است و اسم مطابق نتیجه ثانی سبب حفظ مال و ظهور اشیاء است و اسم مطابق نتیجه ثالثه جهت تقرب به عالم ارواح است و اسم مطابق مجموع الاصول

سبب جمیع کمالات نفسانی و جذبات رحمانی است

و بدانکه بطن اول عددی باشد که از اصول ثلاثه اسم و کنیت و لقب حاصل آید و بطن دوم عددی باشد که از تکسیر اصول ثلاثه بیرون آید و بطن سوم عددی باشد که از بسط حروف اصول ثلاثه بیرون آید و بطن چهارم عددی باشد که از بسط عدد اصول ثلاثه بیرون آید و بطن پنجم عددی باشد که از تعداد حروف مبسوط اصول ثلاثه بیرون آید و بطن ششم عددی باشد که از تعداد حروف مبسوطه و حروف بیرون آید و بطن هفتم عددی باشد که از تعداد حروف مبسوطه عددی بیرون آید و در این باب بنائی آورده ام

اس ک ن در اینجا حروف اسم در مدخل کبیر اسکندر

۱ ۶۰ ۲۰ ۵۰ ۴ ۲۰۰ جمع ۳۳۵ حروف مدخل کبیره ل ش مدخل وسط مجموعی ۴۸ حروف ح ل

مدخل وسط کبیر ۱۱ حروف ای مدخل صغیر ۲ حروف ب بسط حروفش با زبر و بینات

ه ا ل ا م ش ی ن ح ا ل ا م ال ف ی ا ب ا و مجموع بیست حرف است و حروف زبر و بینات و

مداخلش شش نقطه دارد. و بدان که نزد بعضی هر شش نقطه جاری مجرای یک حرف است و ما عدد حروف

نقاط را که شش بود حرف ک ب و اعتبار کرده ما عدد حروف زبر و بینه که بیست بود ضم کردیم مجموع

بیست و شش حرف شد و اگر این حروف را الاعددی نظیره فرا گیریم بصورت کتابت در می آید

ق س ض س ظ ز خ ع ت س ض س ظ س ض ج ح س ع س ذ ع ر. و این حروف بحسب

جزو سطر طالب باشند و مطلوبش تقرینه اسم حرف دیگر شوند آن حروف رقم خانه و صفحه گردند برای این مثال:

خانه اول	خانه دوم	خانه سوم	خانه چهارم	خانه پنجم
ق ع س س	ض د س ص	ظ ذ س	ح س ع ص	ت س ز س
خانه ششم	خانه هفتم	خانه هشتم	خانه نهم	خانه دهم
ض ص س ش	ظ غ س ا	س غ ض ص	ج س ح س	ع ذ س ص
خانه یازدهم	خانه دوازدهم	وچون حروف صفحه و خانه این بوترا جمع کنی چنین می شود		
ذ ص ع د	ز س			

ع س د ص ذ س س ص غ ا غ د س ع ح ص س س ذ ص ض ر س. و نظائر حروف مزبور

این می شود، ب ا ص د م ل ل ی ا ک د ر ن س ن د ا ک ق ا ل د ا. چون این حروف را

بطریق تکسیر منسوب کنی چنین شود. ا ب د ا ل ص ا د ق ک م ا ل ا ل د ی ن ا س ک ن د ر

و چون این حروف چهار را ترکیب کنیم چنین می گردد: ابوالصادق کمال الدین اسکندر. و از نفس همین حروف چند اسم از

اسماء باری تعالی ترکیب پذیرد که پس از کنیت و لقب و اسم صفات آورده اول صادق مقصود کامل ملک.

مالک ملیک دیان سلام منان قدیم مقدس مدبر مبین منیب متقدم ملی ولی والی مولای مرادی کبیر قدیر

کریم قادر مؤمن مسلم ممکن موصل مشیر متقرب مدبر متعدد مکرم مکنون کائن کمیون صابر منصور شدید

وکیل ابدی صمدی سرمدی باقی دائمی بصیر مدرک مرید نور نصیر ناصر انیس مونس مکین امین دلیل

دیم قوی قویم رب باری. این اسماء بطور نصیحت و تنش اسم است مولای عدد سر ابجدی اسم اسکندر است

و ارباب خیر این اسماء را متوافقه خوانند بجهت موافقت حروف آن بحروف اصول ثلاثه دیگر و چون خواهیم که از

این اصول ثلاثه اسماء متوافقه استخراج کنیم مدخل مرکب از اصول ثلاثه را بگیریم بدین وجه از کنیه اب د ا ل

ص ا د ق مدخل کبیر آن ۲۳۵ است و حروفش ه ل ر است و وسط مجموعی آن ۲۸ حروفش

ح ک صغیر آن ۱۰ حرفش ی. و مداخل لقب ک م ا ل ا ل د ی ن کبیر آن ۱۸۶ حروف

د ف ق وسط مجموعی آن ۲۴ حروفش د ک صغیر آن ۶ حرف و. مداخل اسم ا س ک

ن د ر کبیر آن ۳۳۵ حروفش ه ل ش وسط مجموعی آن ۴۸ حروفش ح ل وسط کبیری

آن ۱۱ حروفش ای و صغیر آن ۲ حرفش ب پس مجموع مداخل ثلاثه اسم و کنیت و لقب این شد

ه ل ر ک ح ی و ف ق د ک د ه ل ش ح ل ا ی ب و چون این حروف بیست است

و نقاط آن هفت و هر چهار نقطه را بمنزله یک حرف حساب کنیم دو حرف دال بیاوریم پس عامل مختار است

برانکه بجای هفت نقطه حرف حا یا یا ه و ح بنویسد و ما دو حرف بر بیست حرف مداخلات کشیده

نف سطور را افزودیم که بیست و دو حرف شد و بجای ۲۲ حروف ب گ آوردیم چون ابجد و نهار اعلامت جز و سطر حساب کنیم و حروف صفحه و خانه را بقرینه اسمی بنویسیم در دوازده خانه حاصل آید. مثال :

خانه اول | خانه دوم | خانه سوم | خانه چهارم | خانه پنجم | خانه ششم

وس ل ض | دس ک س | ح ض ی ق | دت ف ق | ق س دو | ک ذ و ق

خانه هفتم | خانه هشتم | خانه نهم | خانه دهم | خانه یازدهم | خانه دوازدهم

وض ل خ | ش رح ض | ل ص ا ر | ی ض ب س | ک ض ب ق | هس ج ض

و چون حروف متصله این بیوت را جمع کنیم چنین می شود: س ض س س ض ق ت ق س دو ق ض خ رض رض س ض ق س ض و چون نظیره ابجد حروف ها گرفته شود چنین می شود:

ال ا ا ل ه ح ه ا ر ص ه ل ی ص د د لی ال ه ال و چون ابجد و نهار را یکبار تکسیر منسوب کنیم این ترتیب پذیرد: لا ا ل ا ه ال ا ال ل ه و ح د ه ل ا ش ری ک ل ه و ترکیب این حروف اینست: لا اله الا الله وحده لا شریک له. و لذا اجتماع نتیجه اولی که شصت و شش اسم است از اسما، متوافقه و عدد آن ۱۰۵۰۴ می شود نتیجه ثالثه بظهور می آید بدستور مدخل کبیر اسماء متوافقه حروفش می شود. دی ت خ و بسط مجموعی آن ۱۰۱۰۵۵ است حروفش ه ن غ است و در بسط مجموعی ثانی آن ۱۱۰ حروفش ی ق است و بسط کبرای آن ۱۱ حروفش ای است و صغرای آن ۲ حروفش ب است با مدخل کبیر کلمه توحید که عددش ۷۸۴ است حروفش د ض ذ و عدد بسط مجموعی آن ۸۲ حروفش ب ف است و بسط کبرای آن ۱۰ حروفش ی است و صغیر آن ۱ حرفش الف و مجموع این مدخل ۲۰ حرف است و پانزده نقطه دارد که چهار حرف زیادی کنیم جمعاً بیست و چهار حروف می شوند چون این حروف و نهار اعلامت جز و سطر حساب کنیم باید حروف صفحه و خانه را بقرینه اسمی بنویسیم که در دوازده خانه حاصل آید. مثال :

خانه | خانه | خانه | خانه | خانه | خانه

ث ا ی ص | غ ض ه ق | ن ض ع ر | ی خ ق ض | ا ق ی ا | ب ق د و

خانه | خانه | خانه | خانه | خانه | خانه

ف ر ذ ض | ب س ف ص | ی خ ا ب | ا ض ا ص | ا ر ا د | ک ظ د ط

چون حروف متصله این بیوت را جمع کنیم چنین می شود: ت ص ا ص ق ض خ ض ق ا د ر ض س ض خ ب ض س ر د ط ظ چون نظیره گیریم ح د س ل ل ع ل ی ل ه س ر د ل ی ع ل ا د م م تکسیر منسوب م ح م د ر س ول ال ا ه ع ل ی و ل ی ال ا ه و ر س ر ه ترکیب محمد رسول الله علی ولی الله ... و از عدد کبیر این نتیجه ثالثه که ۵۵۵ است و حروفش ه ن ث است بسط مجموعی آن ۶ است و حروفش س است و عدد صغیرش ۶ است و حروفش و است و اضافه هفت حرف کلمه و عدد کبیر با عدد آن ۳۱۰ است و حروفش ی ش است و اضافه ده حرف و کلمه و بسط مجموع با عدد آن ۲۵۴ و حروفش د ن ر است و اضافه دو حرف ک ج که علامت بیست و سه حرف است و با انضمام آن با بی و سه حرف مذکور حروف مستوره سی و پنج تمام می شوند و به اعتبار آنکه این حروف علامت جز و سطری باشند حروف صفحه و خانه را قرین آن می گردانیم تا به توفیق حضرت پروردگار فتوح هادیتی از آن آشکار شود که اسلام و ایمان جزئی و کلی بر توقف بر آن باشد. بر این مثال :

خانه | خانه | خانه | خانه | خانه | خانه

ث س ا ن س | ه ط س س | د ض ع د | د ض و ع | ک ه ب ق | ی ض ر ح

خانه | خانه | خانه | خانه | خانه | خانه

ش ص ی ق | و ج س ر | ی س ط ق | م ح ح ل | م خ د ر | ح ص ی ص

خانه | خانه | خانه | خانه | خانه | خانه

د ش ن و | د س ص ط | غ خ ی ر | د ب غ ض | ش ح ل ی | ح ض س ر

www.telasm.com

چون حروف متحصله این بیوت را جمع کنیم ابجد حروف می شود س س ظ س ظ د ظ غ م ق ص ج ص
ق ج ر س ق ح ل خ ر ص س ث د س ط خ اب ص ح س ض ر چون ابجد حروف را
نظیره بگیریم چنین شود ا م ا م ص م ن ظ هـ د ف د هـ ف د ا هـ ت ض ی د ا ط ر ا م ی
س ع ل ت ا ل د و چون حرفها را صدر و مؤخر کنیم چنین می شود د ا ل ا ا م ت ا ل م ع ص د
م ی ن م ظ ا هـ ر ل ط ف ا ل ل ا هـ د ف ی و ض ا ت هـ ترکیب: والائمة المعصومین
مظاهر لطف الله و فیوضاته و مراتب عدد ابجد کبیر این فقره ۲۸۱۹ و عبارت هجده حرف است
چون علامت ناطق آن که پنج حرف است ب ج و ط ی اضافه کنیم بیست و سه حرف می شود. ج ک.
وامید و حروف را چون اضافه کنیم جمعاً بیست و پنج حرف می شود پس دوازده خانه می کشیم و وضع می کنیم چون ابجد حروف
علامت جزو و سطری باشند طالب حروف صحیح و خانه هستند مطلوب بر حروف نوشته می شود.

خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ص س و ظ	ش ب ش غ	د ظ هـ ف	اب ر خ	هـ ص ر ص	د ص و س
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ی ح ک د	ذ ق ط ص	ب ق غ ص	د ظ هـ س	و ص ر خ	و س ا خ

خانه حروف متحصله این است.

ج د ض س س ب خ ظ ف ب غ س ظ س خ ص خ ظ س ق ص ق ص ح ر د
ل ا ا ع ی م ج ع ن ا م ا ی د ی م ا هـ ل هـ ل ت و ص
صدر و مؤخر ص ل د ا ت ا ل ل ا هـ ع ل ی هـ م ا ج م ع ی ن د ا ی م ا ترکیب
صلوات الله علیهم اجمعین دایماً. و باید بدانی مداخل کواکب بحسب تحت ضرب اعداد اسماء
در کواکب از جمله ضروریات این فن است بوضع ابجدی و صورت آن بر این وجه است یعنی ضروب

مداخل اسم و کنیت و لقب که از اصول ثلاثه می باشند و عددش ۷۷۵ است آن را در مدخل زحل چنین عدد
مدخل زحل ۴۵ است چهل را در هفتصد ضرب می کنیم بیست و هشت هزار حاصل می شود ۲۸۰۰۰=۴۰x۷۰۰
و حروفش این است: ح ک غ و ضرب پنج در هفتصد می شود سه هزار و پانصد ۳۵۰۰=۵x۷۰۰ و حروفش
ث ج غ است و از ضرب پنج در چهل دویست حاصل می شود ۲۰۰=۵x۴۰ و حروفش ر است
و از ضرب پنج در پنج بیست و پنج حاصل می شود ۲۵=۵x۵ و حروفش هـ ک است و تفصیل ضروب
مداخل اسم و کنیت و لقب که ۷۵۵ است در مدخل مشتری که ۹۵۰ است از ضرب هفتصد در نهصد
ششصد و سی هزار حاصل می شود که حروفش غ ل خ است و از ضرب هفتصد در پنجاه سی و پنج هزار حاصل
می شود که حروفش هـ ل غ است و از ضرب پنجاه در نهصد چهل و پنج هزار حاصل می شود و حروفش
ث د غ است و از ضرب ۵۰ در ۵۰ دو هزار و پانصد حاصل می شود و حروفش ث ب غ و از
ضرب ۵ در ۵۰ دویست و پنجاه حاصل می شود و حروفش ر ن است و تفصیل مداخل اسم
و کنیت و لقب که ۷۵۵ در مدخل مریخ که عددش ۸۵۰ است و ضرب ۷۰۰ در ۸۰۰ پانصد و شصت هزار
حاصل می شود و حروفش ش س غ است و ضرب ۷۰۰ در ۵۰ سی و پنج هزار می شود و حروفش ل هـ غ
است و از ضرب ۵۰ در ۸۰۰ چهل هزار حاصل است و حروفش م غ است و از ضرب ۵ در ۸۰۰
چهار هزار حاصل می شود و حروفش د غ و از ضرب ۵ در ۵۰ دویست و پنجاه حاصل شود و حروفش
ر ن است و تفصیل حروف و مداخل اسم و کنیت و لقب که ۷۵۵ است در مدخل شمس که
چهارصد است پس از ضرب هفتصد در چهارصد دویست و هشتاد هزار حاصل می شود و حروفش
ر ف غ است و از ضرب ۵۰ در ۴۰۰ بیست هزار حاصل شود و حروفش ک غ است و از ضرب
پنج در چهارصد دو هزار حاصل می شود و حروفش ب غ است و تفصیل حروف مداخل اسم و کنیت
و لقب که ۷۵۵ است در مداخل عطارد که عددش ۲۸۴ است پس از ضرب هفتصد در دویست

یکصد و چهل هزار حاصل شود و حروفش ق م ع است و از ضرب هفت در هشتاد و پنجاه و شش هزار حاصل
شود که حروفش ن و ع است و از ضرب هفتصد در چهار در هزار و هشتصد حاصل شود که حروفش ص س ع
است و از ضرب پانصد در دویست صد هزار حاصل می‌شود و حروفش غ ق است و از ضرب پنجاه
در هشتاد و چهار هزار حاصل شود که حروفش د غ است و از ضرب پنجاه در چهار در دویست حاصل می‌شود که
حروفش ر است و از ضرب پنج در دویست هزار حاصل شود حروفش غ است و از ضرب پنج در
هشتاد چهارصد حاصل می‌شود و حروفش ت است و از ضرب پنج در چهار بیست حاصل شود و حروفش
ک است. و تفصیل ضرب حروف مداخل اسم و کنیت و لقب که ۷۵۵ است در مدخل زهره که دویست و
هفده است پس از ضرب هفتصد در دویست یکصد و چهل هزار حاصل می‌شود و حروفش ق م ع است
و از ضرب هفتصد در ده هفت هزار حاصل می‌شود و حروفش ز ع است و از ضرب هفتصد در هفت چهار
هزار و نهصد حاصل می‌شود و حروفش ظ د ع است و از ضرب ۵۰ در ۲۰۰ ده هزار حاصل شود و حروفش
ی ع است و از ضرب ۵۰ در ۷ سیصد و پنجاه حاصل شود و حروفش ش ن است و از ضرب ۵ در
۷ سی و پنج حاصل می‌شود و حروفش ل ه است و از تفصیل حروف مداخل اسم و کنیت و لقب که ۷۵۵
است در مدخل قمر که عددش سیصد و چهل است پس از ضرب هفتصد در سیصد، بیست و یکهزار حاصل شود
و حروفش ک ا ع است و از ضرب عدد ۷۰۰ در ۴۰ بیست و هشت هزار حاصل می‌شود و حروفش
ک ح ع و از ضرب ۵۰ در ۳۰۰ پانزده هزار حاصل می‌شود و حروفش ی ه ع است و از ضرب ۵۰
در ۴۰ دو هزار حاصل می‌شود و حروفش ب ع است و از ضرب ۵ در ۳۰۰ یکهزار و پانصد حاصل می‌شود و
حروفش ش ع است و از ضرب ۵ در ۴۰ دویست حاصل می‌شود و حروفش ر است.
و تمام کواکب سبعه و اسماء و موازنه اعداد ایشان و مداخل ایشان را جهت مجموع یکصد و نود و نه حرف است
باین نحو: کوکب زحل: ز ح ل ال داج ک ن ح ع ش ج ع ب ع ب ع ر ن ر ک ه

کوکب مشتری: م ش ت ر ی ج ل ی ل ز و ا ل ع ل م ح ل ع ل ع ع م ه ع ت د ع ش ب ع د ن
کوکب مریخ: م ر ی خ ش د ی د ا ل ب ط ش د ا ی م ا ل ب ت ق ا ت س ع ل ه ع م غ د غ د ن
کوکب شمس: ش م س ن و ا ل ل ه ا ل م ت ع ا ل ر ف ی ا و ل ز ف غ ک غ ب.
کوکب عطارد: ع ط ا ر د ق د ی ا ل د ا س ع ق م غ ن و ع ص ب غ ی ع د ع ع ت ک.
کوکب زهره: ز ه ر ه ه م ل ک ا ل م ل و ک ع م ع ر ع ظ د غ ی غ ش ش ن ل ه.
کوکب قمر: ق م ر م ق ر ک ا ع ک ح ع ی ه ع ب ع ش ر.
و چون این یکصد و نود و نه حرف را بحساب جزء در سطر بیاوریم طالبند حروف مفرده خانه را ابا ابجد این حروف مفرده
خانه ایشان به این نوع ظاهر شود چون انشاءالله تعالی.

خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ذص ح ق	ل داس	ل ادر	اح ج س	دس ک ل	ح ط غ ع
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
شارج د	غ ز ب د	ع ج د ق	ن ز د ع	کسلطعص	م د ش س
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
تسع ر ش	ی س ج ق	ل ص ی ف	ل ف ز ق	دس ع ق	ل د ع ذ
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ل ص م خ	خ د ل ص	ع ع ل ف	هق ع ع	م ه ق	غ غ ت ر
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
وق ش س	شو ب ع	غ ز ز س	ن د م خ	ر غ ی س	ح ش س ج
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
دس ی ل	و د ا ر	ل ظ ب ط	ط اش غ	د د ا ر	ی ب م خ

خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ادل خ	ب مرق س	اض ش ض	س ر غ ق	ل اع هز	غ رم ل
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
غ ع دض	ع ق ض	ن ط ش س	م ص س س	ن ر د ض	رق از
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ل د ل ب	ه ح اط	ل ظ م خ	ط ض اع	ع ض اع	ل ا رغ
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ف ض ی ض	اط د س	ل س ر ض	ف ک ع و	ک خ ع س	ب خ ع ط
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
اق ر ض	د ح ق ق	د د ی خ	اض ل د	و ع اس	س د ع ا
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
ق ج م ض	ع ض ب خ	و ض خ ق	ش خ ب س	غ ذ ی ق	غ ع د ن
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
غ ض ر ق	ع ح ن ز	ک ض ذ ع	ه ح ر ش	هز م س	ل ط ک د
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
از ل ظ	م ه ل خ	د د ک ع	ق ر م س	خ ع ز د	غ س ط ش
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
و س غ ف	ی ض غ خ	ش ت ش ع	ن ظ ل س	ه س ق د	م س ر خ
خانه	خانه	خانه	خانه	خانه	خانه
م ق ق د	ر ظ ک ق	ارغ ص	ک ط ح د	غ ض ی ر	ه س غ ظ

خانه	خانه	خانه
ب ض غ و	غ غ ش ص	و س

چون حروف متحصله این بویت را که نود و نه خانه و نیم است جمع کنیم این حروف می شود.

ض ق ر ص ا ر ج س س ل ط غ و ذ ذ ر ج ق ط ع ت ض د س ج ش س ق ض ف غ ت ق ر ق ض
ذ ذ ص خ ر ص ع ف ق ع و ق خ ر ق س و خ د س و خ خ ص ش ح س ل ز ظ ط اغ د ل ب
خ ر خ ص س ض ض ر ق غ ز د ل ع ض ق ض ظ س ض س ر ض ق ذ ز ب خ ظ ض خ ض
ع ض ص اغ ض ض ط س س ض س س و خ س خ ظ د غ ق ض خ ق د ع ض ع س و ا ح
ض ص خ خ ق خ ص ذ ق ع ز ض ف ه ز ص غ ح ش ذ س ظ و ز ط ح د ع ر س س د س
غ ق ذ ظ ق ر ض ظ و ص ر س ظ ض د غ ض س ۱۹۹ حروف و چون نظیره مقصد نود و نه حروف بگیریم
چنین می شود: ل ه و اس و ت ا ا ض ت ن ر ک ش د ف ه م ب ه ل ص ا ف ز ا ه ل ج
ج ه ا ه ک ک د ی و ر ن ج ه ب ر ه ی د ه ا ر ی د ا ر ی ی ز ت ا ض و د م م س ن ر د
ح ی د ی د ا ل ا ل د ه ن ش و ض ب ل ه ل م ا ل ا د ل ه ک ش ح ی م ل ی ا ل ب ل ا س
ن ل ا ل ث ا ا ل ا ر ی ا ی م و ن ه ل ی ع ر ن ل ر ن ه س ت ل ل ی ی ه ی د ک ه
ب غ ل ه ق ش ل ن ت ز ک ا م ر ش م ق ق ی ر ب و ا ن ک ا ا ج ج ی ح ب م ا
اص ا ی ه ک م ه و ل م ر ل و ا م ل ر ن ل ا ۱۹۹ چون این حروف را بجای بکسر منسوب کنیم
این حروف ترتیب پذیرد: ا ل ل ه ن و ا ل س م ا د ا ت و ا ل ا ر ض م ث ل ن و ر ه ک ش
ک ا ت ف ی ه ا م ص ب ا ج ا ل م ص ب ح ف ی ز ج ا ج ه ا ل ز ج ا ج ت
ه ک ا ن ه ا ک و ک ب د ر ی ی و ق د م ن ش ج ر ت م ب ا ر ک ت ه ز ی ت و ن
ی ه ل ا ش ر ق ی ت ه و ل ا غ ر ب ی ه ی ک ا د ز ی ت ه ا ی ض ی ا د ل و ل م

ت م س س ه ن ا ر ن و ر ع ل ا ن و ر ی ه و د ی ا ل ل ه ل ن و ر ه و م ن ی ش ا د ی ض ر ب ا ل ل ه ا ل ا م ث ا ل ل ل ن ا س و ا ل ل ه ب ک ل ش ی ع ل ی م . چون حروف را ترکیب کنیم چنین شود: الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله بکل شیئ علیم . واین آیهٔ نور چهل و هشت کلمه است مطابق عدد کبیر ابجدی و به لفظ حم که رمزی است تام از رموز نام مبارک حضرت محمد صلی الله علیه وآله اجمعین و مواقف اسم ازلی ماجد و امجد واقع شده برای هر کلمه بحسب حروف آن به دوایر خمسهٔ صغیره که در گذشته ذکر شد و پنج نوع عدد تعیین شد و مجموع آن به تفصیل در جدول نموده می شود دایرهٔ ابجد مقدم است .

دایره ابجد	اساس	ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
	نظیره	س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
دایره ابتث	اساس	ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص
	نظیره	ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی
دایره ایقغ	اساس	ا ی ق غ ب ک ر ج ل ش د م ت ه
	نظیره	ن ث و س خ ز ع ذ ح ف ض ط ص ظ
دایره اهطم	اساس	ا ه ط م ف ش ذ ب و ی ن ص ت ض
	نظیره	ج ز ک س ق ث ظ د ح ل ع ر خ غ
دایره افسج	اساس	ا ف س ج ی ع ل م ه ض ر ز ط غ
	نظیره	ث ب ح ظ ن خ ق ک و ت ش ص د ذ
دایره ارغی	اساس	ا ر غ ی ب ز ف ت س ق ث ش ک ج
	نظیره	ص ل ح ض م خ ط ن د ظ و ذ ع ه
دایره احدمش	اساس	ا ح ذ ش ظ ق ن ح ب ر ص ع ک و
	نظیره	ت خ ز ض غ ل ه ث د س ط ف م ی

دفعه یعنی شماره حروف آنچه ملفوظی شود از مستنطقه بسط عددی مطلب طالب مثل ت اول باشد ث دا نویسید و الف در دوم باشد دو حرف که الف و ب باشد گذاشته ج را بنویسید و سوم اگر ج باشد باج سه حرف شمرده در ابجدی گویند پس جیم دیگر نویسید و حرف ی در چهارم باشد غیری حرف گذارد حرف ن که چهارم است بنویسید و اگر در نون باشد غیر ان پنج حرف شمرده پنجم حرف قاف باشد بنویسید هکذا الباقی .

بدانکه مبنای علم جفر حروف بیست و هشتگانه بود که زبان علمی آنرا ابجدی گویند و ما تعریف آنرا بیان می کنیم اول بخواص و مراحل آن می پردازیم . هر دایره ای از دوایر الحروف اعداد بشماری دارد خصوصاً دایرهٔ ابجد که ام الدوایر است و ضوابط مراحل و اعدادش بیش از سایر دوایر است که اول آن می پردازیم مثلاً بعدد کبیر و بعدد بسیط و بعدد صغیر و بعدد کبیر کبیر و بعدد صغیر صغیر این اعداد خمسه دائم در کار حل و فصل مراحل علمی دارد و سایر اعداد دیگری هم دارد تدریج من بعد خواهیم گفت .

واما بعدد کبیر آنکه مراتب اعداد هندسی و نجومی و ریاضی دارد که مراحل چهار رقمی منقسم است که در دوائر ابتغ مراتب واضحتر است و دایرهٔ ابجد کبیر اینست :

سطر اساس	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
اعداد کبیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
سطر نظیره	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
اعداد کبیر کبیر	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

بعدد کبیر دایرهٔ ابجد در حل عموم مرصاد العمل است بلحاظ مراتب چهارگانه آحاد و عشرات و مآت و الوف و هر مراتب به نه حرف بقانون فلکی تقسیم شده است لکن از مراتب هزار یکحرف بس است چون

در علم نجوم و اسطرلاب و هندسه و امثالهم بی نهایت است مثال اگر خواستیم رقم دو هزار را بنویسیم بجای حرف دو (ب) و بجای حرف هزار (غ) می نویسیم باین شکل ب غ و بجای عدد ده هزار ی غ و بجای عدد بیست هزار ک غ نویسیم بهمین قیاس که حرف کوچک را ماقبل حرف غ می نویسیم ولکن اگر خواستیم حرف رقم ابجد هزار را بدانیم حرف کوچک را بعد از حرف غ می نویسیم مثال ۱۰۰۲ غ ب ، و رقم ۲۰۰۲ را چنین می نویسیم ب غ ب و با حرف عدد ۵۰۲۰ را چنین ه غ ک الا آخر چون هر علمی مقدمات و ضوابط خاص خود را دارد که هر عاملی باید آنرا یاد بگیرد و هر که یاد نگیرد محال است در آن علم ترقی بیابد چنانکه برای خواندن و نوشتن اول باید الفبای آن علم را یاد گرفت تا بتواند بخواند و بنویسد و هر که میخواهد ضوابط و ملحقات جفر آنرا یاد بگیرد باید حروف ابجد را یاد بگیرد تا مسلط شود پس ابتدا مقدمات و اصطلاحات را شرح میدهیم بعد به کلیات می پردازیم و آنچه تا اینجا بیان کردیم و گذشت شرحی از ضوابط دایرهٔ ابجد بود انشاالله من بعد هم باقی را شرح میدهیم دایرهٔ ابجد کبیر را با مراتب چهارگانه و سطر اساس و سطر نظیره با اعداد در جدولی که گذشت نوشتیم حال می پردازیم بحروفات بیست و هشتگانه ابجد.

دایرهٔ ابجدی بیست و هشت حرف است که چهارده حرف آن سطر اساس است و سطر علیا یک و چهارده حرف دیگر را سطر نظیره و سطر سفلی می گویند و دستور گرفتن نظیره چنین است . هر وقت خواستیم نظیره یک حرف را بگیریم از همان حرف می شمریم و حرف پانزدهم را می گیریم که آن حرف نظیره آنست حال اگر بخواهیم نظیره حرف الف را که حرف اول دایره ابجد است بگیریم از همان حرف الف می شمریم تا حرف سین که حرف پانزدهم است و نظیره حرف الف است و عین نظیره حرف ب است چنانکه آخرین حرف سطر علیا که سطر اساس است حرف نون است و حرف نظیره اش حرف غین است که آخرین حرف سطر سفلی است و هر دایره ای بدین قیاس و قاعدهٔ همان دایره رفتار می شود و در سایر دوایر اشاره خواهد شد بهمان نحو که قبلاً مراتب و ابعاد ابجد کبیر را گفتیم و حالا دایرهٔ وسطی را می نویسیم : دایره اینست :

سطر اساس	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
رقم اعداد	۱	۲	۳	٤	۵	٦	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱٤
سطر نظیره	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
رقم اعداد	۱۵	۱٦	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲٤	۲۵	۲٦	۲۷	۲۸

و باید که در تمام دوایر الحروف عدد کبیر بقاعدهٔ مراتب ابجدی گرفته شود اما وسطی بقاعده رسم آن دایره یعنی هر دایره ای عدد خود دارد که در شماره کبیر تابع معین ابجد است ولکن در وسطی تابع عین همان دایره است بضوابط خود دایره معلوم است و عدد دیگری مثل صغیر و غیره ندارد ولکن باز در همه دوایر دایرهٔ ابجد است که از تمام جهات برتری دارد باید را حرکت داد و مثال آن داده شد در کبیر و وسطی و صغیر و کبیر کبیر و صغیر صغیر و غیره و دایره کبیر و وسطی را بیان کردیم و حالا دایرهٔ صغیر را شرح میدهیم.

دایره صغیر ابجدی اینست :

سطر اساس	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
عدد صغیر	۱	۲	۳	٤	۵	٦	۷	۸	۹	۱۰	۸	٦	٤	۲
سطر نظیره	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
عدد صغیر	ساقط	۱۰	۸	٦	٤	۸	ساقط	٤	۸	ساقط	٤	۸	ساقط	٤

این بود دایره صغیر ابجد و اما قانون بدست آوردن آن اینچنین است که از عدد کبیر هر حرف دوازده دوازده طرح می کنیم و باقیمانده آن عدد صغیر است چنانکه در جدول نوشته شد و اما دایره کبیر کبیر برای گرفتن عدد کبیر کبیر باید حروف را ملفوظی کرد و در جدول ابجد شود و مجموع عدد زبر و بینه جمع کرده زیر آن حروف در خانه بنویسند که آن عدد را کبیر کبیری گویند و برای بدست آوردن عدد صغیر صغیر از مجموع جمع عدد ملفوظی دوازده دوازده طرح کرده

باقیمانده عدد صغیر صغیر است و طرحهای دیگری نیز هست که راههای مختلف دارد و حروف ملفوظی سه قسم است. ملبوبی و مسروری و مکتوبی و حروف ملبوبی سیزده است الف جیم دال کاف لام سین شین صاد ضاد قاف عین غین ذال و حروف مسروری دوازده است. با تا ثا حا خا را زا طا ظا فا ها یا و حروف مکتوبی سه است میم نون واو. و حرف اول ملفوظی را زبر و حروف عدد را بینه می گویند. مثال ملفوظی حرف الف سه حرف است ال ف حرف اول که الف است زبر و حرف دوم و سوم که ل ف است بینه است و مجموع عدد حروف زبر و بینه اش یکصد و یازده است و همینطور تا الا آخر و در ضمن توصیه می شود بجهت ایجاد دایره ابجدی از کسورات سته زیج ساخته و همچنین از کبیر کبیر و صغیر صغیر نوشته شود چون از حوصله خارج بود در اینجا نوشته نشد اگر وقتی بود انشاالله در آخر شرح آن داده خواهد شد.

و اما طروح سته که اخص طروح و از لطایف علوم جفر است بر اختیار است که از عدد کبیر ابجدی بضابطه عنصری یعنی چهار چهار طرح شود تا خانه عنصری منسوب بحروف معلوم شود چنانچه گفته اند اول آتشی و دوم بادی و سوم آبی و چهارم خاکی که جمله عرب بود و اخیر حرف را از دایره اعظم گرفته اند و هر دایره در فرهنگ خود نام و نسبه دارد که بتدریج شرح آن داده می شود و در این باب دایرة الحروف بسیار و بی شمار است و از استادانی که به مفتاح آن پی برده اند و موفق شده اند نام می بریم مانند حسین منصور حلاج و شیخ نجم الدین کبری و سعدالدین حموی و شازلی و سید علی همدانی صاحب اسرار النقطه و سید حسین اخلاطی و شیخ محی الدین عربی و خواجه نصیرالدین طوسی و خرجی و سکاکی و محمود دهدار صاحب مفاتیح المغالیق و شیخ بهائی و صدیقی و شیخ احمد ابن علی بونی و سید عبدالقادر الحسنی الادهمی و صدها رجال و غیران دیگر که از بردن نام آن بزرگواران اطاله وقت و سبب تصدیع است رحمت الله علیهم اجمعین و آنچه که شیخ ابوعلی سینا در کتاب کنوز المعزمین آورده چهارده دایره امهات الدوایر بود که هفت دایره از آنها

حروف به هفت دایره بیرا است که بحسب کواکب سبعه از جفر جامع استنباط کرده اند و نام هر یک بدایره در صفحات جفر جامع آمده که تا مجال شرح مختصری از دایره ابجد داده ایم العاقل یکفی الاشاره و اما دایره دوم از دوایر سبعه دایره حروف تهجی است بنام ابتث و در سوم است بدایره التواخی که شرح آن با سطر نظیره در قسم وسیط نوشته می شود. دایره ابتث اینست:

سطر اساس	ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
عدد وسیط	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤
سطر نظیره	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	ی
عدد وسیط	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨

و اما تواخی و تواخیه از آن گفته اند که اغلب در استخراج و استحصال مستحصله لابد و لاجرم از استنباط حروف تواخیه متشابهی شود مانند ب ت ث یا ج ح خ یا د ذ یا ر ز یا س ش یا ص ض یا ط ظ یا ع غ که در امر استخراج طرح جواب و سوال توسل بحروف متشابهی شوند که دایره حاضر مطلوب آنست.

دایره سوم دایره اعظم است که از جهت منسوبات عنصری و بعضی کوکبی نیز گفته اند و اما بجهت اتصال دایره تاثوری قاعده ایست که آنرا رباعی و سباعی هم گفته اند و ضابطه اش چنین است رباعی این جدول ابجد و سباعی اعظم و سبعه سیاره اش هم می گویند. اینست جدول سبعه سیاره:

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
آتشی برج	ا	ه	ط	م	ف	ش	ذ
بادی منسوب	ب	و	ی	ن	ص	ت	ض
آبی محرور	ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ
خاکی [illegible]	د	ح	ل	ع	ر	خ	غ

دایرهٔ انسغ اینست

ا	ب	ج	د	ه	و	ز
ن	م	ل	ک	ی	ط	ح
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
غ	ظ	ض	ذ	خ	ث	ت

ا	ب	ج	د
ح	ز	و	ه
ط	ی	ک	ل
ع	س	ن	م
ف	ص	ق	ر
خ	ش	ت	ث
ذ	ض	ظ	غ

دایره اطبع تولد لذ رباعی و سباعی معکوس دایرهٔ ابجد است .

دایرهٔ احست اینچنین است

ا	ب	ج	د	ه	و	ز
ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ

و با این چهار حرکت معلوم شد که چه حاصل شده است و باقی اعمال بدین قیاس است . باید دقت کرد و بدانی که رشته سر دراز دارد و باید بجوئی تا بیابی و ما راه تحصیل آنرا نشان دادیم تا جوینده یابنده شود انشاء الله . دایرهٔ احبرط از دایرهٔ ابجد و دایرهٔ افصت از دایرهٔ ابتث گرفته می شود و باقی دوایر را بدین منوال دریافت کن تا الی آخر و دیگر از این واضح تر نتوان گفت و چنانچه قبلاً گفتیم دایرهٔ ابجد ام الدوایر است و لذا استخراج رباعی و سباعی دوایر ثانیه و ثالثه و رابعه استخراج می شود و باید ترقی و تنزلی حروف را بدانی که این عمل در سایر دوایر هم مصداق و گواه است اشاره بدین ضابطه لازم و ضروری بود و اما در بیان طبایع حروف و بیان تقسیم آن بسبعه سیاره و آنچه بدان تعلق دارد و بدان که بیست و هشت حروف را بچهار عنصر قسمت کرده اند و هر یک عنصر را قسمت مساوی داده اند و هر یک طبایع را به اعراب مختلفه منسوب کرده اند آتشی را مرفوع و بادی را منصوب و آبی را مکسور و خاکی را مجزوم و هر یک طبع با دوم خود ترقی و تنزلی است چنانکه آتشی را هوائی ترقی است و هوائی را آتشی تنزلی است و همچنین حروف آبی را خاکی تنزلی و خاکی را آبی ترقی است و همچنین بیست و هشت حروف را به سبعه سیاره تقسیم کرده اند و بهر سیاره چهار حروف داده اند چنانکه در گذشته جدول سبعه سیاره ذکر شد و حالا بروج و متعلقات آنرا بیان می کنیم بدانکه دوازده برج و چهار عنصر و بیست و هشت حروف تهجی و بیست و هشت منازلند چون دوازده بروج

را بچهار عناصر تقسیم کرده اند سهم هر عنصری سه برج شد که از ضرب ۳ در چهار دوازده پیدا می شود و چون بر هفت ستاره تقسیم شوند قسمت هر کوکب دو برج می شود الا شمس و قمر که هر یک صاحب یک برج است و چون بیست و هشت حروف تهجی را به دوازده بروج تقسیم کردند سهم هر برج دو حرف و ثلثی شد و لذا تقسیم منازل بر بروج سهم هر برج دو حرف و ثلثی می باشد به این طریق که در زیر نوشته می شود :

حمل ا ب ثلث ج شرطین بطین ثریا	ثور ثلث ج د ثلث ه ثریا دبران هقعه	جوزا ثلث ه و ز هقعه هنعه ذراع	سرطان ح ط ثلث ی نثره طرفه جبهه
اسد ثلث ی ک ثلث ل جبهه زبره صرفه	سنبله ثلث ل م ن صرفه عوا سماک	میزان س ع ثلث ف غفر زبانا اکلیل	عقرب ثلث ف ثلث ق اکلیل قلب شوله
قوس ثلث ق ر ش شوله نعایم بلده	جدی ت ث ثلث خ ذابح بلع سعود	دلو ثلث خ ذ ثلث ض سعود اخبیه مقدم	حوت ثلث ض ظ غ مقدم مؤخر رشا

و بدانکه حروف بر ۳ قسم است لفظیه و فکریه و رقمیه . لفظیه و رقمیه معلوم است ولی فکریه حروف متصوره در نفس است و آنها را علویه نیز گویند و هر یک از حروف ابجد به مزاج عنصری است که منسوب بآن است و هر یک از این بیست و هشت حروف بجهت حدودیست پس هر حدی نیز بر طبیعت همان حروف است که آنحروف بازای آن است و مرکب را باید رد به بسائط خودش کرد .

و هر یک لذا اقالیم سبعه به کوکبی منسوب است و بر طبیعت همان کوکب است . زحل سرد و خشک است . مشتری گرم و تر . مریخ و شمس گرم و خشک . زهره معتدل . عطارد ممتزج . قمر سرد و تر . حروف مفرده و مزدوجه است و مفرده عبارتست از ابجد شهور و مزدوجه عبارتست از ترتیب ابتث و اینده و اشترقیه بامند

اول مزده شرقیه و ثانی را مزوجه شرقیه و حروف از جهت دیگر بر ۳ قسم است : ملفوظی و مکتوبی و مسروری
که در گذشته ذکر شد و در اصطلاح علم اعداد هر اسمی یا کبیر است یا وسیط است یا صغیر است یا نصاب
یا خط یا کور یا خاتم است اما عدد صغیر عدد بیان اسم است یعنی شماره حروف مثل حسن که ۳ حرف است
و حسین که چهار حرف است و همچنین چون هر یک را ده گیرند وسیط گویند چون صد گیرند کبیر گویند و چون
هر یک را هزار گیرند نصاب گویند و چون نفی کنند از اعداد اسم کم کنند خط گویند و چون خط را با اصل جمع کنند
کور گویند و چون کور را در اصل ضرب کنند خاتم گویند و در صغیر و کبیر و نصاب و خاتم نیز اصطلاحات دیگری
هست و به تقسیم دیگر هرگاه عدد اسمی را در عدد حرفی ضرب کنند حاصل را نیز عدد کبیر گویند مثل آنکه
در اسم حسن که عدد اسمی آن ۱۱۸ است و در عدد حرفی آن که ۳ است ضرب کنیم ۳۵۴
حاصل می شود ، این را هم عدد کبیر گویند و چون عدد کبیر را در عدد حرفی ضرب کنند حاصل را اکبر گویند
و چون اکبر را در عدد حروف ضرب کنند حاصل را کبائر گویند و حاصل ضرب کبائر در عدد حروف را
اکبر کبائر گویند و چون عدد اسمی آنرا که در اصطلاح این علم عدد صغیر گویند نصف کنند نصف آنرا
اصغر گویند و نصف اصغر را صغائر گویند و نصف صغائر را اصغر صغائر و هرگاه عدد اصغر و صغائر و اصغر صغائر
نصف آن صحیح نباشد دو قسمت کنند آن قسمت که یک عدد زیادتر است آنرا کامل و آن کمتری را ناقص
گویند و باید نصف ناقص را ترک گویند و ساقط را اعتبار ننمایند و استنطاق در عرف اهل اعداد عبارتست
از آنکه عدد را بحروف درآورند مثلاً ۱۲۴ را گویند دکق و نوع دیگر آنکه حرف را بلفظ درآورند مثل
حرف ا را الف گویند و حرف ج را جیم و هکذا . حروف سؤال و اسماء در جفر جامع باید بعدد ابجدی حروف
گرفته شود به این ترتیب که حرف اول اقلیم و حرف دوم شهر و حرف سوم کوی و حرف چهارم خانه مثلاً
احمد را در اقلیم اول شهر هشتم . کوی سیزدهم . خانه چهارم باید گرفت و محمد را اقلیم سیزدهم شهر هشتم کوی
سیزدهم خانه چهارم . و زینب را اقلیم دهم شهر پنجم کوی پانزدهم خانه دهم . و یوشع را اقلیم دهم شهر ششم

کوی بیست و یکم خانه شانزدهم . عند القیاس دائما الکلام کل الکلام فی تحصیل المستحصله و از ادمن قال .

مستحصله در بیان نیاید	ترتیب که در زبان نیاید
مستاصل لذا او تمام عالم	تا لطف تو در میان نیاید
سؤال از جفر جامع گر نمائی	بکن مستحصله بهر خود آسان
ترفع یا ترقی یا تنزل	مساوات کند با اهل عرفان
بقیمت چهار کن هر حرف را	بجای خود گذار از بهر درمان
تو بدوح مین راده ترفع	عصر تخضع ترقی ده دو چندان
تنزل ط ذث شغقس	مساوات اجهز طلم داخل آن

در بیان حروف مستحصله :

گرفتن حروف مستحصله از این علم ترتیب بچند طریق بیان شده است و یکی از آن طریق اینست که بعد از مداخل
اربعه که از حروف سؤال گرفته شد و خواهی مستحصله حاصل کنی یکحرف از آخر و یکحرف از اول گرفته باز
یکحرف از آخر و یکحرف از اول گرفته و در خانه اول بنویسید که حرف اول علامت جزو و حرف دوم علامت
سطر و حرف سوم علامت صفحه و حرف چهارم علامت خانه باید همه حروف سؤال چهار چهار شود از
اول تا به آخر که یکحرف در خانه آتش و یکحرف در خانه باد و یکحرف در خانه آب و یکحرف در خانه خاک نوشته
شود بعد بقاعده بدوح مین از عناصر اربعه مستحصله حاصل کن و نظیره گرفته و صدر و مؤخر کند جواب ناطق
می شود ان شاء الله تعالی . قاعده سؤال از جفر جامع از کلام دُربار صاحب ولایت حضرت مولی علی ابن
ابیطالب علیهم السلام از روش محمود دهدار مشهور به عیانی و طریقه او چنان است چون سؤال شود و خواهند
جواب یابند باید بیست و هشت عمل در حروف سؤال انجام دهند تا حروف جواب سؤال ناطق شود
اول بسط سؤال است یعنی باید بحروف مقطعه نوشته شود دوم باید عدد کل حروف را بحساب ابجد کبیر

بگیری و جمع کنی که این جمع عدد را مدخل کبیر مجموعی می نامند. سوم باید مدخل وسط مجموعی گرفته شود و سه مدخل
دیگر از آن بدست بیاوری که مجموع را مداخل اربعه می گویند و سه مدخل را چنین باید گرفت که آحاد را با الوف
جمع کنند یعنی تنزل مرتبه الوف به آحاد دهند و عشرات به مآت شود مدخل مجموعی کبیر ۱۲۲۵ بوده
هزار را با پنج جمع کردیم شش شد بعد از آن بیست را بعد از شش نوشتیم بعد از آن دویست بود و بعد از آن
شش و بیست نوشتیم چنین شد ۲۲۶ بعد از آن شش را به مآت جمع کردیم یعنی تنزل مآت به آحاد
که شد ۸ و آن را نوشتیم بعد بیست را نوشتیم ۲۸ شد این مدخل سوم را مدخل وسطی می نامند که حاصل
شده از مدخل وسط مجموعی است که دومی باشد یک مدخل دیگر که مدخل صغیر گویند باید درست کرده و
او آنست که هشت را با دو جمع کرده ۱۰ می شود پس مدخل چهارم که مدخل صغیر بوده ۱۰ شد عمل
چهارم از بیست و هشت عمل با آنست که عددهای مداخل اربعه را باید استنطاق کرد. عمل پنجم
آنست که آن حروف که از مداخل اربعه حاصل شده استنطاق کردیم آن را ملفوظی و ملوبی و مسروری باید کرد
یعنی دو حرفی و سه حرفی را باید بحرف نوشت مثلاً حرف ۱۰۰ را الف و لام و فا باید نوشت
و قس علی هذا. عمل ششم آنست بعد از ملفوظی جمع باید تاریخ سال و ماه و روز و شب و ساعت و دقیقه
نوشته شود و یکی از دقایق اینعمل آنست که طالع وقت و صاحب طالع را هم باید نوشت مثلاً روز
سه شنبه بیست و هشتم ماه ذالحجه سال یکهزار و سیصد و هفتاد و سه بوده که سؤال را نوشتیم و حساب کردیم آفتاب
در برج جوزا بود و جوزا خانه عطارد است پس طالع جوزا و صاحب طالع عطارد را نوشتیم. عمل هفتم آنست
که حروف را باید بکشد مثل حروف سؤال بنویسد یعنی ببیند حروف سؤال چند حرف است در عدد
هر قدری که حروف سؤال است حروف اساس هم بهمان عدد شود و حروف اساس همان حروف
را گویند که از مداخل اربعه و از تاریخ بهم رسیده باشد. عمل هشتم آنست که این حروف اساس را نظیره کند
و نظیره آنست که حرف یازدهم ابجد نوشته شود. عمل نهم آنست که حروف نظیره را صدر و مؤخر کند

که آن را تکسیر گویند. عمل دهم آنست که حروف تکسیر شده را مستحصله کند و قاعده مستحصله محتاج است بچهار دایره که در گذشته
ذکر کردیم و ترتیب دوایر چنین است اول ابجد دوم ابتث سوم اهطم چهارم ایقغ و یکی دیگر که محتاج الیه
است طرح است طرح ابجد بیست و هشت بیست و هشت است که این طرح را امتزاجی گویند و طرح
ابتث دوازده دوازده که طرح بروجی گویند و طرح اهطم هفت هفت است که طرح کواکبی گویند و طرح ایقغ
چهار چهار است که این طرح را عناصری گویند پس معلوم شد عملی که در مستحصله باید بشود چهار دایره و
چهار طرح هشت عمل و نه عمل دهم در اساس می شد جمعاً هفده عمل و از بیست و هشت عمل یازده دیگر
مانده است. عمل هجدهم: اول باید میزانی حاصل شود که هر یک از حروف خانه را از آن حروف
میزان بسنجیم یعنی عدد آن را ضم کنیم تا چهار حروف حاصل شود و میزان عبارتست از اینکه یک حرف را از سطر
سؤال برداریم و یک حرف از مداخل اربعه و یک حرف از طالع وقت و یک حرف از تاریخ هجرت و این مجموع را میزان گویند
تا جواب سؤال گویا شود. مثال عدد سؤال را بالا مرتبه کرده یک حرف برداریم دوم مداخل اربعه را بالا مرتبه کرده یک حرف
برداریم سوم طالع وقت را بالا مرتبه کرده یک حرف برداریم چهارم تاریخ هجرت را بالا مرتبه کرده یک حرف برداریم
و در عمل ششم توضیح داده ام که بالا مرتبه یعنی اعداد از یک تا هزار را باید یک حساب کرد مثلاً ایقغ را چهار
حساب می کنیم پس تا اینجا حروف میزان معلوم شد و برای گرفتن مستحصله هجده عمل انجام شد و ده عمل
دیگر مانده است که مراد از مرتبه و درجه و عدد سطور و صفحه و خانه است و چهار عمل مربوط به عدد سطر و صفحه و
جزو و خانه است و عدد آن چنین است که حروف اول یکی است دوم سه سوم شش و شش عمل
دیگر باید از ابجد گرفته شود که آن دایره اهطم است و دایره اهطم را می نویسیم در عدد سباعی و رباعی که
چهار سطر حاصل شود سطر اول مرتبه اول ا ه ط م ف ش ذ سطر دوم مرتبه دوم ب و ی ن
ص ت ض سطر سوم مرتبه سوم ج ز س ق ث ظ سطر چهارم مرتبه چهارم د ح ل ع ر خ غ
و مراد از دور عدد از این دایره آنست که هر عددی در سطری مرتبه باید قرار داد.

حرف اول خانه را از سطر اول ا ه ط م ف ش ذ حرف دوم خانه را از سطر دوم ب و ی ن ص ت ض حرف سوم خانه را از سطر سوم ج ز ک س ق ث ظ حرف چهارم خانه را از سطر چهارم د ح ل ع ر خ غ باید مرتبه حروف گرفته شود و اگر از این قسم درست شود باید از هم در جستن و مطلوب گرفتن مرتبه را گرفت سطر آحاد ا ه ط م ف ش ذ مطلوبش ج ز ک ق ث ظ سطر عشرات ب و ی ن ص ت ض مطلوبش د ح ل ع ر خ غ و عکس آن . و چهار عمل دیگر را باید از دایرهٔ ابتغ گرفت و برای گرفتن درجه باید از دایره ابجد دایره‌ای درست کرد و آن دایره اینست :

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
غ								

و میزان دایره را هشتغ باید قرار داد و حرفی را که بعد از طرح و عدد میزان و عدد میزان و عدد سطر و صفحه و خانه بر روی هم گذارد حرفی که حاصل شد او را ترقی و تنزل و مساوات در این دایره بدهد هرگاه باز درست نشد عکس آن را گرفته هر حرفی که شود بنویسید ترقی و تنزل قاعده‌اش آنست که در دایرهٔ ابتغ از آحاد بعشرات رفتن ترقی است و از مات به آحاد آمدن تنزل است میزان هشتغ باشد از آحاد به عشرات و مات و الوف رفتن ترفع است و از الوف رو به آحاد آمدن مساوات است و عکس گرفتن عبارتست از آنکه حرفیکه در سطر آحاد است می‌بینید در چندم طرف میزان است از طرف دیگر مقابل آن حرف را بگیرید و بنویسید . این بود قاعدهٔ سؤال و جواب از جفر جامع ورش محمد ابن محمد حداد و آن شش عمل که در دایرهٔ اعظم است که چهار مرتبه و دو دیگر ازواج طالب ازواج و افراد طالب افراد .

ا	ب	ج	د
ه	و	ز	ح
ط	ی	ک	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ر
ش	ت	ث	خ
ذ	ض	ظ	غ

سؤال ما بطور اختصار اینست بدانم زمان کیست بحساب ابجد سؤال را عدد گرفتیم ۶۷۰ شد باصطلاح این علم این عدد مدخل کبیر است بعد باید تمام حروف سؤال را رد به آحاد کرد از عشرات و مات و الوف

ا	ی	ق	غ
ب	ه	ک	ن
ر	ث	د	م
ج	ل	ش	و
س	ح	ف	ت
خ	ز	ع	ذ
ض	ط	ص	ظ

مثلاً حرف الف را یک و میم را چهار و کاف را دو و شین را سه و حرف غین را یک باید گرفت و ما هم حروف سؤال را به این قاعده عدد گرفتیم ۶۴ شد این مدخل وسیط مجوعی است بعد باید حاصل جمع کل سؤال که همان مدخل کبیر باشد الوف آنرا رد به مات و مات آنرا رد به عشرات و عشرات آنرا رد به آحاد و آحاد همان آحاد باشد تا مدخل وسیط کبیر بدست بیاید مدخل کبیر ما ۶۷۰ بود به این قاعده مدخل وسیط کبیر ما ۶۷ می‌شود مات که ۶۰۰ بود رد به عشرات نمودیم ۶ شد و عشرات آن که ۷۰ بود رد به آحاد کردیم ۷ شد مجموع ۶۷ شد این مدخل وسیط کبیر است مثلاً اگر مدخل کبیر ما ۶۷۲ بود مدخل وسیط کبیر ۶۹ می‌شد این مثال را برای آنکه اگر مدخل کبیر آحاد هم داشته باشد باید حساب نمود و باینطور عمل کرد بعد باید مدخل وسیط مجوعی را رد به آحاد نمود تا مدخل صغیر بدست بیاید مدخل وسیط مجوعی ۶۴ بود رد به آحاد نمودیم ۴ شد و اگر ۴۱ بود ۵ می‌شد قاعده پیدا کردن این چهار مدخل این بود که نموده شد بعد باید عددها را حرف نمود به قاعدهٔ ابجد به این قسم که ما نوشتیم مدخل کبیر ۶۷۰ حروف ع خ . مدخل وسیط مجوعی ۶۴ حروف م مدخل وسیط کبیر ۶۷ حروف ز س مدخل صغیر ۴ حروف د حروف این چهار مدخل را جمع نمودیم این شد ع خ م ز س د بعد باید بسط ملفوظی کرد و قاعده اینست که حروف را بطوری که تلفظ می‌شود باید نوشت مثلاً ع را عین باید نوشت . ما حروف مدخلها را بسط ملفوظی نمودیم چنین شد عین خا میم زا سین دال . این سطر که سطر اول است سطر اساس گویند به اصطلاح این علم سطر دوم سطر نظیره است و عمل آن چنین است که حروف سطر اساس که سطر اول باشد بدایرهٔ ابجد ببرند و نظیره بگیرند و دایره اینست که نوشته می‌شود در دو سطر قاعده نظیره گرفتن آن است که هر حرفی حرف پانزدهم آن نظیرهٔ آن حرف است مثلاً نظیره حرف الف حرف س است و نظیره حرف ب عین است و نظیرهٔ ج فا است و همینطور نظیرهٔ ص دال است و نظیره عین ب است تا الآخر که نظیرهٔ نون غین است بطور ساده و آسان برای گرفتن نظیره هر حرفی نظر در این دایره نمایید اگر آن

حرف در سطر بالا نوشته شده حرفی که در سطر پایین زیر همان حرف نوشته شده نظیرهٔ آن است و اگر آن حرف در سطر پایین نوشته شده حرفی که در سطر بالا روی همان حرف است نظیرهٔ آن است و دایره ابجد بجهت نظیره گرفتن اینست که نوشته می‌شود .

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ

سطر اساس که در سطر اول نوشته بود بدایره ابجد نظیره گرفتیم این شد .

۱	سطر اساس	ع	ی	ن	خ	ا	م	ی	م	ز	ا	س	ی	ن	د	ا	ل
۲	سطر نظیره	ب	خ	غ	ی	س	ط	خ	ظ	ش	س	ا	خ	غ	ص	س	ض

سطر سوم نسبت بین الحروف است و قاعده چنانست که حروفهائی که در سطر اساس نوشته شده رد به احاد نمایند آنگاه حرف اول سطر اساس را با حرف دوم سطر اساس پس از آنکه از مراتب خود انداخته و به احاد رد نموده اگر عدد آنها دو حرف با هم متباین باشند یکی را در دیگری ضرب نمایند و اگر با هم متداخل باشند اکتفا به اکثر عدد کنند و اگر با هم متوافق باشند وفق یکی را در دیگری ضرب نمایند و اگر با هم متماثل اند اکتفا به یکی از اعداد کنند و آنچه عدد از هر یک اقسام اربعه حاصل می‌شود زیر حرف اول سطر اساس در خانه بنویسید یعنی در خانهٔ اول سطر سوم .

پس آنگاه حرف دوم سطر اساس را با حرف سوم سطر اساس ملاحظه نماید و از نسبت بین آنها آنچه عدد حاصل می‌شود در خانه دوم سطر سوم بنویسید پس حرف سوم سطر اساس را با حرف چهارم سطر اساس ملاحظه نماید حاصل آنرا در خانه سوم سطر سوم بنویسید پس حرف چهارم سطر اساس را با حرف پنجم سطر اساس ملاحظه نماید حاصل را در خانه چهارم سطر سوم بنویسند در آخر سطر یک حرف می‌ماند که حرف آخر سطر است آن حرف را با حرف اول سطر اساس ملاحظه نماید و حاصل را در خانه آخر سطر سوم بنویسند و بجهت آسانی مطلب برای پیدا کردن نسبت بین الحروف جدولی می‌نگاریم که بدست آوردن عدد آسان باشد و قاعده آنست که:

حرف اول سطر اساس را با حرف دوم سطر اساس پس از آنکه رد به احاد نماید حرف اول را عمودی و حرف دوم را افقی در این جدول ملاحظه نماید خانه منتهاالیه افقی و عمودی حاصل نسبت آن عدد را در بردارد .

مثلاً حرف اول سطر اساس ع و حرف دوم ی بود در جدول سطر هفتم افقی و سطر اول عمودی حاصل عدد ۷ بود در خانه اول سطر سوم می‌نویسیم همچنین حرف دوم سطر اساس ی بود و حرف سوم سطر اساس ن بود در جدول سطر اول افقی مطابق سطر پنجم عمودی حاصل عدد ۵ بود در خانه دوم سطر سوم می‌نویسیم و جدول حاصل بین الحروف نیست. سطر چهارم آنست که حروف سطر نظیره را که سطر دوم باشد با یکدیگر نسبت داده و حاصل نسبت را بنویسید و بطریقی که در سطر اساس گذشت مطابق جدول عمل نماید از تباین و تداخل و توافق و تماثل ، مثلاً حرف اول سطر نظیره را که ب و حرف دوم خ است . خ را رد به احاد می‌کنیم ؟ می‌شود ، در جدول سطر دوم افقی مطابق سطر ششم عمودی عدد ۲ نوشته شده ، در اول سطر چهارم ۲ می‌نویسیم . حرف دوم سطر نظیره خ است و حرف سوم غ است در جدول در سطر ششم افقی مطابق سطر اول عمودی عدد ۹ نوشته شده در سطر چهارم خانه دوم ۹ می‌نویسیم همچنین الی آخر

حرف دوم

حرف اول	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
ا	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
ب	۲	۲	۶	۲	۱۰	۳	۱۴	۴	۱۸
ج	۳	۶	۳	۱۲	۱۵	۳	۲۱	۲۴	۳
د	٤	۲	۱۲	٤	۲۰	٦	۲۸	٤	۳۶
ه	۵	۱۰	۱۵	۲۰	۵	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵
و	٦	۳	۳	٦	۳۰	٦	٤۲	۱۲	٦
ز	۷	۱٤	۲۱	۲۸	۳۵	٤۲	۷	۵٦	٦۳
ح	۸	٤	۲٤	٤	٤۰	۱۲	۵٦	۸	۷۲
ط	۹	۱۸	۳	۳۶	٤۵	٦	٦۳	۷۲	۹

و حرف سطر نظیره ض و حرف اول سطر نظیره ب است در سطر هشتم عمودی جدول مطابق سطر دوم افقی یا بالعکس در سطر دوم افقی مطابق سطر هشتم عمودی عدد ٤ است در خانه آخر سطر چهارم عدد ٤ می‌نویسیم و ما بجهت روشن بودن مثال پیدایش سطر سوم و چهارم را نمی‌نویسیم و بر عامل واضح و روشن شد با انیست:

www.telasm.com

١	سطر اساس	ع	ی	ن	خ	ا	م	ی	م	ز	ا	س	ی	ن	د	ا	ل
٢	سطر نظیره	ب	خ	غ	ی	س	ظ	خ	ظ	ش	س	ا	خ	غ	ص	س	ض
٣	حاصل نسبت اساس	٧	٥	٣٠	٦	٤	٤	٤	٢٨	٧	٦	٦	٥	٢٠	٤	٣	٢١
٤	حاصل نسبت نظیره	٣	٦	١	٦	٦	٦	٦	٣	٣	٦	٦	٦	٩	٦	١٢	٤

سطر پنجم آنست که سطر حاصل از نسبت اساس که سطر سوم باشد با سطر حاصل از نسبت نظیره که سطر چهارم باشد ملاحظه نموده عدد اقل هر یک از این دو سطر را از عدد اکثر طرح نماید آنچه باقی ماند زیر آن در سطر پنجم بنویسد در واقع خانه اول سطر سوم را با خانه اول سطر چهارم ببیند هر کدام عددش کمتر است از آنکه عددش بزرگتر است تفریق کند باقیمانده را زیر همان خانه در سطر پنجم بنویسد همچنین تمام خانه را عمل کند تا سطر تمام شود و هرگاه دو خانه عددش مثل هم باشد هر دو عدد را با هم جمع کند حاصل را بنویسد و این سطر پنجم را سطر تتمه گویند.

سطر ششم قاعده آنست که حرف اول سطر اساس را با حرف زیر آن که اول سطر نظیره باشد ملاحظه نموده و با جدول نسبت دهند مثل سطر سوم و چهارم مطابق جدول عمل نمایند مثلاً حرف اول اساس ع بود و حرف اول سطر نظیره ب بود نسبت دادیم مطابق جدول حاصل نسبت آنها ١٤ بود در اول سطر ششم نوشتیم و باقی خانه‌ها را به همین طریق عمل نمودیم. سطر هفتم آنست که هر چه عدد در خانه دوم سطر ششم است در خانه اول سطر هفتم بنویسد و آنچه عدد در خانه سوم سطر ششم است در خانه دوم سطر هفتم بنویسد و آنچه در خانه چهارم سطر ششم است در خانه سوم سطر هفتم بنویسد الا آخر سطر و در خانه آخر سطر هفتم عددی که در خانه اول سطر ششم است بنویسد. سطر هشتم آنست که عدد سطر ششم و عدد سطر هفتم را ملاحظه نماید آنچه کمتر است از آنکه زیادتر است تفریق نماید و باقیمانده را در این سطر بنویسد و هرگاه در خانه عددش مثل هم باشد با یکدیگر جمع نماید و حاصل جمع را بنویسد بدانکه این سطر مثل سطر پنجم است که شرح آنرا نوشتیم و این سطر را تتمه ثانیه گویند. سطر نهم قاعده آنست که همین سطر تتمه ثانیه را با سطر تتمه اولی یعنی سطر هشتم را با سطر پنجم ملاحظه نماید هر عددی که کوچکتر بود از عدد

بزرگتر کم نماید و باقیمانده را در سطر نهم بنویسد و هرگاه دو عدد مثل هم باشند با هم جمع نماید و حاصل جمع را بنویسد تا سطر تمام شود و برای مثال سؤال را از سطر اول تا نهم می‌نویسیم که برای مبتدی سرمشق باشد؛

١	سطر اساس	ع	ی	ن	خ	ا	م	ی	م	ز	ا	س	ی	ن	د	ا	ل
٢	سطر نظیره	ب	خ	غ	ی	س	ظ	خ	ظ	ش	س	ا	خ	غ	ص	س	ض
٣	سطر حاصل نسبت اساس	٧	٥	٣٠	٦	٤	٤	٤	٢٨	٧	٦	٦	٥	٢٠	٤	٣	٢١
٤	سطر حاصل نسبت نظیره	٣	٦	١	٦	٦	٦	٦	٣	٣	٦	٦	٦	٩	٦	١٢	٤
٥	سطر تتمه اولی	٤	١	٢٩	١٢	٢	٢	٢	٢٥	٤	١٢	١٢	١	١١	٢	٩	١٧
٦	حاصل نسبت اساس و نظیره	١٤	٦	٥	٦	٦	٢٦	٦	٢٦	٢١	٦	٦	٦	٥	٢٤	٦	٢٤
٧	حاصل نسبت دوم اساس و نظیره	٦	٥	٦	٦	٢٦	٦	٢٦	٢١	٦	٦	٦	٥	٢٦	٦	٢٤	١٤
٨	سطر تتمه ثانیه	٨	١	١	١٢	٣٠	٣٠	٣٠	١٥	١٥	١٢	١٢	١	٢١	٣٠	١٨	١٠
٩	سطر تتمة تتمتین	٤	٢	٢٨	٢٤	٢٨	٢٨	٢٨	١٠	١١	٢٤	٢٤	٢	٢٠	٢٨	٩	٧

در بیان سطر دهم که سطر حروف در روی است و آنچنان است که عدد سطر تتمه از تتمتین را که سطر نهم باشد تبدیل بحروف نماید و سطر دهم را بنویسد و قاعده چنان است که آن عدد را ملاحظه نماید اگر تمام است مثل ١٠، ٢٠، ٣٠، ٤٠، ٥٠ و هکذا صد و دویست که حرف آن بحسب ترتیب در ابجد کبیر هست آن حروف را از ابجد کبیر بردارد و در زیر آن بنویسد و اگر بحسب مراتب حروف، حرف به ابجد کبیر نباشد مثل ١١ و ١٢ و ١٣ الی ١٩ و ٢١ و ٢٢ و ٢٣ الی ٢٨ اینجا باید حرف آن عدد را بقاعده جمل وضعی که ابجد بسیط است بردارد و در زیر آن بنویسد و ابجد وضعی که از اجمل بسیط نیز گویند اینست که شمرده میشود؛

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨

واگر زیاده از ۲۸ باشد مثل ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ الی ۳۹ و هکذا چهل و چهل و یک الی چهل و نه و قس علی هذا که نه را از ابجد کسر و نه در ابجد وضعی پیدا شود آن عدد را باید باین قاعده عمل نماید. عشرات آنرا نه نه طرح کند باقیمانده عشرات را با آحاد جمع نماید و به ابجد وضعی برده حرف بگیرد مثلاً عددی بیست و نه بود عشرات آن بیست است نه نه طرح کردیم دو باقیماند. عدد ۲ باقیمانده را که با نه که عدد آحاد است جمع کردیم یازده شد و در ابجد وضعی عدد یازده کاف است برسیدیم و می‌نویسیم. بجهت روشن شدن مطلب سطر نهم سؤال را تبدیل بحروف می‌نمائیم بدستوری که ذکر شد سطر دهم را استخراج می‌نمائیم. اینست:

سطر نهم	٤	٢	٢٨	٢٤	٢٨	٢٨	٢٨	~~١٢~~ ١٠	١١	٢٤	٢٤	٢	٢٠	٢٨	٩	٧
سطر دهم	د	ب	غ	خ	غ	غ	غ	ی	ک	خ	خ	ب	ر	غ	ط	ز

پس از آنکه اعداد که در سطر نهم است بحروف مبدل شد و سطر دهم تنظیم گردید بطوریکه در اول شرح دادیم هر حرفی را چهار حرف لازم است که آنرا حروف دوریه گویند و آن حروف تنزل و ترقی و ترفع و مساوات آنحرف خواهند بود و آن چنانست که هر حرفی از حروف ابجدی حرف ماقبلش حرف تنزل آنست و حرف مابعدش حرف ترقی آنست و اگر آنحرف به مرتبه آحاد است حرف عشراتیه و مائتیه آنحرف ترفع و مساوات آنحرف خواهند بود مثلاً حرف ب حرف الف ماقبل آنست تنزل اوست و حرف مابعد او ج است ترقی اوست و حرف ک مساوات و حرف ر ترفع اوست و دور تمام حروف

از این دایره که دایره ابتغ است معلوم می‌شود و این دایره منتهیم بر انلاک نسبه است و مستب ظهور حروف از این دایره است که الف مبدل حرف حاصل اعداد نسبه بوده باشد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
غ								

وحرف ب حداز آن و ترقی آنست و حرف غ علی القاعده در شماره دوری می‌افتد و تنزل اوست و حرف ی و حرف ق ترفع و مساوات آن خواهند بود و ما بجهت تسهیل حروف ابجد را حرف بحرف جدا جدا دور میدهیم این دور از همین دایره ابتغ برداشته شده است و آن اینست:

ترفع

تنزل							ترقی
	ق غ ا ب ی	ر ا ب ج ک	ش ب ج د ل	ت ج د ه م	ث د ه و ن	خ ه و ز س	ذ و ز ح ع
	ض ز ح ط ف	ظ ح ط ی ص	ق ط ی ک ا	ر ی ک ل ب	ش ک ل م ج	ت ل م ن د	ث م ن س ه
	خ ن س ع و	ذ س ع ف ز	ض ع ف ص ح	ظ ف ص ق ط	[illegible] ص ق ر [illegible]	ک ق ر ش ب	ل ر ش ت ج
	م ش ت ث د	ن ت ث خ ه	س ث خ ذ و	ع خ ذ ض ز	ف ذ ض ظ ح	ص ض ظ غ ط	ق ظ غ ا ی

مساوات

ظاهراً حرف ق چنین است ص ق ر و حرف ی ط ی ک

سطر یازدهم در بیان حروف توام ۱ ـ پس از آنکه حروف دوریه را فهمیدی و رسم کردی آنگاه اصل حروف حاصل از اعداد نسبیه که سطر دهم است ملاحظه نماید در ابجد وضعی چه عدد دارد آن عدد را ضبط بدارد و حروف مقابل آنرا از سطر اساس نگاه کند و آنحرف مقابل از سطر اساس را در دایره ابجد پیدا کند و از همان حرف بدون عدد نفس الحروف به آن عدد وضع مضبوط که عدد حرف حاصل از اعداد نسبیه است بدایره ابجد شماره بر توالی نماید اگر منتهی الیه در دایره ابجد حرفی از حروف اربعه دوریه آنحرف است فبها همان حرف را بنویسد توای حرف حاصل از اعداد نسبیه است و مراد همان است و اگر منتهی الیه عدد وضعی در دایره ابجد حرف خارج از حروف دوریه باشد مقصود نیست باید طرح کرد ۲ ـ اینده همان عدد وضعی مضبوط از حروف نظیره مقابل حرف اساس را در دایره ابجد بدون عدد الحرف از آنجا نیز بر توالی شماره نماید اگر

منتهی الیه حرفی از حروف اربعه دوره الحرف است فبها واگر حرف خارج باشد باز باید طرح کرد ۳ - اندفعه حرف اساس
مقابل را باز در ابجد پیدا نمود بدون عدد نفس الحرف برخلاف توالی بهمان عدد وضع در دایره ابجد شماره نماید اگر منتهی
الیه حرفی از حروف دوره است فبها والا طرح کند. ۴ - اندفعه باز حرف نظیره را در دایره ابجد پیدا کند و برخلاف توالی
بدون عدد نفس الحرف بهمان عدد وضع مضبوط شماره نماید اگر منتهی الیه حرفی از حروف دوره است فبها واگر
خارج است باز طرح کند. ۵ - اندفعه یک حرف را کم کند این معنی که بدون عدد نفس الحرف و بدون عدد ثانی نفس
الحرف از حرف سوم سطر اساس بحسب ابجد بر توالی بهمان عدد وضع شماره نماید اگر منتهی الیه حرفی از حروف دوره
است فبها والا باز طرح کند. ۶ - اندفعه از خود نفس الحرف اساس در دایره ابجد شماره نماید بر توالی بهمان عدد
وضعی که در معنی اندفعه حرفی در عدد زیاد کرده باشد اگر منتهی الیه حرفی از اربعه دوره است فبها والا باز طرح کند.
۷ - اندفعه حرف نظیره اساس را در ابجد پیدا کند و حرفی نیز کم کند و بدون عدد نفس الحرف و بدون عدد
نفس الحرف ثانی از حروف سوم با خود حروف نظیره بر توالی شماره کند اگر منتهی الیه بحرفی از حروف اربعه دوره
رسید فبها والا باز طرح کند. ۸ - اندفعه از خود حرف نظیره در دایره ابجد به توالی شماره نماید که حرفی زیاد کرده باشد
اگر رسید فبها والا باز طرح کند. ۹ - اندفعه باز حرف اساس را در دایره ابجدی پیدا کند یک حرف برخلاف
توالی کم کند و از حرف سوم اساس برخلاف توالی شماره نماید اگر رسید فبها والا باز طرح کند. ۱۰ - اندفعه
از خود نفس الحرف اساس که یک حرف زیاد شده باشد برخلاف توالی شماره کند اگر رسید فبها والا باز طرح کند. ۱۱ - اندفعه
باز حرف نظیره اساس را در ابجد پیدا کند و از آن برخلاف توالی حرف کم کند بهمان معنی از سوم حرف نظیره
بحسب ابجد در دایره ابجد شماره نماید اگر رسید فبها واگر نرسید باز طرح کند. ۱۲ - اندفعه از خود نفس الحرف
نظیره که حرفی زیاد شده باشد برخلاف توالی شماره کند اگر منتهی الیه حرفی از حروف دوره است فبها والا باز
طرح کند آنگاه به طروح سته مشهوره عمل نماید. اول طرح عنصری چهار چهار دوم طرح کوکبی هفت هفت سوم طرح
افلاکی و آن نه نه است چهارم طرح بروجی که دوازده دوازده است پنجم طرح منازل که بیست و هشت

بیست و هشت است ششم طرح درجه‌ای که سی سی است. اول بطرح عنصری عمل کند از حرف اساس یا بر توالی
یا برخلاف توالی بدون عدد نفس الحرف اگر منتهی الیه بحرفی از حروف چهارگانه دوره رسید فبها والا از حرف
نظیره عمل نماید اگر رسید فبها واگر نرسید باز طرح کند بطرح هفتی شش شش از حرف اساس یا حرف نظیره
بر توالی یا برخلاف توالی اگر باز نرسید هفت هفت که طرح کوکبی است عمل نماید اگر باز نرسید نه نه طرح
کند که طرح افلاکی است یا دوازده دوازده طرح کند که طرح بروجی است یا بیست و هشت بیست و هشت
که منازلی است یا سی سی که طرح درجه‌ای است و ما بجهت تسهیل پیدا کردن حرف قوا جدولی ترتیب
داده‌ایم تمام حروف را بجهت سر توالی که ابتدا از این جدول بتوان آنرا پیدا کرد و قاعده چنانست که:

که ابجد حاشیه جدول مثال حروف حاصله از اعداد نسبیه سر توالی است
و ابجد دو سطر بالا مثال سطر اساس و نظیره آنست. حرف حاصل از
اعداد نسبیه سؤال خود را در حاشیه جدول پیدا کند و حرف اساس و
نظیره مقابل حرف حاصل سؤال خود را نیز در حاشیه جدول پیدا کند
عمودی از حرف اساس و نظیره پائین بیاید و افقی از حرف حاصل پیش
رود حرف قوا را بگیرد حرف قوا از این جدول استخراج شود.

سطر اساس یا نظیره

	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
ا	ب	ب	ق	ق	ق	ی	ی	ی	ی	ی	غ	غ	غ	غ
ب	ج	ج	ا	ر	ج	ج	ر	ک	ک	ک	ا	ا	ا	ا
ج	د	د	ش	ش	ب	د	د	ر	ر	ش	ش	ب	ب	ب
د	ه	ه	م	ت	ت	ج	ج	م	م	م	ت	ت	ج	ج
ه	و	ه	ت	ط	ن	ن	ن	ن	ن	ن	د	د	د	ت
و	ز	خ	خ	ح	ح	س	س	س	س	س	ه	ه	ه	ه
ز	ح	ح	ذ	ذ	ذ	ع	ز	ع	ع	ع	ع	و	و	و
ح	ط	ط	ط	ض	ض	ض	ض	ف	ف	ف	ف	ز	ز	ز
ط	ی	ی	ح	ظ	ی	ی	ظ	ظ	ص	ص	ح	ح	ح	ح
ی	ک	ک	ط	ا	ا	ا	ک	ق	ق	ق	ا	ط	ط	ط
ک	ل	ل	ر	ب	ب	ب	ی	ر	ر	ر	ب	ی	ی	ی
ل	م	م	ش	ج	ج	ج	ک	ش	ش	ش	م	ک	ک	ک
م	ن	ن	د	د	د	د	ت	ت	ت	ت	ل	ل	ل	ل
ن	س	س	م	ه	ه	ه	م	ث	ث	ث	ه	م	م	م
س	ع	ع	ع	و	و	و	و	خ	خ	خ	ح	ن	ن	ن
ع	ف	ف	س	ز	ز	ز	ز	ذ	ذ	ذ	س	س	س	س
ف	ص	ص	ج	ع	ج	ج	ض	ض	ض	ض	ح	ع	ع	ع
ص	ق	ق	ظ	ط	ط	ط	ف	ظ	ظ	ظ	ف	ف	ف	ف
ق	ر	ر	ر	ی	ی	ا	ا	ض	ص	ا	ر	ر	ص	ص
ر	ش	ش	ک	ک	ک	ک	ب	ب	ب	ب	ق	ق	ی	ی
ش	ت	ت	ر	ل	ل	ل	ل	ل	ج	ج	ج	ر	ر	ر
ت	ث	ث	ث	م	م	م	م	م	د	د	د	د	ش	ش
ث	خ	خ	ت	ن	ن	ن	خ	ن	ن	ه	ه	ت	ت	ه
خ	ذ	ذ	و	س	س	س	ذ	ذ	و	و	و	ث	ث	ث
ذ	ض	ض	ز	ز	ع	ع	خ	ض	ض	ذ	ز	ض	خ	خ
ض	ظ	ظ	ظ	ف	ف	ح	ح	ذ	ذ	ح	ظ	ذ	ذ	ذ
ظ	غ	غ	ص	ص	ص	ص	ظ	ط	ط	ط	ض	ص	ص	ص
غ	ا	ا	ظ	ق	ق	ی	ظ	ی	ی	ی	ظ	ظ	ظ	ظ

سطر دهم یا حروف حاصله

در بیان حرف حاصل که سطر دوازدهم باشد و در آن دو مقدمه
است اول در بیان حاصل اول از سؤال و در آن دو مقدمه
است. مقدمه اول آنست که باید در اول حین سؤال اسم
روز یا شب و وقت سؤال خود را با عدد ایام گذشته از ماه و اسم ماه
و سال و انجا از زمان هجرت تا از وقت رفته است همه را بحروف
مقطعه بنویسد و عدد کسر ابجد را از زیر حروف بنویسد آنگاه تمام آن اعداد را

بطریق خانه‌های چهارگانه احاد و عشرات و مآت و الوف جمع نماید و آن چهار خانه را مستنطق بنامد به این معنی که حروف
هر عددی را از ابجد کبیر بطریقی که در گرفتن مدخل گذشت زیر آن اعداد بنویسید آنگاه عدد آنحروف را به آحاد از روی
حساب جمل صغیر به اسقاط مراتب حروف جمع کند اگر برای آن مجموع از روی جمل صغیر به مرتبه حرفی پیدا شد در جمل کبیر
پیدا می‌شود آنحرف را بگیرد در آن مرتبه بنویسید و هرگاه به آن مرتبه عدد در جمل یافت نشود از روی جمل وضعی عمل
کند و حرفی بگیرد و بنویسید این که حرف حاصل از تمام تاریخ قطعه چین سؤال است این حرف را یادداشت
کند بعد از آن ساعت وقت سؤال که مثلاً چند ساعت از روز یا شب گذشته بحروف بنویسید بعد طالع وقت را ببیند
چه برجی از شرق طالع است. اسم آن برج را عدد بگیرد و جمع اعداد را حروف کند بطریقی که در تاریخ گذشت
بعد از این اعمال وضو بگیرد و پنج مرتبه صلوات بفرستد و فاتحه بخواند و قرآن مجید را بگیرد و چهار مرتبه باز کند و از
صفحه دست راست حرف اول صفحه را بنویسید و اگر قرآن نباشد از تسبیح چهار مرتبه بگیرد و به ابجد وضعی برده
حروف نماید بعد از این چهار حرف حاصل را بحساب اسقاط مراتب به آحاد حساب نماید و تکسیر نماید. آنحرف
حرف حاصل و در گوشه‌ای ضبط بدارد مثلاً سال هزار و دویست و هشتاد و دو شب پنجشنبه سوم ماه شعبان
جمع تمام حروف ۶۲۹۴ حرفش ف ساعت ۵ حرفش هـ طالع وقت سنبله جمع آن ۱۴۷ حرفش
ل حروف قرآنیه دج دج عددش ۱۴ حرفش ن صفحه حروف اربعه مرتبه ف هـ ل ن جمع
آحاد آن ۲۱ حرف حاصل از این چهار حرف که حاصل اول است ش می‌باشد و اما مقصود دوم در بیان
سطر دوازدهم که سطر حاصل صفحه اصل سؤال است پس از آنکه سطر یازدهم نوشته شد حرف سطر قوا که سطر یازدهم است
و حرف اول سطر اساس و حرف سطر نظیره با حرف حاصل از تاریخ و ساعت و طالع و حروف قرآنیه که همان
حرف ش باشد که ذکر شد یادداشت شود عدد این چهار حرف را از روی جمل صغیر با اسقاط مراتب جمع
نموده و به دایره ابجد وضعی برده بهر حرفی که رسید آنحرف را در اول سطر دوازدهم بنویسید باز حرف دوم
سطر قوا را با حرف دوم سطر اساس و حرف دوم سطر نظیره و همان حرف حاصل را حساب نماید و بطریق مذکور

به ابجد وضعی برده بهر حرفی که رسید همان حرف را در خانه دوم سطر دوازدهم بنویسید و همین طور عمل نماید تا سطر تمام شود
و ما برای مثال در اینجا می‌نویسیم:

۱۰	سطر دهم	د	ب	غ	خ	غ	غ	غ	ی	ک	خ	خ	ب	ر	غ	ط	ز
۱۱	سطر قوا	ه	ک	ظ	و	ا	ظ	ی	ط	ی	ذ	ذ	ک	ق	ق	ی	د
۱۲	سطر حاصل	ف	ل	ح	ع	ک	ذ	ک	ذ	ن	ف	ف	ل	ی	غ	ک	ر

مثلاً حرف اول سطر اساس ع بود عددش
۷ و حرف اول سطر نظیره ب بود عددش
۲ و حرف اول سطر قوا هـ بود و عددش ۵ و حرف حاصل ش بود عددش ۳ مجموع اعداد هفده شد به ابجد وضعی
حرف ف است در اول سطر حاصل ف نوشتیم و حرف دوم سطر اساس ی بود عددش ۱ و حرف اول
سطر نظیره خ بود و عددش ۶ و حرف دوم سطر قوا ک بود عددش ۲ و حرف حاصل ش بود عددش ۳ مجموع
۱۲ شد به ابجد وضعی دوازده حرف ل بود در خانه دوم سطر حاصل که سطر دوازدهم باشد نوشتیم و باقی خانه‌ها را بدین قیاس
استوار این سطر سطر حاصل اصل و مهیای جواب است. در بیان سطر سیزدهم که سطر مقصود است و آنچنان
است که حرف حاصل که سطر دوازدهم باشد با یک دوره تکسیر داده مراد از دوره تکسیر اینست که حروف اربعه دوره‌ای که گذشت
به اضافه حرف نظیره و حرف حاصل از دایره ابجد و ابتث و اهطم و ایقغ با یک دور داده و بجهت واضح شدن مطلب
حروف ۲۸ گانه را در تکسیر میدهیم:

انبث
ندل
ایقغ

ض ق ج غ ا ب ن ی س	ط ر د ا ب ج ج ک ع	غ ش ا ب ج د ذ ل ف	ک ت ب ج د ه ض م ص	ش ث ز د ه و ظ ن ق	س خ ح ه و ز ق ص ر	ن ذ ه و ز ح ک ع ش
ف ض و ز ح ط ل ف ت	ب ظ ک ح ط ی م ص ث	ص ق ل ط ی ک ث ا خ	ه ر ط ی ک ل ز ب ذ	ذ ش ی ک ل م ح ج ذ	ر ت س ل م ن ط د ظ	ز ث ع م ن س ا ه غ
و خ م ن س ع غ ه ا	ث ذ ن س ع ف ر ز ب	ح ض ق ع ف ص ش ح ج	ی ظ ر ف ص ق ت ط د	خ غ ف ص ق ر و ک ه	م ک ص ق ر ش ع ب و	ه ل ث ر ش ت ف ج ز
ظ م غ ش ت ث ص د ح	ع ن ش ت ث خ ی ه ط	ق س ت ث خ ذ ب و ی	ل ع ظ خ ذ ض ج ز ک	ا ف غ ذ ض ظ د ح ل	ت ص ذ ض ظ غ ه ط م	ج ق ض ظ غ ا س ی ن

www.telasm.com

حروف حاصله را بدین دستور دور داده آنگاه حرف حاصله را بحرفی از حروف سطر اساس و نظیره نسبت داده شرط آنکه هم طبع از برای آن حرف منسوب الیه حرفی در چهار حروف صفحه بوده باشد و هم طبع بودن از دایره طبایع معلوم می شود و دایره طبایع اینست :

حروف ناری : اهطم ف ش ذ ، حروف بادی : ب و ی ن ص ت ض	
حروف آبی : ج ز ک س ق ث ظ ، حروف خاکی : د ح ل ع ر خ غ	

آنگاه ملاحظه نماید که حرف حاصل از منسوب الیه اساس و نظیره بحسب جدول چه عدد دارد و بحسب ابجد عدد آن چقدر است عدد ابجدی از هفت زیاده نباشد و عدد جدولی هر قدر باشد این دو عدد را با هم جمع نماید و در دایره اسنخ که دایره ایست حروف در باش می شود از حرف حاصل بشمارد حرف منتهی الیه را ضبط داشته باشد که باید از قوای آن باشد و امتحان بر آن جاری شود و امتحان آن اینست که عدد حرف صفحه هم طبع منسوب الیه را در حرف حاصل منسوب الیه ملاحظه کند و آن عدد را بر دو عدد سابق افزاید یا کسر کند و در دایره اسنخ بشمارد و اگر همان حرف رسید بر دارد و الا عمل را استیناف نماید و صورت وضوح این عمل که حرف حاصل را بر داشته حرف مطلوب آن را در اساس یا نظیره پیدا کند که آن مطلوب حرف منسوب الیه است بشرط آنکه هم طبع از برای آن در صفحه باشد و اگر حرف مطلوب در اساس و نظیره پیدا نشود یا آنکه پیدا شود اما در حروف صفحه هم طبع نداشته باشد مطلوب مطلوب حرف حاصل را در سطر اساس و نظیره پیدا کند که هم طبع در صفحه داشته باشد اگر حرف مطلوب مطلوب در سطر اساس یا نظیره پیدا نشود یا آنکه پیدا شود اما هم طبع در صفحه نداشته باشد مطلوب مطلوب مطلوب حرف حاصل را در سطر اساس یا نظیره پیدا کند که هم طبع در صفحه داشته باشد اگر پیدا نشود یا هم طبع در صفحه نداشته باشد قرین حرف حاصل را در اساس و نظیره با شرط هم طبع داشتن در صفحه پیدا کند اگر پیدا نشود یا هم طبع نداشته باشد قرین مطلوب را در اساس و نظیره پیدا کند که هم طبع در صفحه داشته باشد و اگر در اساس و نظیره پیدا نشود یا هم طبع نداشته باشد قرین مطلوب مطلوب را در سطر اساس و نظیره پیدا کند که هم طبع در صفحه داشته باشد و اگر در اساس یا نظیره پیدا نشود یا آنکه پیدا شود و هم طبع در صفحه نداشته باشد قرین مطلوب مطلوب مطلوب را در اساس و نظیره پیدا کند که هم طبع در صفحه داشته باشد

و اگر آن حرف نیز در سطر اساس و نظیره پیدا نشود یا شود و هم طبع نداشته باشد طالب حرف حاصل را در سطر اساس و نظیره پیدا کند که هم طبع در صفحه داشته باشد اگر پیدا نشود یا شود و هم طبع نداشته باشد طالب طالب حرف حاصل را در سطر اساس و نظیره پیدا کند که هم طبع در صفحه داشته باشد اگر پیدا نشود یا شود و هم طبع نداشته باشد در صفحه طالب طالب طالب حرف حاصل را در سطر اساس و نظیره پیدا کند که هم طبع در صفحه داشته باشد اگر پیدا نشود یا آنکه پیدا شود و هم طبع در صفحه نداشته باشد قرین حرف حاصل را از جنب راست که مقدم است در سطر اساس و نظیره پیدا کند که هم طبع در صفحه داشته باشد اگر پیدا نشود یا شود و هم طبع نداشته باشد قرین طالب را در سطر اساس و نظیره پیدا کند که هم طبع داشته باشد و اگر پیدا نشود یا شود و هم طبع نداشته باشد قرین طالب طالب را در سطر اساس و نظیره پیدا کند که هم طبع در صفحه داشته باشد اگر پیدا نشود یا شود و هم طبع در صفحه نداشته باشد قرین طالب طالب طالب را در سطر اساس و نظیره پیدا کند اگر پیدا نشد بطریقی که ذکر شد به نظایر اینها عمل کند و اگر شود عمل نفس حرف نماید .

بدانکه عدد مطلوب از حرف دو است و مطلوب مطلوب چهار و مطلوب مطلوب مطلوب شش است و قرین خود حرف یک و قرین مطلوب سه و قرین مطلوب مطلوب پنج و قرین مطلوب مطلوب مطلوب هفت عدد دارد و همچنین بر خلاف توالی عدد ابجد طالب نیز از حرف ده عدد دارد و طالب طالب چهار عدد و طالب طالب طالب شش عدد دارد و قرین خود حرف یک و قرین طالب سه و قرین طالب طالب پنج و قرین طالب طالب طالب هفت عدد دارد اینست اشاره که عدد ابجدی از هفت نباید تجاوز کند مطلوب بر توالی و طالب بر خلاف توالی هر حرفی از حروف ابجدیه حرف بعد او و قرین او بعد و حرف بعد قرین او مطلوب اوست و همچنین بر توالی الی آخر مطلوب و قرین مطلوب اوست تا هفت حرف و همچنین بر خلاف توالی حرف متصل بحرف قرین او است و حرف متصل به قرین او طالب اوست از خلاف توالی هفت حرف قرین او و طالب اوست و از دایره حسبیه ابجدیه کل حروف از مطلوب و طالب

بحسب جدول ابجد حاصل شده بیافزاید و شماره در دایره انسغ نماید بر توالی یا بخلاف توالی اگر حرف منتهی الیه همان حرف نشان کرده است بردارد که همان متحصله است والا عدد حرف صنحه را از عددین ملاحظه نماید و اول را از آخر طرح کند و شماره نماید و در دایره انسغ بر توالی یا بخلاف توالی اگر منتهی الیه همان حرف نشان کرده است بردارد همان مستحصله است والا عدد حرف صنحه را با حرف منسوب الیه سطر اساس و نظیره بحسب ابجد ملاحظه نماید و بر عددین بیافزاید بحسب سیر در دایره انسغ بر توالی یا خلاف توالی شماره کند اگر منتهی الیه حرف نشان کرده اول است بردارد والا این یک عدد را با آن دو عدد ملاحظه نماید اقل را از اکثر طرح کند و تتمه آنرا بر دایره انسغ شماره نماید اگر بهمان حرف رسید فبها والا استیناف عمل نماید در مطلوب مطلوب حرف حاصل را در سطر اساس و نظیره پیدا کند بشرط همطبع بودن با یکی از حروف صنحه پس عدد جدولی و ابجدی آن حرف را جمع کند بدستور مزبور در دایره انسغ از حرف حاصل بر توالی یا خلاف آن شماره نماید حرف منتهی الیه اگر از حرف دوریه دور کبیر حرف حاصل باشد نشان کند و امتحان را بر آن جاری کند بدستوری که ذکر شد عدد حرف صنحه را از حرف حاصل ملاحظه نماید بیافزاید اگر بهمان حرف در انسغ نرسید عدد حرف صنحه را الا حرف منسوب الیه بگیرد و بیافزاید اگر برسد فبها و اگر نرسد از دو عدد کم کند اگر نرسد طرح کند و تجدید عمل از مطلوب مطلوب نماید و بدستوری که مرقوم شد عمل کند اگر نشود تجدید عمل از طالب و طالب طالب و طالب طالب طالب و قرین هر یک از اینها یک علی حده بقاعده ای که مرقوم گشت عمل کند اگر نشود به نظائر اینها هر یک علی حده هفت توالی دست چپ و هفت خلاف توالی از دست راست عمل نماید اگر نشود عمل تعیین حرف کند و ضابطه این عمل آنست که باید حرف منتهی الیه از حروف دور کبیر حرف حاصل که قوای آنست باشد و امتحان مذکور بر آن جاری شود و بعضی اعمال بر اساس دور نظیره را قوی دانسته اند و دایره انسغ منقسم بر کواکب سیاره اینست و باید باشد از حرف که دو عدد نداشته باشد یک عدد برای آن باشد مثل آنچه مطلوب یا طالب یا قرین هر یک محاذی

قرین و طالب مطلوب و طالب طالب معلوم می شود. دو سطر بالا قرینه دو سطر پائین است و دو سطر پائین قرین دو سطر بالا است و هر سطر دو حرف پهلوی هم طالب و مطلوب یکدیگرند و آخر دو سطر با اول دو سطر طالب و مطلوبند.

ا ج ه ز ط ك م	س ف ق ش ث ظ
ب د و ح ی ل ن	ع ص ر ت خ ض غ

مثلاً حرف ز مطلوبش حرف ط مطلوب مطلوبش ک و مطلوب مطلوب مطلوبش م است و طالبش ه و طالب طالبش ج و طالب طالب طالبش ا است قرین مطلوبش ی و قرین مطلوب مطلوبش ل و قرین مطلوب مطلوب مطلوبش ن است قرین طالبش و و قرین طالب طالبش د و قرین طالب طالب طالبش ب است و قرین خودش ح است.

محض واضح شدن مثال و فهم بتدی طالب و مطلوب حرف و قرین آنها ذکر شد و بنوعی که این سطور عمل می کنیم می بینیم در ابجد هر حرفی با هفت حرف جلو و هفت حرف عقب خود طالب و مطلوب و قرین طالب و قرین مطلوب دارد علت اینکه عدد ابجدی از هفت زیاده نباشد که در اول ذکر شد اینست پس از آنکه فهمیدی طالب و مطلوب را، قاعده عمل نمودن چنانست که حرف مطلوب حرف حاصل را در سطر اساس و نظیره پیدا کند که حرف حاصل به آن نسبت داده شود بشرط آنکه همطبع از برای آن در حروف اربعه صنحه بوده باشد و حروف اربعه صنحه چهار حرفی است که از تاریخ و ساعت و طالع وقت و نوال از صدر اسم بدست آمده آنگاه عدد جدولی حرف منسوب الیه را تا حروف محاذی حرف حاصل و عدد ابجدی حرف منسوب الیه را تا حرف حاصل ملاحظه کند این دو عدد را جمع کند و در دایره انسغ منقسم بر کواکب سبعه سیاره از حرف حاصل شماره کند بر توالی یا بخلاف توالی منتهی الیه را اگر از حروف دور کبیر حرف حاصل است قوای آن خواهد بود آنحرف را نشان کند و امتحان بر آن جاری کند و طریقه امتحان آنست که عدد حرف حاصل از حرف صنحه همطبع حرف منسوب الیه سطر اساس و نظیره را ملحوظ بدارد و بر دو عددی که از حرف منسوب الیه حرف حاصل

حرف حاصل در اساس با نظیره اتفاق افتد که جدول جدولی را افتد باشد عمل بر همان یک جدول عمل جدیدی خواهد بود یا در وقت لزوم عمل نفس حرف بشود جدول واحد هیچ امتحان بر آن جاری نمی گردد و عمل بر آن می شود دقت باید کرد که غلط یا سهو در عمل نشود اما دایره اعظمی که هر هفت حرف آن منسوب به یکی از عناصر اربعه است با تعیین عناصر اینست که در این جدول نوشته می شود:

ا	ب	ج	د	ه	و	ز
ن	م	ل	ک	ی	ط	ح
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
غ	ظ	ض	ذ	خ	ث	ت

حروف ناری	حروف بادی	حروف آبی	حروف خاکی
ا	ب	ج	د
ه	و	ز	ح
ط	ی	ک	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ر
ش	ت	ث	خ
ذ	ض	ظ	غ

سطر چهاردهم پس از آنکه سطر مستحصله را بدقت مجددی مرسوم نمودی آن سطر را نظیره ابجدی بگیر و سطر چهاردهم را بنویس پس از آن سطر چهاردهم را یکدفعه صدر و مؤخر کن سطر پانزدهم را بنویس آنوقت جواب کافی و شافی بیرون می آید و طریقه صدر و مؤخر کردن اینست . که یک حرف از آخر سطر چهاردهم را در اول سطر پانزدهم بنویس و یک حرف از اول سطر چهاردهم در دوم سطر پانزدهم بنویس همینطور یک حرف از آخر و یک حرف از اول تا سطر تمام شود

حروفات سطر پانزدهم را ترکیب کن جواب بیرون می آید:

و بدان که عمل به قوا در صورت رسیدن به بعضی مراتب درک بجواب آن می شود که بسیاری از اعلام این فن بجهت تعجیل در استخراج به آن عمل جواز درک کرده اند تسلط لازم دارد و اصلح عمل اینست بهیچوجه قوی یا قوای قوا ملاحظه نشود عمل بهمان بشود و امتحان شود و ما سؤال را از اول الی آخر نویسیم؛

سال هزار و دویست و هشتاد و دو شب پنجشنبه سوم ماه شعبان ساعت پنج ؛ عدد تمام حروف ۲۲۹۴ حرفش ف ، ساعت ۵ حرفش ه ، طالع سنبله ۱۴۲ حرفش ل ، حروف قرانیه دج دج عددش ۱۴ حرفش ن ، صنعه حروف اربعه ف ه ل ن عددش ۲۱

حرف حاصل ش . سؤال: امام زمان کیست؟

مدخل کبیر ۶۷۰ ، حرفش ع خ ، مدخل وسیط مجموعی ۴۰ ، حرفش م ، مدخل وسیط کبیر ۶۲ حرفش ز س ، مدخل صغیر ۴ حرفش د . حروف مستنطقه ع خ م ز س د

بسط ملفوظی: ع ی ن خ ا م ی م ز ا س ی ن د ا ل

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
اساس	ع	ی	ن	خ	ا	م	ی	م	ز	ا	س	ی	ن	د	ا	ل
نظیره	ب	خ	غ	ی	ص	ظ	خ	ظ	ش	س	ا	خ	غ	ص	ص	ض
حاصل نسبت اساس	۷	۵	۳۰	۶	۴	۴	۴	۲۸	۷	۶	۶	۵	۲۰	۴	۳	۲۱
حاصل نسبت نظیره	۳	۶	۱	۶	۶	۶	۶	۳	۳	۶	۶	۶	۹	۶	۱۲	۴
تتمه اولی	۴	۱	۲۹	۱۲	۲	۲	۲	۲۵	۴	۱۲	۱۲	۱	۱۱	۲	۹	۱۷
حاصل اول نسبت نظیره	۱۴	۶	۵	۶	۶	۳۶	۶	۳۶	۲۱	۶	۶	۶	۵	۳۶	۶	۲۴
حاصل دوم نسبت نظیره	۶	۵	۶	۶	۳۶	۶	۳۶	۲۱	۶	۶	۶	۵	۳۶	۶	۲۴	۱۴
تتمه ثانی	۸	۱	۱	۱۲	۴۰	۳۰	۳۰	۱۵	۱۵	۱۲	۱۲	۱	۳۱	۳۰	۱۸	۱۰
تتمه تتمتین	۳	۲	۲۸	۲۴	۲۸	۲۸	۲۸	۱۰	۱۱	۲۴	۲۴	۲	۲۰	۲۸	۹	۷
حاصل اعداد	د	ب	غ	خ	غ	غ	غ	ی	ک	خ	خ	ب	د	غ	ط	ز
سطر قوا	ه	ک	ظ	د	ا	ظ	ی	ط	ی	ذ	ذ	ک	ق	ق	ی	د
سطر حاصل	ف	ل	ص	ع	ک	ذ	ک	ذ	ن	ف	ف	ل	ی	ف	ک	ر
مستحصله	ت	ص	ق	خ	س	ص	ظ	ظ	س	س	ز	ع	ص	ظ	ظ	ظ
نظیره	ح	د	ه	ی	ا	د	م	م	ا	ا	ش	ب	د	م	م	م
صدور و مؤخر	م	ح	م	د	م	ه	د	ی	ب	ا	ش	د	ا	م	ا	م

جواب که در سطر پانزدهم بحروف منطقه حاصل شده بود ترکیب کردیم این شد: محمد مهدی باشد امام .

سؤال و جواب از مرحوم میرزا جان رشتی که در کتب خطی قدیمه آماده بود در این کتاب درج کردم تا برای مبتدی مشوق باشد سؤال اینست: با خبر این اقل حسین جان رشتی ولد مرحوم میرزا جان بزیارت ۱۰۰۱ شرف خواهند شد یا نه نخواهند . مدخل کبیر ۷۷۵۷ حرف ز ن ذ ز غ ، مدخل وسیط مجموعی ۷۷ حرف ز ع

مدخل صغیر ۷ حرف ز   روز سه شنبه ششم شعبان ۱۳۰۸ عدد تاریخ ۱۰ ساعت یک طالع حوت

عدد ۹ عدد سؤال ۱۵ حروف صفحه ی ا ط س حرف حاصل ف ملفوظی زان ودن ذال

غ ی ن ها ع ی ن ذال ع ی ن زا

ز	ا	ن	و	ن	ذ	ا	ل	غ	ط	ظ	ک	ل	[illegible]	[illegible]	ع	ی	ن	ذ	ا	ل	ز	ا	ع	ی	ن	ز	ا
ح	س	غ	ر	غ	ک	س	ض	ش	س	ن	خ	ع	ق	س	ب	خ	غ	ک	س	ض	ش	س	ب	خ	ط	ش	س
ے	٦	١١	١١	١٢	٨	٤	١٠	٨	٢	٢	٦	١٠	٦	٨	٨	٦	١٢	٨	٤	١٠	٨	٨	٨	٦	١٢	٨	٨
٩	٧	٣	٣	٣	٨	١٤	١١	٩	١١	١١	٧	٢	٧	٨	٨	٧	٣	٨	١٤	١١	٩	٨	٨	٧	٤	٩	٩
٧٢	٤٢	٣٣	٦	٩	٢٨	١١٠	٧٢	٦٢	٢٢	٢٢	٤٢	٦	٤٢	٧	٩	٤٢	٦	٩	٢٨	١١٠	٧٢	٧	٩	٤٢	٦	٧٣	٧١
١٠	٧	٦	٨	٩	٧	٧	١١	١٠	٧	٦	٧	٦	٦	٩	٧	٧	٩	٧	٧	١١	١٠	٩	٧	٧	١٠	١٠	٧
٧	٦	٨	٦	٢٧	٦٣	١١	١٠	٧	٦	٧	٦	٤	٧	٦٣	٣٣	٦	٢٧	٢٣	١١	١٠	٧	٣٣	٢٣	٦	٢٠	٧	١٠
٧٠	٤٢	١٦	١٦	٢٤	٥٥	٧٧	١١٠	٧٠	٤٣	٤٢	٤٣		٤٣	٥٥	٥٥	٤٢	٤٢	٥٥	٧٧	١١٠	٧٠	٥٥	٥٥	٤٢	١٦	٧٠	٢
٢	٦	١٧	٢٣			٤٩	٢	٢	٢٠	٢٠									٤٩		٢					٢	٢
ب	و	ف	ب	خ	ی	م	ب	ب	ر	ر	و	د	و	ی	ی	و	خ	ی	م	ب	ب	ع	ی	و	ع	ه	ب
ر	ح	ض	ص	ش	غ	د	ا	ر	ق	ق	س	ه	غ	ک	ق	س	ش	غ	د	ا	ر	ک	ق	س	س	ر	ر
٢٠	٢١	٢٢	٢٥	١٩	١٨	١٩	٢٠	٢٠	١٦	١٥	٢١	١٩	٢٠	١٧	١٨	٢١	١٩	١٨	١٩	٢٠	٣٠	١٧	١٨	٢١	٢٠	٢٠	١٧
ر	ش	ت	ز	ق	ص	ق	ر	ر	ع	س	ص	ق	ر	ف	ص	ش	ق	ص	ق	ر	ر	ف	ص	س	ر	ر	ف
ن	د	ذ	ح	ت	خ	ف	غ	س	ت	و	ظ	ا	ز	د	خ	ح	ل	غ	ع	س	غ	ا	و	ا	ز	خ	ع
غ	ر	ک	ف	ح	ی	ج	و	ا	ح	ر	م	س	ش	ر	ی	ت	ش	ن	ب	ا	ا	س	ر	س	ح	ی	ب
ح	ج	ی	ے	ش	ک	س	ف	ر	ح	س	ی	ن	ج	ا	ن	ب	ا	ن	ح	ض	ر	ت	م	ی	س	ر	س

طریقه در علم جفر بقاعده دیگر نوشته می شود تا خواننده در حد کمال خود بهره ببرد.

سؤال: احوال محمدحسن در هند چگونه بود.

جمع اعداد ۶۱۵ حروف ۶۵ نظائر ۵ حروف مستنطقه ه ی خ ه ک ه حروف ملفوظی ۱۴

ه ا ی ا خ ا ه ا ک ا ف ه ا والسلام

اس	ه	ا	ی	ا	خ	ا	ه	ا	ک	ا	ف	ه	ا
نظیره	ق	س	خ	س	ی	س	ق	س	ذ	س	ج	ق	س
مستحصله	ج	ع	ع	ن	م	ن	ن	ز	ب	ش	ک	ع	ز
عزیزه	د	س	س	م	ن	م	م	ح	ا	ت	ل	س	ح
صدر مؤخر	ح	د	س	س	ل	س	ت	م	ا	ن	ح	م	م
تکسیر	م	ح	م	د	ح	س	ن	س	ا	ل	م	س	ت

باید سؤال را ممتزج سازی و مداخل ثلاثه گرفته داخل زمام زمانی و بسط عددی کرده باز مداخل ثلاثه گرفته خلاصه نموده تکسیر کنی و از سطور تکسیر سطور خانه مطلوب بگیری و حروف مکونی و مسروری و ملفوظی جدا سازی پس امتزاج دهی عزایز نموده اگر معنی یافتی والا تکسیر نموده جواب را دریابی. عزایز چهار دایره که در امر مستحصله و اعمال استخراج اسرار حروف و اسماء و سایر اعمال بکار میرود اینست:

عزایز	ب	د	و	ح	ی	ل	ن	ع	ص	ر	ت	خ	ض	غ
ابجد	ط	ذ	ت	ش	ق	ف	س	م	ک	ط	ز	ه	ج	ا
عزایز	ب	ث	ح	د	ر	س	ص	ط	ع	ف	ک	م	و	ی
ابتث	ه	ن	ل	ق	غ	ظ	ض	ش	ز	ذ	خ	ج	ت	ا
عزایز	ه	م	ش	ب	ی	ص	ض	ز	س	ت	د	ل	ر	غ
اهطم	خ	ع	ح	ط	ق	ک	ج	ت	ن	و	ذ	ف	ط	ا
عزایز	ی	غ	ک	ح	ش	م	ه	ث	س	ز	ذ	ف	ط	ظ
ایقغ	ص	ض	ح	ع	خ	و	ن	ت	د	ل	ر	ب	ق	ا

و اما در امر جفر مستحصله بقانون و روش شیخ بهائی قدس سره از طریق دایره مجمع النظائر که منسوب است بحضرت علی علیهم السلام و از اسرار خفیه است و ما اهل بر آن راه نمی یابد الا اهل تقوی و جمیع اسرار الحروف در این دایره مندرج است و مجموع الحروف یکصد و پنج عدد است چون خواهیم مستحصله حاصل کنیم نظیره که دایره ابجد است گرفته شماره نموده و عدد را نوشته استنطاق کند و هر چه حاصل آید در تحت حروف بعنوان سطر گذارد و باز نقاط را شماره کند عدد نوشته مستنطق سازد و در تحت وسط گذارد جمع حروف و نقطه را یک حرف در آورده و در وسط و علی سطره نهد و همه حروف را در دایره معین یک یک برداشته بضابطه که اکبر اسیر داده هر حرف قسمت کند که مستحصله است و چون بحساب صدر و مؤخر کند جواب آید دایره مجمع النظائر اینست:

ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	لا
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا
ا	ج	د	ذ	س	ش	ص	ض	ع	غ	ق	ک	ل	و	م
ل	ی	ا	ا	ی	ی	ا	ا	ی	ی	ا	ا	ا	ا	د
ا	ج	د	ذ	س	ش	ص	ض	ع	غ	ق	ک	ل	و	ن
ف	م	ل	ل	ن	ن	د	د	ن	ن	ف	ف	م	و	ن
ل	ی	ا	ا	د	د	ا	ا	د	د	ا	ا	ی	ا	د

بدانکه در امر گرفتن مستحصله دستورات فراوان است و مفتاح رمز تصرف علم جفر هم مستحصله است اگرچه بدون دستور استاد دشوار است لکن تسلط ذهن و تعمق و تفکر هر شخص عامل حل مشکلات است، دستور گرفتن مستحصله اینست:

مساوات

ا ج هـ ز ط ک م

ب د و ح ی ل ن

تنزل

س ف ق ش ث ذ ظ

ع ص ر ت خ ض غ

مستحصله

ک م س ف ق ش ت

مستحصله

ج هـ ز ت ب د و

ترقی

ع ص ر ت خ ض غ

ص ر ت خ ض غ ق

ظ ب د و ح ی ا

ترفع

ب د و ح ی ل ن

ع ص ر ت خ ض غ

ز ت ب م س ح ق

بعضی از بزرگان فرموده اند از بیست و هشت حرف فقط بیست و پنج حرف مستحصله دارند و سه حرف دیگر قابل مستحصله نیستند ولی رای اکثر است که

جدول ذیج اخذ مستحصله نوع ثالث

ترفع	ب ج	د و	د د	ح ب	ی ص	ل ع	ن ن
ترقی	ا ع	ص ی	ر ض	ت خ	خ ت	ص ر	ع ع
تنزل	س م	ف ک	ق ق	ش ذ	ث ث	ذ ض	ظ ق
مساوات	ا ب	ج و	هـ ی	ز ن	ط ص	ک ط	م ض

همه حروف مستحصله دارند قلیلی نیز حرف ضاد را فاقد مستحصله اند بعضی مستحصله گیرند بعضی حروف قوا را سطر قرار میدهند بعد از سطر رابع سطر خامس را نظیره ابجدی گرفته مستحصله حاصل می کنند و بعد از صدور ثمر جواب دریافت می کنند. این عمل هزاران چشمه دارد تا عامل عمل که باشد. علم الحروف علم جفر است و علم النقطه علم رمل است و علم اعداد علم نجوم و هیئات و اسطرلاب است. همه این علوم با هم رابطه دارند طالب باید همه این علوم را بداند تا در امر هر کدام توفیق کمال بهم رساند و الا ناقص است.

جفر جامع کل علم جفر است و مالهای افعالی و صفاتی و ذاتی در بطن دارد و چون این علم لدنی است در ابتدا بر بشر ارزانی شد کل اسرار و اسماء عالم و افعال ماضی و مستقبل و حال در آن محفوظ است و عالم بمقدار همتش از آن بهره می برد مانند چشمه آب زلالی است که هرچه از آن بردارند کم نشود، گویند جفر در لغت بمعنی پوست بزغاله است یا آنکه بمعنای چاه روشن است و گویند اسم جفر در اصل جعفر بوده و الحاق عین بجهت اشاره به آنست که زمان وضع حقیقی این علم که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است تا زمان شارح و مکمل و مفصل آن که حضرت امام صادق علیه السلام است هفتاد سال بود که عدد حرف عین می باشد و بر وجودی لذا این بیست و هشت حرف بترتیب حروف ابجدی مفتاح کنوز عالم خلقت است گویند در حروف تهجی یازده حرف است که آنها را اخبار حروف شفا گویند. هرگاه بر عضوی از اعضاء آدمی دردی پیدا شود باید بحرف اول آن عضو در دمک بردارد و بحرف از حروف شفائیه مدکرده و مبسوط ساخته بر موضع درد ببندد در حال درد ساکن شود ان شاء الله تعالی بفرمان الهی مثلاً برای درد سر باین طریق نویسد بعد از بسم الله الرحمن الرحیم ب و ج و د ر هـ و و ر ر ح و ط و ی و ک و ل الشافی ---------------

کل مریض و بعضی حروف عضو مریض با اتمام حروف حرف بعد آه نویسد و بعضی بر بیان آه نویسد فتامل.

طریقه جفر چون کسی خواهد از آینده خویش با خبر باشد یا نفع یا ضرر خود را معلوم کند باید اسم سائل و مطلب سائل را استخراج نماید و طالع وقت را ببیند که چه برج است و اوتاد طالع را با هم در سطری استخراج

دهند و بعد از آن هر دو سطر اسم و مطلب و سطر طالع و اوتاد را با هم در سطری امتزاج دهند و تکسیر کنند به بسط تکسیر
و بسنجند حروف غیر مکرره چند است ترتیب سطری سازند و مقدم و مؤخر کنند که جواب تمامی حاصل خواهد شد چون تکسیر
محتاج به کسور حروف است در آخر حروف را بگیریم که چون محتاج شود احتیاج به مکرر و سرگردانی نباشد .

مثال: اسم محمد م ح م د مطلب سائل ب س ف ر ر د د خ و ب ا س ت ی ا ن
اسم را با مطلب مزاج کردیم با این طریق: م س ح ف م ر د و طالع جوزا اوتاد آن سنبله قوس
حوت می باشد. جوزا و سنبله را با هم مزاج کردیم ج س و ن ز ب ا ل ه بعد از آن قوس و حوت را
مزاج کردیم چنین شد ق ح و س ت . سطور را هم جمع کردیم با این طریق ج ق س ح و ن
و س ب ت ا ه ل ه بعد این سطور را با سطر اول اسم و مطلب مزاج کردیم چنین شد،

م ج س ق ح س ق ح م د و ر د ن م و س ز ح س ف ب ت ب ا د ل ه د
و این سطور را باید بسط تکسیر کرد تا جواب حاصل شود مثلاً میم که عددش ۴۰ است نصفش ک در جنس ی
و جنسش ح و ثمنش ه و عشرش د مجموع حروف را باید چنین تکسیر کرد و بعد از آن یکبار دیگر تکسیر صدور
مؤخر کند تا زمام بیرون آید حروف اول را بگیرد که احوال گذشته سائل ظاهر گردد و حروف آخرش را بگیرد که
احوال آینده معلوم شود، اینست استکشاف امور .

هر سطری از جفر جامع اسم سائل باشد از آن خانه که در سطر اول است آن احوال ماضی است و در هر سطری که تمام
باشد آن احوال حال است و سطری که زیر خانه است آن احوال استقبال است .

طریقه استخراج تفأل از کلام الله المجید چنین است . مدعا را نوشته و جمع نموده و جمع را با عدد سوره قرآن برابر و مطابق
نموده و آن حروف سوره که مطابق جمع مدعا شده را تکسیر کند تا زمام به هم رسد در سطور تکسیر منصوباً و منقوطاً ملاحظه کند
جوابی مطابق سؤال خواهد بود و این سر را از نا اهلان پنهان دار که قاعده صحیح و درست است . طریقه دیگر آنکه
مطلبی که داری قصد کن و از کلام الله المجید تفأل نموده مصحف را گشوده سطر اول دست راست حروف غیر مکرر

را نوشته ملاحظه کند که چند حرف است مکررات همان حروف را بعد از وضع مکررات بسنجند از حروفات خالصه چه جواب
بیرون خواهد آمد همان جواب مدعا است و اگر خواهی حروف خالصه را تکسیر کن تا به زمام برسد و در سطر تکسیر
جواب مطابق سؤال خواهد بود والموفق للصواب .

گویند یکی از طرق ناطقه جفریه اینست که حروف سؤال را نوشته و وضع مکررات نموده و خلاصه حروف را ملاحظه کند
که چند حرف است و مکررات همان حروف را که به منزله مستحصله است نوشته و مکررات حروف کسور را نیز وضع نمود،
و ملاحظه کند که بعد از وضع مکررات کسور چند حرف باقی مانده است آنها را به ترتیب نوشته تأمل کند که چه عبارت
بیرون می آید از او که جواب سؤال تو خواهد بود و به منزله وحی است. هرگاه عمل کنی از نا اهل پنهان
دار و بپوش زیرا خرص نمودم مانند . طریقه

من از اعداد دیدم یک عدد را	که از او نیمش طرح کردی می نشد کم
و گر هم بر سر او نیمش می فزودی	از آن بسیار افزون می نشد هم
چه سر اسرار او واقف شوی تو	نگهدارش به ضبط خویش محکم
که از تا اثر او چندان بیابی	یقین دانی رموز اسم اعظم

عدد جمع واحد ۱۳ نقصان ۶ تتمه ۱۴ عدد جمع احد ۱۳ عدد جمع ابد ۶ الحاق ۶
جمعاً ۱۴ عدد بسط واحد بدون بینه واو که سید دوری است نقصان ۶ تتمه ۱۵۵ عدد بسط احد ۱۵۵
عدد بسط ابد ۱۴۹ الحاق ۶ جمعاً ۱۵۵ . عیانی گوید:

در واو نگر که چون الف جا دارد	چون مخزن او گوهر یکتا دارد
از سر الف عیان اگر آگاهی	دریاب که او اعظم اسما دارد

گویند جناب محمد حنفیه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل اعداد اجزای جفری که به حسب تعداد حروف
ابجدی است و از بیست و هشت درنگذرد نموده و آنچه مردم در تعیین عدد اسما سرگردانند امید در
یافته اند که وضع عدد حروف همان عداد است به حسب ترتیب ابجدی و ابتثی و اعطمی و اتیغی دگفته اند

شخصی از امیرالمؤمنین علی علیهم السلام سؤال کرد که من میخواهم اسمی از اسماء الهی را دعوت کنم تعداد عدد از را نمیدانم. حضرت فرمود نظر کن که حرف اولش چندم مرتبه است از حروف ابجدی و مراتب آن را جمع کن تا عدد دعوت را دریابی وبعضی از اولیاء این عدد را وسط ابجدی خوانند و گویند هر یک از اسم مبارک علی علیهم السلام و کلمه مبارک لا اله الا الله هو مصداق اسم اعظم الهی می باشد و عدد آنها نیز با یکدیگر مثل خط یکی از طرایق سابقه ذکر شده.

بنویس سؤال را کم و بیش ‌‌ ‌‌ زآینده و از گذشته خویش
اول عدد حروف بردار ‌‌ ‌‌ و آنگاه بفارسی به نطق آر
پس هر دو عدد به یکدگر ضم ‌‌ ‌‌ کردی که نمودی کشف مبهم
خواهی یابی ره وصالش ‌‌ ‌‌ یک سطر بسازی مثالش
از لفظ سؤال استوا سوی ‌‌ ‌‌ و آنگاه به مدعات ره جوی
ملفوظی حرف را عدد گیر ‌‌ ‌‌ و از بعد عدد تو حرف برگیر
و از بعد شه سریر لولاک ‌‌ ‌‌ لولاک لما خلقت الافلاک
میجوی امام پیش وا را ‌‌ ‌‌ سردفتر کشور صفا را
یعنی که پس از الف بدل خواه ‌‌ ‌‌ تو نقش معین کعب را خواه
تا باب زمام زباب اول ‌‌ ‌‌ گردید تو را بحق محول
که اندر کتمان او بکوشی ‌‌ ‌‌ و از نا اهلان بجان بپوشی

و ص ی م ح م د ک ی س ت
ر د خ ظ ت ظ ص ذ خ ع ح
۸ ٤ ٦ ۹ ٤ ۹ ۹ ۷ ٦ ۲ ۸ بدوح

استنطاق
ح د و ط د ط ط ز و ب ح

ملفوظی ح ا دال داو طا دال طا طا زا واو با حا

غیرمکرر (بی‌ثال): ح ا د ل و ط ز ب
ت س ص ض ر ش ش غ

بعد از آنکه جواب نرسد از مؤخر صدر رجوع به نظیره نماید تا معلوم شود ملفوظی حرف بعد از استنطاق چنین است
ا ج د ک ل س ع ص ض ق ش ذ غ یعنی باید چنین نوشت الف جیم
دال کاف لام سین عین صاد ضاد قاف شین ذال غین
مسرودی چنین است: با ها زا حا طا ظا یا فا تا آخر حروف ملبوبی
چنین است: واو میم نون. سؤال: وصی محمد صلی الله علیه و آله کیست؟

و ص ی م ح م د ک ی س ت
۸ ۸۰ ٦۰ ٦ ۷۰ ۱۲ ٤ ۲ ۱ ٦ بدوح

استنطاق
ح ف خ و ع ج ی د ی ا و

ملفوظی: حا فا خا الف واو یا عین جیم دال

ل ح د ا م ف ج خ ن و ی

امیر ع ع ل ی. وهرگاه جواب ندهد عدد بدوح را در سطر مؤخر صدر ضم کند هکذا ب د و ح

قال الله تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم و کلمه طیبه الله لا اله الا هو
در قرآن مجید در شش سوره از سور آمده سوره بقره سوره آل عمران سوره نساء، سوره طه سوره تغابن
سوره نمل. عارف کامل شیخ بهاءالدین محمد عاملی می فرماید:

لفظش سوزده از روی جمل ‌‌ ‌‌ هست چون مدخل اوسط بعمل
عددش با سور قرآنی ‌‌ ‌‌ متساویست اگر میدانی

آقای صادق فقیه گوید:

چون دهی فارا تنزل ای پسر ‌‌ ‌‌ از حروف جفر می یابی خبر
جفر را بشنو در این جزئی مجال ‌‌ ‌‌ از طبایع طرح شش شش کن سؤال

یعنی وقتی حرف را بترتیب فوق بسط دادیم از آخر شروع میکنیم تا جائی که حرف ف حاصل گردد

www.telasm.com

به تنظور لازم است حروف بسط «نو» را شش بار صد در دو ضرب نموده تا جمع عدد همه حاصل یعنی ۱۹×۶=۱۱۴ حاصل شود که برابر با عدد سور قرآن مجید است به ترتیب زیر:

هاواو=۱۹ ۱۹=اوهوا
وهااو=۱۹ ۱۱۴ ۱۹=ااووه
وواها=۱۹ ۱۹=هاواو

طریقه دیگر در خبر مطلب خود یا سائل را با طالع وقت و اوتاد طالع جمع کن و مجموع را بسط تکسیر نما البته از سطور تکسیر کلمه ای که جواب شافی تواند بود از سؤال بیرون آید. برج چهارم وتد برج اول است برج پنجم وتد برج دوم است برج ششم وتد برج سوم است و هکذا و بسط تکسیر آنست که مکررات هر حرف را استخراج کند و سؤال را بحروف مقطعه نوشته و حروف ناری و بادی و آبی و خاکی را جدا بنویسید و هر یک از این چهار قسم را به ابجد کبیر عدد بگیرد و حاصل جمع هر یک از اقسام اربعه را دو برابر کند و در زیر هر عنصر بنویسید و ناری را با آبی و بادی را با خاکی جمع کند و دوباره هر جمع را دو برابر کند و بعد هر یک جمع را به بیست و هشت تقسیم کند و هر چه باقیمانده به ابجد وضعی برده حروف بگیرد از این همه اعداد چهار حروف صورت می بندد و در آن وقت ناطق می شود.

طریقه دیگر استخراج مطلب از جفر جامع چون خواهی که احوال مجهول را معلوم کنی اول نام سائل و نام مادرش و مطلب را از او بپرس بعد ببین نام سائل و نام مادرش و مدعا، او در کدام صفحه از جفر جامع است و وقتی که صفحات را تحقیق کردی پس حروف منوطی و ملبوبی و مسروری را از صفحه برآورده جدا جدا وضع کند و بینات آنها را بگیرد ولی بینات مسروری چندان اهمیت ندارد چون خواهی ترکیب کنی از حروفات هر سه قسمت بشمر و حرف چهارم با حرف پنجم را بگیر تا آنکه اول را از منوطی و دوم را از ملبوبی و سوم را از مسروری بگیرد و ترکیب کن و بخوان مجهول معلوم می شود. بدانکه خانه های دوازده گانه طالع چهار تا را اوتاد خوانند و آن عاشر و سابع و رابع و اول است و چهار تای دیگر را مایل الوتد خوانند آن چهار بعد از اوتاد باشند یعنی دوم و یازدهم و هشتم و پنجم و چهار دیگر را زائل اوتاد گویند که بعد از اوتاد است و خواهی بگو بعد از مایل اوتاد ند و آن سوم و دوازدهم و نهم و ششم باشند این چهار خانه را به این جهت اوتاد گویند که مدار احکام بر چهار خانه است یعنی خانه

اول و چهارم و هفتم و دهم. طریقه دیگر: سؤال را بحروف مقطعه نوشته و تلخیص کرده و بعد مداخل خمسه بگیرد. مدخل کبیر و مدخل وسیط و مدخل صغیر و مدخل وسیط مجموعی را مرتبه و بعد استنطاق کن یعنی اعداد را تبدیل بحرف کن و نظیره ابجدی بگیر و از او صفحه تکسیر یعنی حرف حاصل را بنویس و بار دیگر نظیره بگیر جواب می آید.

طریقه دیگر: سؤال را مقطعه نوشته و دو دو طرح کند و حروف سوم را بنویسد و اگر در آخر یک حرف بماند او را با حرف اول سؤال طرح کند حرف دوم سؤال را بگیرد و بعد از آن عدد کبیر و وسیط و صغیر حروف را بگیرد و تبدیل بحرف نماید و نظیره ابجدی دهد باز دیگر تبدیل به عدد کند و بیست و هشت بیست و هشت طرح کند و باقی مانده را به دوایر مطروحه برده مستحصله اخذ نماید و مستحصله را نظیره اعظمی گرفته جواب شافی مسئل اخذ شود.

قاعده دیگر: سؤال را بنویسد و خلاصه کند پس بانطریق که هر حرف هر جا باشد عدد مرتبه اوست عدد مرتبه را بر عدد ابجد صغیر بیافزاید اگر به بیست و هشت رسید بیست و هشت را طرح کند و یکی را کم کند بهر حرف رسید آن حرف مستحصله است اگر به صد ۲۸ نرسید یکی کم نکند. مثال: یا علیم حرف ی در ابجد ده بوده چون در اول سؤال بود مرتبه اش یک بود جمع کردیم یازده شد دو برابر کردیم ۲۲ شد در ابجد صغیر حرف ۲۲ حرف ت بود نوشتیم و الف مرتبه اش دو بود و در ابجد یک بود سه شد مضاعف کردیم شش شد واو نوشتیم و حرف عین در ابجد شانزده بود و در ترتیب مرتبه سه بود ۱۹ شد دو برابر کردیم ۳۸ شد ۲۸ از آن طرح کردیم ده ماند یکی را کم کردیم ۹ باقی ماند ط نوشتیم و هکذا تا آخر بدین منوال می باشد.

در بیان صوامت و نواطق و زبر و بینه و اقسام ترفع و تنزل و حروف منقوطه و غیر منقوطه بدانکه مجموع حروف تهجی از دو قسم خالی نیستند یا نقطه دارند یا بی نقطه و قسم اول را در محاوره ایشان ناطقه نامند و علامت لفظ نقطه با نطق در اصل وضع اسم بر وافقان غوامضات ضایع لفظی هر جفر و هر بدایت وارد منقولات بعضی شایخان این فن رحمت الله علیه بطریق تقسیم حروف غیر منقوطه سعد اند و منقوطه نحس و تخصیص آن که هر حرف یک نقطه دارد در نحسیت خاص است و آنکه دو نقطه دارد

میانه و آنچه نقطه دارد در دلالت خویش برجنس غالب است و حروف مذکوره پانزده اند.
ب ت ث ج خ ز ذ ش ض ظ غ ف ق ن ي واز خواص حروف است، اگر کسی روز یکشنبه
وقت طلوع آفتاب بمشک و زعفران نوشته زیر سر خوابیده نهد و در گوش او بگوید یا ناطق انطق یا بگوید
ای متکلم تکلم خوابیده بمضمرات ضمیر خویش گویا شود حتی از خواب بیدار نشده باشد و قسم دوم را صامت خوانند
که در میان خود نسبت اضداد دارند و آن مجموع سیزده اند: اح د ر س ص ط ع ک ل م و ه
و ترکیبشان چنین است: احد رسطع کل موه و در خاصیت اینحروف نیز مرویست که روز
بیست و نهم ماه یا حالة کسوف آفتاب و یا وقت خسوف ماهتاب نوشته در زیر نگین نهادن برای زبان بند
ژاژخواهان و جلادان بسیار موثر است که هرگز از روی زبان درازی دست بر آنکس نیابند.
اما در باب زبر و بینه اقاویل مستنده بسیار است اما قوله حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام:
صدق الله ولیه فی الامور الحسنه ان لکل حرف ظهرا و بطنا و حدا و مطلعا الی سبعة البطن
اسناد گرفته به تشریح قول شریف سطری چند بمنصه بروز می نگارد که اتفاق این فن مسمی در زبر هر حرف
را ظهر آن قرار داده اند که ظهورش به ترکیبها پدید آید و بطن آن حروف بینات اویند که در اسامی منفرده
هر یک حرف حرفی ظاهر میگردد و مطلع مرادف زبر و حد مرادف زبر و حد مرادف بینه است پس حروف
مختلف شدند در مرتبه اظهار و در درجه البطان و تمثیلا حرف صاد و ضاد را ظهر و بطن حروف قرار داده ام
چرا که از طبقات بطن محتوی سبعة البطن اند بدین ترتیب صاد دال لام میم یا الف
از آنجهت علمای علم جفر نبل الله علیهم الخیر الظفر حرف صاد را در محل اشارت بطرف ظهور داده اند و
باید دانست که هر حرف ملفوظی و مکتوبی از ظهر و بطن خالی نخواهد بود پس مراد از ظهر حرف عدد ابجدی
آنحرف باشد که مراد از بطن حرف عدد و بینات آنحرف بود مثلاً عدد زبر الف که یک است نسبت
به او ظهر اوست و عدد الف که یکصد و ده است نسبت بینات بطن اوست و بدین قیاس بطنی که

عدد حروف حق دارد و او نیز صاحب بطون است چرا که هر یک بینات را عدد مقرر است و هر یک عدد را
بینات دیگر مثلاً الف اعداد بطنی او که مراد عدد بینات است صد و ده می شود و حروف این عدد باز بر خود قیا
مقرر است بطریق ابجد و آنحروف را باز بینات است بوجه نظیر حالی اف بینه قاف الف بینه یا دال
بینه الف مگر از اعداد بینات اسم اقدس حضرت علی علیه الصلوة و السلام حروف لفظ ایمان اند و اعداد و
بینات حروف بینات الف صد و نود و دو می شود که حروف مجموعی آن قصب باشد و علی هذا القیاس
لفظ فی در بیان قوله تعالی وکل شیئ احصیناه فی امام مبین اگر حرفین فی را ملفوظ نویسند نود و دو عدد
مطابق اعداد اسم مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله می افتد چنانچه صفت واقع شدن الفاظ امام مبین
در ترتیب نحوی تمام دلالت می کند و حال آنکه این آیه تمام سوره یس در شان مدارج علیا آنسرور صلی الله
علیه و آله لفظ اسلام که اسم باری جل ذکره و اسم دین محمدی است می برآید و ایضاً از الف اسلام
اسم سعادت شیم صاحب ولایت مخزن جواهر معرفت علی علیه السلام پیدا می شود و الله اعلم بالصواب.
در بیان قوی و آن عبارتست از اجزای حرفی که ایجاد حرف خاص از وجود او پیدا می شود و هم او عبارت نسبه
صحیحه واقعه بین آن طرفین خبر دانستن او معلوم گردد و نسبه ضعفیه و نصفیه در این باب نسبت قوی است
و انساب ثلاثه و سدسه و ثمنیه از توابعات اویند و از لواحقات او ربعیه و خمسیه اند بعد از آن خمسیه و عشریه ثانی
اوست و سبعیه را نسبت ضمایم و لواحق نباشد پس معلوم می شود که نسبت اصلیه شش اند بدین تفصیل ضعفیه
و نصفیه و ثلثیه و ربعیه و خمسیه و سبعیه او انساب فرعیه چهار اند سدسیه و تسعیه و ثمنیه عشریه چون بیان نسبتها
و حروف در این تنگنای عبارت گنجایش ندارد بنابر آن از جهت حفظ اصول این انساب و متعلقات و فروع
و ضمایم او جدولی ثبت می شود که طالب این نوادرات را عروس اسرار از حجبات حروف رد نموده مألوف
خود کرده اند. جدول اینست:

در بیان نسبت ترفع و تنزل و تراخی بدان که:
ترفع چهار قسم است اول ترفع عددی
دوم حرفی سوم طبعی چهارم بالطبع و عددی
عبارتست از ارتفاع حروف مطلوب بجنسی که
قائم است بدیشان از اعداد مرکب از
الحروف که در درجه احاد است او را به عشرات
برند و اگر بدرجه عشرات باشد او را به مأت و
از مأت به الوف که آن را مراتبی نیز گویند
دوم ترفع حرفی و آن عبارت است از ترفع

الحروف	ای قی غ	ب ک ر	ج ل ش	د م ت	هن ث	و س خ	ز ع ذ	ح ف ض	ط ص ظ
ضعف	ب ک ش غ	د م ت	و ش خ	ح ف ض	ی ق غ	ب ل ش غ	هن ت خ	ز ع ذ ع	ح ص ظ غ
نصف	هن ش	ای قی	و س قی	ب ک ه	ج ع ر	ج ل ش	ط ح ش	د م ت	ث
ثلث	ع ش	د ع	ای ق	ج م ق	ع ف ق	ب ک د	ط ن ر	د ص ر	ج ل غ
ربع	ب ل ه	هن	ج ف	ای ق	ح ق	و س ق	د ص ق	ب ک ر	ط م ر
خمس	ب ک ر	د م	و ر س	ح ف	ای ق	ج ل ق	ج ن ق	ز ع ق	ط ص ق
سدس	هن ق	ز ل	هن	و ع	ب ص	ای ق	ط ک ق	ج ق	و س ق
سبع	خ و ق	ال	ز م	ج س	ط ع	هص	ای ق	د ک ق	ب ق
ثمن	ج ل ق	و ک	ام	هن	ط س	ج ف	ر ص	ای ق	د ک ق
تسع	ح ق ک	د ک	ز ل	ط م	ر س	د ف	ج ف	ح ص	ای ق
عشر	ای ق	ب ک	ج ل	د م	هن	د س	ز ع	ح ق	ط ص

دادن حروف که آن مافوق حرف مطلب باشد چنانچه از الف با گرفتیم اعتباری نیز گویند و سوم ترفع طبعی
و آن عبارتست از ارتفاع حروف بحسب طبعیت چنانچه حروف خاکی را تبدیل دهند بحروف آبی و آبی را
ترقی دهند بحروف هوائی و هوائی را علو دهند بحروف آتشی و چون آتشی بالاتر از مرتبه طبایع است از او ترقی
بهیچ طبع امکن نیست چهارم ترفع بالطبع و آن آنست که ارتفاع دهند حرف طبع را بحرفی که از طبعیت
او باشد چنانچه ترفع اه و تنزل عددی و حرفی و طبعی و بالطبع نیز بر چهار قسم اند بر عکس ترفع عددی
که در قسم یافته قس علی ذلک فی کل الامثله لان العاقل یکفیه الاشارات و تراخی عبارتست از
بدل کردن حروف که تشارک در صورت خطی بیکدیگر باشند چنانچه ب و ت و غیر تراخی آنست که تشارکت
در یکدیگر نداشته باشند چون ب و ج.
در بیان طرح و انساب و احکام استخراج بدانکه اهل جفر طرح را هفت اقسام کرده اند و بعضی شش قسم
و ما در گذشته گفتیم و هرچه استخراج است از این سیزده قسم متذکر و بیرون نیست حق سبحانه و تعالی

هر که را بفضل خود طریق استخراج واضح گرداند این سیزده قسم و آنچه در بیان قواعد گفتیم منکشف گردد پس طرح اول
عناصر است که چهار چهار باشد و طرح دوم از سیارات هفت هفت آید و طرح سوم ابجد و افلاک را نه نه
است نه نه طرح نماید و طرح چهارم دوازده دوازده بروج است و از ده گان طرح کنند و طرح پنجم از منازل
است بیست و هشت مطابق منازل عمل آرد طرح ششم از درج است باید که سی سی طرح دهد و
طرح هفتم خمسه تحمره است پنج پنج طرح دهد بیت هر که این اطراح را داند مقام علم استخراج او باز تمام.
در بیان قواعد ارقام جفر جامع بدانکه نوشتن و نگاه داشتن صفحات علم جفر کبیر کاریست دشوار چرا که نویسنده
باید مدام با طهارت باشد و دست و زبان خود را از منهیات نگاه دارد و اگر صایم بود بهتر باشد جفر جامع
در اصطلاح علماء اهل تحقیق دانستن استخراج امور عالم است و وضع در لغت نهادن بود در اصطلاح علمای
این فن عبارتست از ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ که بیست و هشت حرفند
و هر بیست و هشت دفتر و هر دفتر بیست و هشت صفحه و هر صفحه که در کج بدین عارفان نهاده اند تا از برای هر
حرف از بیست و هشتگانه ایجاد کرده بیست و هشت صفحه تعیین رفته و عدد خانهای هر صفحه کتاب مبارک
هفتصد و هشتاد و چهار است و خانه هر صفحه از آن صفحات مشتمل بر چهار حرف حرف حافظ رتبه جزو است
تا جزو دیگر یعنی اول حرف حرف حافظ رتبه جزو است تا جزو دیگر یعنی اول حرف حرف حافظ رتبه صفحه
است یعنی افاده آن می کند که آن صفحه از کدام حرف است و حرف حافظ رتبه سطر است بر همین قیاس
حرف حافظ رتبه خانه است پس جفر جامع بیست و هشت قسم است هر قسمی بیست و هشت صفحه
و هر صفحه بیست و هشت سطر و هر سطر بیست و هشت خانه در هر خانه چهار حرف هرگاه چهار را در کج ضرب نماید
یکصد و دوازده عددی شود و باز یکصد و دوازده را در کج ضرب کنند سه هزار و یکصد و سی و شش حروف
حاصل شود همگی یک دفتر را هشتاد و هفت هزار و هشتصد و هشت حرف می شود و جمله کج دفتر را ۲۴۳۹۸۰۸۱
حرف می شوند پس در قسم اول و صفحه اول و در سطر اول و خانه اول چهار الف است و در قسم آخر و صفحه

www.telasm.com

آخر و در خانهٔ آخر چهار رخ است تا واضح باشد که در هر سطری توان یافت و حروف در جملهٔ کم حروف قطب است
و عدد الف و قطب یکی است و قطب از جای خود حرکت نمی کند و همچنین این حرف در جمیع حروف تصرف دارد و در هر حرفی
که هست بدون این اسم نامیده نمی شود و هستی نمی یابد و بعضی استادان فرموده اند که الف به مرتبهٔ احدیت
است و لا یتجزی است که جزو جزو نمی شود هرگاه که شکل وی بروی افزایند مثلین می شوند و عدد حاصل شده
این دو عدد را به سی می یابند و هر دو سه عدد که در بطن اوست افزایند دال شود و همین نهج از ها تا یا که اصل
اس الاس در همین ده مرتبه الف و باقی حروفات در ضمن آن پیداست قیاس نماید و مثال بر
نمودن جفر جامع در دایرهٔ ده در ده نگاشته می شود تا واضح باشد بدین دستور که ده در ده نموده شد
ابجد را تکسیر کند که این را تکسیر اعظم خوانند و اسم کبیر و جفر کبیر جامع و عقل فعال و لوح محفوظ نیز گویند و هیچ ترکیبی
لایق در عالم نباشد که از اینجا خارج نشوند باید دانست که قمر را در فلک ۲۸ منازل مقرر نمودند به این حساب
جزو صفحه و سطر و خانهٔ جفر جامع طولاً و عرضاً با قمر مناسبتی تمام دارد و بنا بر این مصحف قمری نامند و حروف ۲۸ گانه
ابجد را به سبعهٔ سیاره تقسیم کرده اند چنانچه هر یک از چهار حرف هر یک رسند پس جزو اول منسوبات آن ستاره را
اقلیم و صفحه را شهر و سطر را محله و خانه را خانه می گویند والله تعالی اعلم بالصواب قاعده در بیان حروف الحال
بدانکه حروف الحال سه نوع است چون خواهد که بر احوال خیر و شر کسی اطلاع یابد در هر صفحه و خانه از
صفحات خانهای جفر جامع که نام آن شخص بر آید تمام آن صفحه مبنی بر احوال خیر و شر آن شخص است
یعنی در خانه که نام آن شخص است تمام خانهای آن سطر بر احوال حال او دلیل است و لذا آن خانه آنچه
ما بعد است دلیل است بر احوال گذشته او و آنچه که از سطر آن صفحه ما قبل آنست دلیل است بر
احوال امر استقبال آن شخص پس از این هر سه یعنی ماضی و حال و استقبال هر چه که دریافتن آن
منظور باشد تمام حروف آن خانه ها را بینات گرفته و عدد آن حاصل کند و از آن اعداد حروف
حاصل نموده بدایرهٔ عشر برند و صدر و مؤخر کنند فضل الهی در آخر سطر تکسیر عبارتی از نظم یا نثر که مبنی بر

احوال آن شخص باشد پیدا گردد.

قاعده در بیان وتد سطور صفحه جفر جامع بدانکه جمله سطور صفحه بیست و هشت اند از آنجمله ده بویت وتد اند و نه تا
از آن مائل وتد اند و نه تای دیگر آن زایل وتد پس ده وتد این است اول و ۴ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و
۱۶ و ۱۹ و ۲۲ و ۲۵ و ۲۸ و بویت مائل وتد این است ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۳ و ۲۶
و نه دیگر که زایل وتد بودند اینست ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۸ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ پس عامل را باید که
وقت عمل بدین حساب اخذ بویت نماید و اعداد بینه و ضابطه تکسیر و غیره کامله نظر دارد.

اااا	اااب	ااج	اااد	اااه	اااو	اااز	اااح	اااط	ااای
ااba	اابب	ااbج	اابد	اابه	اابو	اابز	اابح	اابط	اابی
ااجا	ااجب	ااجج	ااجد	ااجه	ااجو	ااجز	ااجح	ااجط	ااجی
اادا	اادب	اادج	اادد	ااده	اادو	اادز	اادح	اادط	اادی
ااها	ااهب	ااهج	ااهد	ااهه	ااهو	ااهز	ااهح	ااهط	ااهی
ااوا	ااوب	ااوج	ااود	ااوه	ااوو	ااوز	ااوح	ااوط	ااوی
اازا	اازب	اازج	اازد	اازه	اازو	اازز	اازح	اازط	اازی
ااحا	ااحب	ااحج	ااحد	ااحه	ااحو	ااحز	ااحح	ااحط	ااحی
ااطا	ااطب	ااطج	ااطد	ااطه	ااطو	ااطز	ااطح	ااطط	ااطی
ااىا	ااىب	ااىج	ااىد	ااىه	ااىو	ااىز	ااىح	ااىط	ااىى

در کتاب شرح المواقف محقق سید شریف (ره) در مبحث علم فرموده که کتاب جفر و جامعه دو کتابیست
برای حضرت علی علیهم السلام و با تحقیق ذکر شده است در آن بطریقه علم حروف حوادثی که در عالم حادث
خواهد شد تا انقراض عالم. و ائمه هدی علیهم السلام می شناختند جفر و جامعه را و بآنها حکم می کردند و ایضاً
در کتاب قبول العهدی که حضرت امام رضا سلام الله علیها او را به مامون الرشید نوشته است اینچنین است
که تو شناختی از حقوق ما ائمه چیزی را که نشناخته بودند او را پدران تو پس من قبول کردم از تو ولایتعهدی را.

اما جفر جامعه دلالت دارند به آنچه این محمد تاجر بخواهد رسید نقل از جلد ثانی کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه د
در نسخه دیگر دیدم هیچ شیئی از اشیاء یا اسمی از اسماء یا جنسی از اجناس در عالم نباشد مگر آنکه از جفر جامع استخراج می‌شود
و تا انسان به علوم حکمت و ریاضی عالم نباشد نمی‌تواند در این علم تسلط پیدا کند و فضائل و برکات این کتاب
مستطاب زیاده از آنست که بحساب بیاید و دارنده این کتاب اگر شرط تقوی را ادا نماید جمله‌ای از عجایب
عالم بر او کشف گردد و قلب او با انوار حقیقت و معرفت منور می‌شود باید با صلاة و خشیت باشد و دروغ نگوید و لباس
همه وقت پاکیزه و بسترش پاک باشد و این کتاب مستطاب را در منزل پاک نگهدارد و از وجه حلال بخورد و بپوشد
و هر گاه این کتاب را با این شرایط نگهدارد فیض آن بتمام حوالی آن شهر رسد و اهل آن خانه از همه بلاها
در امان باشند و اسرار نهان بدارنده این کتاب مکشوف گردد و ممکن است مطالب مقصود خود را در صورت
لزوم از صفحات پیدا کرده و همان صفحه را از اول تا آخر بنویسد و یا برای دیگران بنویسد مثلاً برای شفاء از
کتاب ۲۱ صفحه ۱۷ را بنویسد از برکت آن صفحه از هر مرض شفا یابد یا برای غنی شدن از کتاب ۲۸ صفحه ۱۴
بنویسد و با خود دارد یا برای دیگران از برکت همان صفحه غنی و بی احتیاج شود و باید نویسنده همیشه با وضو باشد
و نباید بکتاب جفر جامع بی وضو دست بزند چون اسم اعظم خدای متعال در ضمن این سطور و حروف است
اما دانستن سرنوشت عمر از طریق جفر جامع باین قرار است که شماره صفحات که هفتصد و هشتاد و چهار است
این عدد را از تاریخ سال قمری کسر می‌کنیم و باقیمانده را می‌نویسیم و بعد از آن عدد اسم شخص و مادرش را حساب
می‌کنیم از طریق ابجد کبیر و به آن باقیمانده اضافه می‌کنیم و آنچه را با هم جمع می‌کنیم از ما حصل جمع قاعده جفر جامع
۲۸، ۲۸ طرح می‌کنیم و ملاحظه می‌نمائیم که چند مرتبه ۲۸ انداختیم مثلاً ۱۱ مرتبه انداختیم پس بکتاب دوازدهم
رجوع می‌کنیم و بعد از طرح ۲۸، ۲۸ چند عدد خارج قسمت مانده مثلاً پنج عدد این عدد را شماره صفحه حساب
می‌کنیم و بعضی چنین عقیده دارند که دوازده را مثلاً از مرتبه خود تنزل داده یک و دو می‌شود سه و آنرا بعدد
صفحه که پنج است اضافه می‌کنیم می‌شود هشت پس سطر هشتم نگاه می‌کنیم احوال را از سطر هشتم استخراج می‌کنیم

با طریق حروف ناری و بادی و آبی و خاکی را از همان سطور جدا می‌کنیم و بعد از آن مجموعه ناری را بحروف بادی و
مجموعه آبی را بحروف خاکی بر می‌داریم و از او یک کلمه رباعی مرکب می‌سازیم و اگر این ترکیب معنی نداد حروف
ملفوظی و ملبوبی و مسروری بر داشته و ثلاثی مرکب می‌سازیم و معنی اخذ می‌نمائیم و اگر باز هم معنی حاصل نشد این
حروفات را بسط ملفوظی می‌کنیم یعنی حرف ج را جیم و حرف ح را حاء می‌نویسیم و بعد از آن باز رباعی
یا ثلاثی مرکب می‌سازیم و معنی اخذ می‌کنیم اگر باز هم نشد این حروف را صدر و مؤخر می‌نمائیم و بعضی عقیده بر آنست که
در صورت عمل فوق که بسطر هشتم رسید سطر سرنوشت حال است و سطور قبل از آن سرنوشت زمان گذشته
و سطور بعد از آن سرنوشت آینده است و ممکن است در استخراج سرنوشت باین قاعده عمل شود که از حروف
ملفوظی و ملبوبی و مسروری چهار چهار شماره کنی و حرف چهارم را بگیری یا حرف پنجم را و بعد از آن ثلاثی ترکیب
کنی و بخوانی و مجهول را معلوم کنی و اگر سال تولد شخص قمری یا شمسی معلوم شود صفحات جفر جامع را که هفتصد و هشتاد و
چهار است از او کسر کن و باقیمانده را نگهدار و بعد از آن عدد اسم شخص و مادرش را با ابجد کبیر حساب کن
و با آن باقیمانده اضافه کن و از حاصل جمع ۲۸، ۲۸ طرح کن هر چند بار که ۲۸ طرح کردی بکتاب بعد از آن
رجوع کن و به آن صفحه نظر کن بعد از آنکه خارج قسمت را عدد صفحه حساب کردی یا اگر بخواهی به سطور رجوع کنی بهمان
قاعده که قبلاً نوشته شد عمل کن و این عمل از قواعدی که مذکور شد مختصرتر است و اگر تاریخ سال تولد شخص معلوم شود
ماه تولد و روز تولد محل اعتنا نیست بلکه ملاک عمل فقط سال تولد است و بعضی اعتقاد دارند که چند برابر
۲۸ و ۲۸ مطرح است در اینصورت الوف را از مرتبه خود تنزل میدهیم مات حساب می‌کنیم و مات را
تنزل میدهیم عشرات حساب می‌کنیم و عشرات را تنزل میدهیم آحاد حساب می‌کنیم و اما آحاد قابل تنزل نیست.
طریقه دیگر: وقتیکه بواسطه یکی از قواعدی که ذکر شد اسم کتاب و سطر چندمین رسید تمام حروف جمله‌ها را
بیّنات می‌گیریم و بعد تبدیل می‌کنیم و از آن اعداد حروف تحصیل کرده صدر و مؤخر کنیم بفضل الهی احوال آن
شخص ظاهر گردد. طریقه دیگر دانستن طالع شخص و کوکب مربی آن:

اگر درجه طالع شخص مضبوط باشد اشکالی نیست و هرگاه معلوم نباشد بجهت تعیین درجه طالع دو طریق است
طریق اول: آنکه اسم شخص و مادرش را بحساب ابجد بگیرد و با هم جمع کند و از حاصل جمع دوازده دوازده طرح کند
هرچه کمتر از دوازده باقی بماند از برج حمل ابتدا کرده بروج را بشمارد بجهت هر برجی یکی گیرند تا هر برجی که منتهی شود
آن برج طالع آنشخص است پس اسم آنشخص را با اسم مادرش جمع کرده سی سی طرح کند و کمتر از سی هرچه باقی ماند
ابتداء از اول برجی که قرار داده بشمارند بهر جا که منتهی شد درجه طالع است طریق دوم آنکه اسم
خود شخص را دوازده دوازده طرح کند برج طالع را بدست بیاورد و بعد از آن سی سی طرح کند درجه را پیدا کند
و هفت هفت طرح کند هرچه کمتر از هفت باقی ماند ابتداء از قمر کرده بهر جاه منتهی شود کوکب مربی طالع قرار دهد
همینطور که در اعداد احتیاج بطالع شخص است در عمل اعداد هم احتیاج می شود بدانستن طبیعت نام آن
شخص و در نوشتن تعویذات تفاوت می کند چیزی که بر آن می نویسند و در دانستن اینها نیز دو طریق
سلوک یکی در مفاتیح المغالیق است و آن اینست که طبایع حروف اسم را جمع نموده آنچه غالب باشد
طبیعت اسم است و تعویذ را باید بر چیزی نوشت که طبیعت آن موافق با طبیعت اسم باشد و یکی دیگر در
جای دیگر بنظر رسیده که اسم را چهار چهار طرح نمایند آنچه بماند ابتدا از آتش کرده طبیعت قرار دهند سه سه
طرح نمایند آنچه بماند تعویذ عمل را بر آن قرار دهند چنانچه اگر سه بماند حیوانی است بر ورق آهو بنویسند
و اگر دو بماند نباتی است بر کاغذ بنویسند و اگر یک بماند معدنی است بر لوح مس یا آهن یا نقره باشد آن
نویسند و روز عمل بروز منسوب بکوکب است اهل اعداد می گویند در عزائم باید مفاتیح اسماء و ملک موکل
آن را و عون او را نموده. بفلان عدد در چند روز و هر اسمی مفاتیح و ملک و عون خاصی دارد و عدد دعوت
و ایام هر اسم را مختلف گفته اند مفاتیح هر اسم اسمی است از اسماء الله که اول آن حروف آن اسم باشد
مثلاً مفاتیح اسم حسن حمید و سلام و نور است و اسم ملک موکل عدد آن اسم است به تقدیم اکثر
بازیادی ایل پس ملک حسن قیجائیل است و اسم عونش اعداد آنست به تقدیم اقل و بازیادی دش

پس چون حسن حیوش است و عدد دعوت عدد اسم مطلوب است که در حسن یکصد و هجده است و عدد
ایام دعوت عدد اسم عزائم مطلوب است بطریق بسط در حسن پس هشت روز است.
تعریف بسط دادن اقسام بسط در نزد اهل خبره این طریق است اول بسط عددی و تحصیل آن بر دو نوع است
یکی در بسط حروف و دیگری در بسط ترکیب و هر دو مستحسن است و معمول است اما طریق اول آنست که هر کلمه
کلمه ای که خواهی حروف او را تقطیع کن و ببین که هر یک از حروف را چه عدد است بحساب ابجد پس استنطاق
کن مثلاً حروف محمد را تقطیع کردیم چنین شد م ی م ح ا م ی م د ا ل لفظی میم نود بود او را حرف ختم ص شد
عدد لفظی حا نه بود حرف کردیم ط شد و میم دوم نیز ص شد و لفظی دال سی و پنج بود ه ل شد پس
مجموع حروف مقصد را از بسط محمد ص ط ص ه ل شد و اما طریق دوم: آنست که هر کلمه را خواهی عدد
گیری عدد مجموع را جمع کن و استنطاق نما و حروف که از آن حاصل آید جمع کن مثلاً عدد مجموع حروف محمد
نود و دو است و استنطاق آن ب ص و انطریق عدد زبر اوست و اگر عدد اسمی حروف او را بگیریم که
دویست و بیست و چهار است و استنطاق نمایم چنین می شود ر ک د دوم از اقسام بسط بسط حروفی
است که آن را بسط تلفظ و بسط باطنی و بسط ظاهری گویند و آن عبارتست از تلفظ کردن حروف با زبر و بینات
مثلاً چون محمد را با اسماء حروف او تلفظ کردیم میم حا میم دال شد و مجموع حروف مقصد او چنین است م ی م
ح ا م ی م د ا ل و زبر اول حروف اسم حرفی را گویند و ماسوای اول حروف اسم را بینات باشند مثلاً:
اسم اول حروف محمد میم است اول لفظ میم که م است زبر و باقی حروفش را که ی م است بینات باشند.
سوم از اقسام بسط بسط طبیعی است و آن عبارتست از آوردن حروفی که ترابی و ناری بود هر حرف مطلوب را
بحسب طبیعت چنانچه حروف آتشی را هوائی ترابی و هوائی را آتشی ناری است و همچنین حروف آبی را
خاکی ترابی و خاکی را آبی ناری و حروف آتشی ا ه ط م ف ش ذ و حروف هوائی را ب و ی ن ص ت ض و حروف آبی
را ج ز ک س ق ث ظ و حروف خاکی د ح ل ع ر خ غ پس حاصل بسط طبیعی محمد ن ز ن ج است چرا که

میمش آتشی است در درجه چهارم برای او نون آوردیم که مربی اوست در درجه چهارم از حروف هوائی و برای حا
که خاکیست در درجه دوم باز برای میم ثانی نیز نون آوردیم و برای دال که خاکی است در درجه اول جیم که
ترابی اوست در آن درجه از حروف آبی آوردیم آتشی مرفوع هوائی منصوب آبی مکسور خاکی مجزوم

چهارم بسط عزیزی است که عبارت است از طالب بودن هر یک از حروف آتشی حروف هوائی
را که هم درجه او باشد و بالعکس و یا طالب بودن حروف آبی حروف خاکی را که هم درجه او باشد
و بالعکس چنانچه الف طالب با است و جیم طالب دال و قس علی هذا باقی الحروف پس حاصل
بسط عزیزی محمد ن ن است چرا که برای میم اول که آتشی است در درجه چهارم نون آوردیم که برابرست
در درجه چهارم و همچنین برای میم دوم اما حا و دال او خاکی اند و لکن این تعریف مال بعضی از متقدمین
است و در جای دیگر بسط عزیزی است چنین : جلب القلوب د ک ا ب ک ز ک ن هوا بسط
عزیزی بغایت معتبر است و معمول اهل فن است. پنجم بسط ترفع و آن عبارتست از ارتفاع
حروف مطلوب و آن سه قسم است : عددی و حرفی و طبیعی بسط ترفع عددی عبارتست از ارتفاع
حروف مطلوب بجهت اعدادی که قائم است بدیشان از اعداد ابجدی چنانچه عدد هر یک از آن
حروف اگر از عشرات است به برند به مآت و اگر بدرجه مآت است باشد به الوف برند پس بسط ترفع
عددی محمد ث ف ت م است چرا که میم چهل است در درجه عشرات بود به مآت بردیم چهارصد شد
حرف ساختیم ت شد و باقی حروف بهمین طریق. اما بسط ترفع حرفی عبارتست از ارتفاع هر یک از حروف
ابجدی بحرف مابعد که ما فضل است مثلاً در محمد بجای میم اول و میم دوم ن آوردیم و برای حا ط
و برای دال هو آوردیم پس جمع حروف متحصله ن ط ن هو شد. اما بسط ترفع طبیعی عبارتست
از ارتفاع حروف بحسب طبیعت مثلاً حروف خاکی را تبدیل به حروف آبی می کنند و آبی را به هوائی
و هوائی را به آتشی و حروف آتشی بحال خودی باشد چون او بالاترین حروف است مثلاً در محمد

میم که آتشی است بحال خود گذاشتیم و بجای حرف حای او که خاکی است حرف ز آوردیم و میم دوم را بحال خود
گذاشتیم و بجای دال جیم آوردیم پس حاصل م ز م ج شد. ششم بسط تجمع است. بسط تجمع
عبارتست از جمع نمودن هر یک از حروف طالب با مطلوب و تحصیل کردن حروف از هر اجتماعی مثلاً
طالب محمد و مطلوب جعفر نوشتیم بدین نوع م ج ح ع م ف د ر پس میم محمد را با جیم جعفر جمع نمودیم
چهل و سه شد حرف ساختیم همان ج م شد حا را با عین جمع نمودیم هشتاد و هشت شد حروفش ح ع
شد پس میم دوم را با فا جمع کردیم یکصد و بیست شد حروفش ک ق شد پس دال با را جمع نمودیم دویست
و چهار شد حروفش همان د ر می شود پس حروف متحصله از این عمل می شود ج م ح ع ق ک
د ر. هفتم بسط تضارب است که عبارتست از ضرب کردن هر یک از حروف طالب در حروف مطلوب
و تحصیل نمودن حروف از حاصل ضرب مثلاً خواستیم محمد را که طالب است با جعفر که مطلوب است تضارب
کنیم پس عدد میم را در عدد جیم ضرب کردیم یکصد و بیست شد حروفش ک ق شد و هکذا الی آخر پس
حروف متحصله این شد ق ک ث ع غ ض و طایفه دیگر از جفریان در بسط تجمیع و تضارب
مجموع اعداد طالب را با مجموع اعداد مطلوب جمع کنند و یا در یکدیگر ضرب نمایند و از آن تحصیل حروف
کنند اما طریق اول اتم و اکمل است. هشتم بسط تزاوج و تشابه یا تواخی که همه یکی می باشند و
این عبارت است از طالب بودن حروف متشابه حروف متزاوجه را که قرین باشند با یکدیگر مثلاً
نظر کردیم در حروف محمد میم از حروف مفرده بود او را بحال خود گذاشتیم و چون حا از حروف متشابه بود
بجهت او ج خ گرفتیم و همچنین میم دوم را بحال خود گذاشتیم و چون دال از حروف متشابه بود بجای
او ذال گرفتیم پس مجموع حروف متحصله از این عمل م ح خ م ذ شد.
نهم بسط تقوی عبارتست از قوت مابین حروف بحسب ضرب باطن حروف در ظاهر حروف
ضرب ظاهر در ظاهر و باطن در باطن و مراد از عدد باطن عدد حرفی است که بحساب ابجد آن حرف را باشد و مراد از عدد ظاهر

www.telasm.com

حرف عددی است که بحسب مرتبه از مراتب ابجدی آن حرف را باشد مثلاً میم از حروف ابجد در مرتبه سیزدهم است
پس از میم ۱۳ را بگیرید و او را حرف می‌سازند ج ی می‌شود و چون بسط باطن در باطن لفظ محمد کنند میم او چهل
است و چون چهل را در چهل ضرب کردیم یکهزار و ششصد شد حروفش غ خ شد و حرف حا که هشت است
هشت را در هشت ضرب کردیم شصت و چهار شد حروفش د س شد و همچنین نیز از میم دوم غ خ حاصل شد
و از دال که چهار است در چهار ضرب کردیم شانزده شد حروفش و ی شد پس حاصل حروف از این عمل
غ خ د س غ خ و ی است و چون محمد را بسط توی ظاهر در ظاهر بکنیم میم او که سیزده است در
سیزده ضرب کردیم صد و شصت و نه شد حروفش ط س ق و حای او که هشت است در هشت ضرب
کردیم شصت و چهار شد حروفش د س شد و از میم دوم نیز ط س ق حاصل شد و از دال د ی حاصل
شد پس مجموع حروف مستحصله از عمل ط س ق د س ط س ق د ی شد و چون محمد را بسط
توی در ظاهر کنیم از میمش چهل گرفته در سیزده ضرب کنیم پانصد و بیست می‌شود حروفش ک ث است
و همینطور از میم دوم و حا د س و از دال د ی پس مجموع حروف مستحصله از این عمل ک ث د س ک ث
د ی شد. دهم بسط تضاعف است که عبارتست از دو برابر کردن اعداد باطن حروف و تحصیل کردن
حرفی از آن مثلاً عدد میم محمد چهل بود تضاعف کردیم هشتاد شد حروفش ف مجموع حروف مستحصله از
این عمل ف و ی ف ح شد یازدهم بسط تکسیر عبارتست از تحصیل حروف دیگر بنوعی که کسور تعبیه را اعتبار
کنند و بهر کسری حرفی گیرند. مثلاً میم محمد که چهل است تنصیف کردیم بیست شد باز تنصیف کردیم ده
شد باز تنصیف کردیم پنج شد و چون از هر یک از این تنصیف حاصل شده حرفی ختم و جمع کردیم
این شد ک ی ه باز حای او که هشت دارد آنرا تنصیف کردیم چهار شد نصف او دو و نصف
دو یک می‌شود چون همه را حرف ختم این شد د ب ا و از دال ب ا شد مجموع الحروف
ک ی ه ا ب ک ی ه د ب ا شد.

دوازدهم بسط تمازج - این بسط نیکوترین انواع بسط است و آن عبارتست از آمیختن اسم طالب با اسم مطلوب
هر چه باشد مثلاً خواستیم محمد را بسط تمازج کنیم بنوعی که مطلوب علیم باشد چنین: ع م ل ح ی م د
و چون محمد را با جعفر مزاج کنیم چنین می‌شود م ج ح ع م ف د ر و در تمازج همه جا اسم طالب را
مقدم میدارند از اسم مطلوب مگر جایی که اسم مطلوب از اسماء حسنی باشد و اگر هر دو اسم از اسماء حسنی
باشند اقوی را مقدم میدارند بسط تجمع و تضارب بجهت محبت و اتحاد بین الاثنین بغایت معتبر است
و بسط تواخی بجهت اتحاد اخوان و محبوب بودن در دل خلق و اخذ خواندن و احیان معتبر است و تخلف ندارد
و بسط توی بجهت قوت حال و حصول آمدن و بیرون آمدن از ضعف طالع و بیرون شدن قوت
طالع و ازدیاد جاه و حشمت و اقبال و احراز اعتبار تمام دارد و بسط تضاعف بجهت ازدیاد علم و حکمت
و شکوه و شوکت و غلبه بر اعداء رسوخ تمام دارد و بسط تکسیر بجهت استخراج احوال آینده بکار آید.

و اما در بیان علم اوفاق علم عظیم الشأن اوفاق یکی از رشته‌های ریاضی است که امروز در عداد علوم
غریبه قرار گرفته است همچنان که یک شکل قطاع هندسی به ۴۹۷۶۶۴ حکم هندسی منتهی می‌شود بطوریکه
خواجه طوسی درباره این شکل هندسی یک کتاب گرانقدر کشف القناع عن اسرار الشکل القطاع
نوشته و یا یک شکل عروس که همان شکل فیثاغورث است که بتخفیف عرس در تعریب عروس شد که پس
از وصف عروس و خانواده آن از شکل خواهر عروس و مادر عروس باصطلاح هندسی اختلاف وقوع دارد همچنین
علم اوفاق نیز دارای اسرار اعداد در جداول وفقی میدانی وسیع دارد بطوریکه مؤلف کتاب غایة
المراد فی وفق الاعداد گوید شارح رساله زنجانی فرموده است که چهار هزار نوع مربع چهار در چهار را
نگاشته‌اند غیر مکرر و خود مؤلف مذکور سی و دو طریق آنرا در غایة المراد آورده است و نیز مؤلف کنه
المراد فی وفق الاعداد فرموده لوح پنج در پنج را به دویست صورت توان نگاشت غرض آنکه

یکی از اسرار علم اوفاق اینست که عدد تا بشمار آدم نرسد مستعد قبول اعتدال وفقی نشود لذا اولین مربع وفقی سه در سه است و از اینجهت آحاد تسعه را که مجموع آن عدد اسم آدم است اصل اعداد گفته اند چنانچه آدم ابوالبشر و اصل شده است و از اینگونه اسرار و لطائف در علم اوفاق بسیار است تائیدات آیات قرآنی و روایات ماثوره درباره آن متعدد است در این مطلب وفقی گوئیم طه ط در دایره ابجد کبیر نه است و ها پنج و در طه حرف ط در جنب یمین است و حرف ه در طرف یسار و از یک تا نه اصول ارقام اعداد است و در شمار نه رقم است و مجموع آن چهل و پنج است که عدد آدم است که هم اسم است و محبوب حق یحبهم و یحبونه و از یک تا پانزده است که عدد حوا است و ارقام را از طرف یسار نویسند. آدم ٤٥=١٢٣٤٥٦٧٨٩ حوا ١٥=١٢٣٤٥ و گفتیم که تا اعداد بشمار آدم نرسد مستعد قبول اعتدال نشود لذا این مربع وفقی سه در سه است هکذا.

٦	١	٨
٧	٥	٣
٢	٩	٤

و به چند صورت دیگر نیز مربع پر می شود. حوا در ضلع اسیر قرار می گیرد که طرف دختی مربع است و مجموع آن پانزده است چنانکه دیگر اضلاع و سطور مجموع آنها سه برابر حوا است که آدم است علت اختیار کردن عدد ٣٦٠ در تقسیم محیط دایره اینست که این عدد اقل عددی است که کسور تسعه که از نصف تا عشر است و آنها را زاویه کسور گویند باستثنای سبع از آن حاصل می گردد زیرا که مخرج نصف است آن یکصد و هشتاد بار عاد میکند پس یکصد و هشتاد در آن نسبی دو است و سه که مخرج ثلث است آن را یکصد و بیست بار عاد می کند پس یکصد و بیست نسبی ثلاثه است و هکذا فی البواقی. اکنون بدانکه علم اعداد وفقی علمی است که بحث می کند از کیفیت عدد در لوح بوجهی که عدد اضلاع طولیه و عرضیه و اقطار مساوی باشند و موضوع این علم عدد است از حیثیت مذکوره و لوح به اصطلاح صاحبان این فن عبارت است از مربع سه در سه و چهار در چهار تا صد در صد و مافوق آن و هر لوح را زاویه و صلیبی می باشد. زاویه عبارت از

هر گوشه از چهار گوشه و زاویه با زاویه مقابل را قطر خوانند و صلیب آنست که خانه میانه هر ضلعی را از شنبر در الواح فردیه در هر ضلعی یک خانه میانین هر ضلع صلیب است و در الواح زوجیه دو خانه میانین هر ضلع صلیب است و شنبر عبارت است از بیوت محیط هر لوحی. اما لوح مثلث و مربع یک شنبر دارند و مخمس و مسدس دو شنبر دارند و هر مرتبه بالا رود یک شنبر زیاد می شود مثلاً لوح هفت در هفت و هشت در هشت را سه شنبر است و نه در نه و ده در ده را چهار شنبر است و قس علی هذا.

و بدانکه اول لوح فردیه که وفق پذیر می شود سه در سه است و ما دون او که یک در یک و دو در دو است وفق ندارند و طریق وضع مثلث مختلف است اما آنچه احسن و اشهر است آنست که یک عدد یک را بارقام هندسی در صلیب ضلع ایمن بنهند یعنی خانه اول است از ضلع وسط عرض این لوح و عدد دو را در زاویه یسری ضلع سافل بنهند و سه را در صلیب ضلع عالی بنهند و چهار را در زاویه یسری ضلع عالی بنهند و پنج را در خانه وسط ضلع وسط بنهند و شش را در زاویه یمنی ضلع سافل بنهند و هفت را در صلیب بنهند که در یسار شش است و هشت را در زاویه یمنی ضلع عالی بنهند و نه را در صلیب ضلع اسیر بنهند و چون را این نحو وضع کنند و از صلیبی از صلیبات اربعه لوح بنیاد نمایند ثلاثک و شبه وفق شود و چهار نمونه مثلث نوشته شد تا بر طالبان آسان گردد؛

٤	٣	٨
٩	٥	١
٢	٧	٦

٨	٣	٤
١	٥	٩
٦	٧	٢

٨	١	٦
٣	٥	٧
٤	٩	٢

٢	٩	٤
٧	٥	٣
٦	١	٨

اما طریق وضع عدد لوح مربع در آن نیز اختلاف بسیار است آنچه مشهور است آنست که یک را در زاویه یمنی ضلع عالی وضع نمایند و دو را در فرس او که خانه سوم است از ضلع دوم نهند و چهار را در خانه دو از ضلع آخر و این چیدو تمام شد پس بنا کند بدور دوم پنج را در پهلوی چهار از جانب اسیر و شش را

درخانه اول ضلعی که در فوق سافل است وهفت را درخانه دوم از ضلعی که تحت ضلع عالیست وهشت را در زاویه یسری ضلع عالی تمام شد دوره دوم پس ابتدا کنند بدوره سوم و نه را درخانه ذیل هشت وضع نمایند وده را در ذیل هفت و یازده را در ذیل شش و دوازده را در ذیل پنج وضع کنند تمام شد دور سوم پس ابتدا کنند بدور چهارم سیزده را در ذیل چهار وضع نمایند و چهارده را در ذیل سه و پانزده را در ذیل دو و شانزده را در ذیل یک و صورت عمل جهت سهولت اینست

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

اما طریق وضع عدد در لوح مخمس آنست که شش محیط این لوح که شانزده خانه است نصف شش را عدد نهند و نصف دیگر را خالی گذارند به این طریق که عدد واحد را در صلیب ایمن ضلع وسط نهند و دو را در تحت او و سه را در زاویه ایسر ضلع سافل و چهار را در خانه یمینی این زاویه و پنج را در صلیب ضلع عالی و شش را بالای صلیب ایسر ضلع وسط و هفت را در زاویه که فوق این خانه است و هشت را در خانه یمینی پنج نهند حال نصف شش موضع العدد شد باقی از این شش که هفت خانه دیگر است مانده و لوح داخل را که سه در سه است بطریقی که گفته شد سه در سه پر سازند پس در شش این لوح که داخل مخمس است نظر کردیم دیدیم که هفده قرینه واقع شده است در شش عدد هجده را در شش مخمس در مقابل هشت نهند و نوزده را در مقابل هفت و بیست را در مقابل شش و بیست و یک را مقابل پنج و بیست و دو را در مقابل چهار و بیست و سه را در مقابل سه و بیست و چهار را در مقابل دو و بیست و پنج را در مقابل یک الحاصل آنکه چون بوضع مقابلات رسد بطریق تنزل فرود می آید تا عدد لوح مکمل عدد هر چند منتهی شود از جهت سهولت تمام شکل صورت نوشته می شود تا بر طالبان این عمل آسان گردد. اینست؛

۷	۲۲	۵	۸	۲۳
۶	۱۲	۱۱	۱۶	۲۰
۲۵	۱۷	۱۳	۹	۱
۲۴	۱۰	۱۵	۱۴	۲
۳	٤	۲۱	۱۸	۱۹

و صاحبان این فن در مثلث و مربع و مخمس درج اسماء نمایند چون مقاصد از این سه لوح حاصل می شود محتاج نمی شود بدرج اسماء در لوح فوق الواح شود اگر چه ممکن است درج

اسماء در ما فوق آنها و نیز از جهت آنکه اگر مقصود تفرقه باشد مثلث جدائی بین دو کس و نقصان دولت دشمن که عدو دین است یا نقصان مال یا جاه او از مثلث حاصل است و اگر مقصود دوستی باشد میان دو شخص یا حصول دوستی برای خود یا مطلب دیگر این از مربع حاصل است و اگر مقصود داشتن حاجت است از سبیل محبت و جذب القلوب بجانب طالب او از مخمس حاصل است و مخمس را لوح جذب القلوب گویند پس چون خواهند که اسم طالب و مطلوب که قصد جدائی و تفرقه بینشان باشد در مثلث درج کنند حاصل نام هر دو را بحساب ابجد عدد بگیرند و عدد وفق طبیعی مثلث را که پانزده است از حاصل کم کنند و باقی را به سه قسم نمایند اگر حاصل بعد از طرح عدد وفق طبیعی منقسم به سه قسم صحیح می شود بلا کسر بر یک قسم یکعدد افزوده کنند و در خانه اول مثلث که خانه عدد یک است در وفق طبیعی وضع نمایند و بترتیب وضع طبیعی تمام سازند و اگر بعد از طرح در انقسام یکعدد کسر کنند در خانه دوم از ضلع آخر یکعدد بر عددی که در این خانه خواهند وضع کردن بیافزایند و تمام سازند و اگر دو عدد کسر باشد در خانه هفتم دو عدد زیاد کنند و اهل این فن در این اختلاف نموده اند و طریق درج اسماء در مربع آنست که حاصل نام طالب و مطلوب را یا حاصل اسمی از اسماء الله بگیرند از روی ابجد چهار عدد که عدد وفق طبیعی مربع است طرح کنند و باقی را چهار قسم نمایند و اگر قسمت صحیح باشد بر یک قسم آن یکعدد زیاد کنند و در خانه اول وضع نمایند و تمام سازند و طریق درج اسماء در مخمس آنست که حاصل نام طالب و مطلوب را بگیرند از روی عدد وفق طبیعی مخمس را که شصت و پنج است کم کنند و باقی را پنج قسمت نمایند و اگر کسر برداشته باشد یکعدد بر یک قسمت زیاد کنند و در خانه اول وضع کنند و تمام نمایند و مخفی نماند که ارباب این فن در نسبت الواح بکواکب سیاره اختلاف نموده اند مثل آنکه لوح مثلث را به قمر منسوب کرده اند و بعضی به مریخ نسبت داده اند و قاعده آنچنان است اول که عدد واحد است بزحل منسوب است و عدد دو را بمشتری و سه را بمریخ و چهار به شمس و پنج بزهره و شش به عطارد و هفت به قمر منسوب است و چون عدد یک و دو وفق ندارند از آن را از اعتبار انداخته اند و باقی را معتبر ساخته اند پس اول عددی که وفق دارد عدد سه است

و مأخذ آن شش است و او را به مریخ نسبت داده اند که مرتبه سوم است از اعداد و مربع را که مأخذ چهار است به شمس منسوب کرده اند و مخمس را بزهره و مسدس را به عطارد و مسبع را بقمر نسبت داده اند و چون سلسله این نسبت بقمر منتهی می شود باز عود می کنند بزحل و گویند هشت در هشت بزحل نسبت دارد و نه در نه بمشتری و ده در ده بمریخ و یازده در یازده بشمس و دوازده در دوازده بزهره و سیزده در سیزده بعطارد و چهارده در چهارده بقمر و همچنین بالا رود تا صد در صد بنابراین صد در صد بمشتری منسوب است و خواص مثلث اگر در وقتی که مریخ را با قمر نظر تربیع یا مقابله باشد وضع مثلث کنند و نام شخص را در آن درج نمایند و با دفق طبیعی آنرا وضع کنند و در آستانه آن شخص و یا در تحت دیوار منزل او و یا داخل منزل او دفن کنند آن شخص از آن منزل جدا شود و در آن منزل قرار نتواند گرفت و اگر حاصل نام دو کس را در لوح مثلث وضع کنند میان ایشان تفریق واقع شود و در آن منزل عداوت در دل ایشان با یکدیگر پیدا شود و اما خواص مربع اگر مربع را در شرف شمس و یا در نظر تثلیث و یا تسدیس آفتاب با قمر وضع کنند سبب محبت و دوستی گردد و اگر حاصل اسمی از اسماء الله در مربع درج نمایند و با خود دارند خواصی که در آن اسم است بمرور زمان عاید حال گردد و اما خواص مخمس اگر حاصل نام طالب و مطلوب را در آن درج نمایند مطلوب بجانب طالب مایل گردد و محبت پیدا کند بدانکه عدد یا زوج است یا فرد زیرا اگر تقسیم شود به مساوی و در آن کسر نباشد او را زوج خوانند و الا فرد گویند و زوج بر سه قسم است اگر قابلیت تنصیف دارد تا واحد او را زوج الزوج خوانند چون هشت و شانزده و مضاعف آنها و اگر قابل تنصیف نباشد تا واحد بلکه قابلیت فرد واحد را دارد چون شش او را زوج الفرد خوانند و اگر قابل تنصیف باشد زیاده از یکبار آنرا زوج زوج الفرد خوانند چون دوازده و همچنین در اصطلاح اهل فن وفق اوفاق بسیار است مانند وفق طبیعی و وفق ملتق و وفق بانوج و وفق معتدل الدور و وفق ذالکتابه و وفق ذالمدنین و وفق تام که آنرا منطق و ملتق دونیز خوانند و وفق ملمع که جامع انواع اوفاق است و در جداول وفقی معشر معتدل الدور بهمان یک نحو معروف

و رایج است و هر یکی دیده ایم همین بود ولی ضابطه‌ای در سیر معتدل الدور درست نیست و مربع بطریق اخرى وجده ضابطه دارد که در معتدل الدور پر می شود و اوفاق فرد که شمث کامل ندارند به سیر فرس به معتدل الدور آنها را پر کنند مگر آنچه ابوعلی بزدی صاحب غایة المراد فرماید: جداول اوفاقی که ثمث کامل دارند می شود به سیر فرس طولی از خانه وسط سطر اول شروع شود و معتدل الدور پر نمود اوفاق زوج را بتعمیق و تحلیق پر می کنند ولی آنچه را بتعمیق و تحلیق پر شده است معتدل الدور نیست و عمده در اوفاق معتدل الدور است نه ملتق و محق. محق و ملتق وفقی بر دو تضمن مربع یا مربعهای دیگر صحیح الوفق هستند مع ذلک اگر حلقه نخستین مربع کامل شود انقاط شود مربع باقی باز صحیح الوفق است آن مربع کامل را محق گویند و جز ملتق مثال مربع متسع به مثلث عمیقاً موفق می شود و تحلیقاً به معیار مثلث وسط بحرکت رخ به ۳ حلقه محیط بر مثلث موفق نگردد تعریف ملتق براولی صادق است و محق بر دومی اگر در مربعات معتدل الدور وفقی کسر بوده باشد به چند وجه می توان عمل کرد ولی علامه محمود ابن محمد متخلص به عیانی در کتاب شریف مفاتیح المغالیق گوید که اشرف آن وجوه از جهت تأثیر وفقی اینست که خود عدد را ابتدا در ضلع وفق ضرب کنیم و حاصل در مربع بکار بریم مثلاً عدد ۷۲۷ را بخواهیم در مربع چهار در چهار پر کنیم ۳ عدد کسر داریم پس خود آن عدد را در ضلع مربع که چهار است ضرب می کنیم و حاصل را که ۳۱۰۸ است عدد اول جدول مربع قرار میدهیم و بطریق اخرى جدول پر می کنیم و همچنین در سایر مربعات دیگر عالم اوفاقی مرحوم فتح الله ابن محمد رضا الحسینی المرعشی الشوشتری در کتاب شریف وفق المراد فی علم الاوفاق والاعداد فرماید: هر جا در الواح ذکر وطرح و کسر می شود مراد به آن وفقی است که خواسته باشی آیه‌ای از قرآن مجید یا سوره‌ای غیر آن را برسم عدد در لوحی رقم نمائی اما هرگاه ذالکتابه می نویسی دیگر به طرح یا ملاحظه کسر احتیاج نیست و تا توانی عدد کسردار را در مثلث نگذار که فایده‌ای ندارد و نفعی نمی بخشد و در همان کتاب فرماید چون خواهی یک آیه یا بیشتر در مثلث ذالکتابه وضع کنی باید اول ملاحظه نمود که عدد آن بحساب ابجدی ثمث صحیح دارد یا نه اگر دارد خوب و اگر ندارد

مثلث صحیح زحمت بحث و بی فایده کشی .

هرگاه وفق مربعی را از خانهای یک سطر آن تقسیم کنیم قسمت دو خانه را عدد عدل گویند مثلاً وفق مثلث پانزده است تقسیم بر سه شود که عدد خانهای یک سطر است قسمت هر خانه پنج می شود و قسمت دو خانه ده می شود و آنرا عدد عدل مثلث گویند و در مربعات طبیعی الوفق عدد عدل حاوی خانهای مربع به علاوه یکی است و غیاثی در کتاب شریف مفاتیح المغالیق گوید : معنی عدل باصطلاح اعدادیان عبارتست از عدد دو خانه لوح مربعی یا شیئی است که با جسم درست آید یا دائمی بنظم طبیعی رقم زده باشند پس دو طرف قطرین و همچنین سوت طرفین سطرین اوسطین طولی و عرضی و هکذا بیوت طرفین قطرین مربع مثلث وسط و بیوت طرفین سطرین اوسطین آنخانه ها عدلند که هر دو با جسم برابرند یکی از طرق موفق کردن اوفاق فرد مطلقاً از مثلث گرفته تا آخر خواه نیت کامل داشته باشد و خواه نداشته باشد این طریق است که سطر اول فوقانی مربع را تضعیف کرده عدد اول را در خانه منتصف بنگاریم و عدد دوم را در سطر تحتانی مربع که مجاور ضلعی است که عدد اول در آن نگاشته شده بنگاریم که خانه عدد اول با خانه عدد دوم را چون وفق دایره قرار دهیم حرکت ارقام فیلی خواهد بود و عدد دوم را بحرکت فیلی در خانها سیر میدهیم و چون بپایان رسید منتقل بخانه مقابل آن مربع می شویم و عدد را بالای آن خانه می نگاریم که این خانها با خانه مقابل تحتانی او بحرکت فیل خواهد بود و همچنین بحرکت فیل عدد را سیر میدهیم و چون دور تمام شد عدد بعد را در زیر عددی که منتهی الیه دوره فیل بود می گذاریم و بحرکت فیل عدد را سیر میدهیم تا بپایان رسد و از آنجا که بپایان رسید از ضلع مجاور او در راه آخرین خانه سطر زیرین مربع که ضلع مجاور عدد منتهی الیه قبل خود است منتقل می شویم و عدد را می نگاریم و بحرکت فیل همین نحو که گفتیم مربع را موفق می کنیم و باید توجه داشت که این سیر معقد الدور نیست زیرا معقد الدور آنست که در هر دوری تمام اقطار و سطور و اضلاع عدد داشته باشند و در طریق مذکور چنین نیست و مخفی نیست که اگر عکس بالا سطر اول تحتانی مربع را تضعیف کنیم و عمل را بالعکس بکنیم دستور انجام و هم طریق دیگری در موفق

کردن اوفاق فرد مطلقاً خواهد بود و بر الوفق .

یکی دیگر از طرق پر کردن مربعات فرد چنان دیدم و دقتی با این نحو است که خانهای حلقه را می شماریم و نصف میکنیم و حاصل را تقسیم بر چهار می کنیم ارقام در چهار جانب حلقه تقسیم شود و خانهای مقابل ارقام از همان حلقه باید خالی باشد و ابتدا شروع باید از خانه اول مثلث وسط مربع محلی باشد زیرا ملاک در موفق کردن این اوفاق همان مثلث وسط است و سیر ارقام در حلقه این قسم بحرکت رخ است و ملاک درستی عمل اینست که مثلث وسط باید بسیر طبیعی پر شود و چون مثلث موفق شد باقی دستور مانند اوفاق زوج عمل می کنیم والسلام .

شیخ محی الدین عربی در کتاب الدرر المکنون والجواهر المصون فی العلم الحروف گوید :

اعلم ان الجفر هو الکثیر الخبیر الذی لیس فوقه شیئ و لم یحید الی وضعه من لدن آدم علیه السلام الی الاسلام غیر الامام علی علیه السلام کمل ببرکته خیر الانام و مصباح الظلام علیه افضل الصلوات و اتم السلام و در همان کتاب گوید : الامام علی رضی الله تعالی عنه ورث علم الحروف من سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و الیه الاشاره بقوله انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فعلیه بالباب وقد ورث علم الاولین والآخرین و ما رأیت فیها احسنت بهم اعلم منه و هو اول من وضع مربع مائة فی مائة فی الاسلام وقد صنف الجفر جامع فی الاسرار الحروف و فیه ما جری الاولین و ما یجری الآخرین و فیه اسم الله الاعظم و تاج آدم و خاتم سلیمان و حجاب آصف و ما زال اهل التحقیق من السالفین کان محمد الحسن البصری و سفیان الثوری یغترفون من بحر اسراره و اولو التحقیق من العارفین کذالنون مصری و سهل ابن عبدالله التستری یقتبسون من مصباح انواره و کانت الائمه الراسخون من اولاده یعرفون اسرار هذا الکتاب الربانی واللباب النورانی ثم الامام الحسین علیه السلام ثم الامام محمد باقر علیه السلام ثم الامام جعفر الصادق علیه السلام و هو الذی غاص فی اعماق انواره و تکلم بغوامض الاسرار والعلوم الخفیه .

دیوان سبع سنین و قال علمنا غابر مزبور و کتاب مسطور فی رق منشور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع لاتنزمنه الطباع و عندنا الجفر الابیض و الجفر الاحمر و الجفر الاکبر و الجفر الاصغر و منا الفرس الغواص و الفارس القناص فانهم هذا اللسان الغریب و البیان العجیب انتهی ملخصاً.

میگویند اشرف اوفاق مربع چهار در چهار است و آن از افلاطون است و فرموده اند تا حروف شرح و شان را به آدم نشان ندادند آدمی به زبان آنها و کیفیات آنها آشنا نمی شوند و می گویند محی الدین عربی در این فن استاد بوده است و به مربع مذکور اهتمام داشته و گفته است اول کسی که در اسلام وفق صد در صد نوشت حضرت امیرالمؤمنین امام علی ابن ابیطالب علیهم السلام بوده است. مرحوم فتح الله شوشتری در کتاب وفق المراد فی علم الاوفاق الاعداد در خواص صد در صد که ده هزار خانه است و شرایط رسم کردن آن پس از ذکر بعضی از خواص می گوید: ده هزار خاصیت در این هست آنگاه گوید حقیر به استدعای بندگان حسام الدوله و السلطان شاهزاده ایران در فرمانفرمای خوزستان و وساطت عم زاده خود سنجر میکی عربستان این شکل مبارک را با مشک و زعفران و گلاب بر کرباس زرد وضع نموده ارسال داشتم بعد از آنکه حسب الالتماس خود از آن تاثیر دیدند و از خواص آن قلیلی از کثیر رسیدند و در مقام تجربه و امتحان بحصول مطلوب فائز گردیدند منت پذیر و در مقام تلافی بحقیر در آمدند انعم الله علی المنعم. والحمدلله رب العالمین.

و مبیانی در اخر جهان الرجل گوید: اقلیم هفتم در خواص حروف و اسماء بدان که تعویض محبت و عداوت که مردم طالبند نه انهاست که در میان مردم است و این شیوه بسیار بلند است و عزیز و همه کس آن راه ندارند و اصل همه در این حروف اب ج د هـ و ز ح ط است و آن بر دو قسم است بخش و سعد و نحوست آن اج هـ ز ط است که حروف نحوه است و سعادت آن که جهت محبت و دوستیهای عظیم و مطلبان البحر از لفظ ب د و ح حاصل شود که عددش بیست است موافق عددی حب و ود از آن ظاهر است و این نه حرف قائم تمام بیست و نه حرف است چرا که الف قائم تمام حرف ی ق غ

است و حرف ب قائم تمام حرف ب ک ر است و باقی بر این قیاس این کلام مبیانی در فن خود بحث استوار است. اجهزط را در اعمال جلالی بکار برند و بدوح را در جمالی چنانکه در مربعات مخمس را که پنج در پنج است در جلالی و مربع که چهار در چهار است در جمالی لذا گفته اند چهار در چهار هم آمیزد پنج در پنج فتنه انگیزد در اجهزط و بدوح اسرار عجیبی در علم حروف و اوفاق گفته اند عیانی در اوائل مفاتیح المغالیب که ام الکتب مؤلفات اوست در علوم غریبه مطالبی تحت دارد و این ابیات از شیخ بهائی است

ای که هستی دل به اسرار رموز غامضات اسمی از اسماء اعظم باز گویم گوش دار الا آخر ابیات و این ابیات در بیان اجهزط است که اول و ثانی آن جذر چهارم و پنجم آن است و حرف مرکز جذر جمع جمله ابیات و حرف اوسط نصف حرف اول و آخر آنست و اوسطیش ضعف اوسط است که ذوقدران و قطب دائر چنانکه مبیانی گفته بر دو قسم است سعد و نحس ناظر بر اعمال جلالی و جمالی است و آنکه گفته این نه حرف قائم تمام الخ به دایره ابنغ است که در ترفع و مساوات بکار برند.

در بیان مربعات هر عددی را که بخواهیم در مربعات اوفاقی پر کنیم اول باید مرکزی شود یعنی زکوة آن داده شود پس آن عدد مرکزی را مطابق ضابطه هر مربعی باید در آن مربع وفقی بکار برد و ضابطه اخذ زکوة اینست که ضلع ضرب در خودش می شود و از حاصل یکی کسر می شود و باقی را نگاه میداریم پس ضلع بر دو تقسیم می شود و خارج قسمت در باقی ضرب می شود.

این حاصل زکوة آن مربع وفقی است مثلاً در زکوة مربع. ۳۰ = ۲×۱۵ = ۲ ÷ ۴ و ۱۵ = ۱ - ۱۶ = ۴ × ۴

و در زکوة مخمس ۶۰ = ۲٫۵×۲۴ = ۵÷۲ و ۲۴ = ۱ - ۲۵ = ۵ × ۵ حال اگر عدد محمود ۱۶۶ باشد و بخواهیم در مربع وفقی چهار در چهار ببریم اول زکوة آن که ۳۰ است از او کسر می کنیم و حاصل را بر چهار تقسیم می کنیم خارج قسمت که در این مثال ۲۴ است در مفتاح مربع می گذاریم و بقاعده وفقی احرب و حده عمل می کنیم ۲۴ = ۴ ÷ ۱۳۶ = ۳۰ - ۱۶۶ و عددی به چهار را در مفتاح مربع چهار در چهار می نویسیم و بقاعده یاد شده

اعداد در اسیر سید هیم چنان که فرموده اند:

گر زانکه ترا هوس بچهار و چهار است | اعزب وجد نیز ترا در کار است
در خانه فیل هر یکی هفده ساز | نقصان کن از آنکه مر ترا معیار است

و اگر عدد مسبوع یکصد و نود باشد مثلاً و بخواهیم در مربع وفق پنج در پنج ببریم بدستور فوق اول زکوات شرا میدهیم و حاصل بر پنج که ضلع مخمس است تقسیم و ۲۶ در مفتاح مربع مخمس می نهیم ۲۶ = ۵ ÷ ۱۳۰ = ۶۰ - ۱۹۰

و قاعده معتد العدد بحرکت فرس اعداد را اسیر سید هیم که عدد وفق یکصد و نود می شود چنانچه در اول یکصد پنجاه بود و گرنه در عمل و یا در سیر نوبت اشتباه پیش آمده است و هکذا القیاس فی المربعات الآخر کلها.

۳۲	۳۸	۴۴	۵۰	۲۶
۴۵	۴۶	۲۷	۳۳	۳۹
۲۸	۳۴	۴۰	۴۱	۴۷
۳۶	۴۲	۴۸	۲۹	۳۵
۴۹	۳۰	۳۱	۳۷	۴۳

وفقه = ۱۹۰

۴۷	۴۰	۴۳	۳۰
۴۲	۳۱	۳۶	۴۱
۳۲	۴۵	۳۸	۳۵
۳۹	۳۴	۳۳	۴۴

وفقه = ۱۵۰

قاعده مخصوصه رک و رفد که از اعداد مستخرجه اند باید که بری عدد اسم طالب را و اضافه کنی بر آن عدد رک را پس از ملاحظه اگر عدد حاصل زوج است که نصف صحیح دارد مجموع را تنصیف می کنی و از نصف چهار عدد کم کن و باقی را در خانه اول بگذار و یک یک اضافه کن تا خانه چهارم و در خانه پنجم دو عدد اضافه کن و از خانه ششم تا هشتم هم یک یک اضافه کن بعد از آن جبر عدد اسم مطلوب را و اضافه کن بآن عدد رفد را پس اگر عدد زوج حاصل باشد که نصف صحیح دارد مجموع را تنصیف کن و از نصف چهار عدد کم کن و باقی را در خانه نهم بنویس و یک یک اضافه کن تا خانه دوازده و در خانه سیزده دو عدد اضافه کن و از خانه چهارده تا پانزده هم یک یک اضافه کن و اگر عدد حاصل فرد باشد که قابل تنصیف نیست چه در طالب و چه در مطلوب و چه در هر دو پس قاعده آنچنان است که یک عدد را قبل از تنصیف کم کن که عدد زوج شود آنوقت تنصیف کن و سه عدد از نصف کم کن و باقیمانده را در خانه یک یا نه بنویس و یک یک اضافه کن تا هشت یا

شانزده و در خانه پنج و سیزده هم یک یا اضافه کن و باید این عمل در ساعت زهره یا روز زهره باشد و با گلاب و زعفران نوشته شود و بعد از اتمام بعود و کندر و زعفران آنرا بخور کند و این عزیمت را بدور وفق بنویسد و یک مرتبه عزیمت را بر آن بخواند، عزیمت اینست: یا خُلفا لانیة یا شمعانیة یا نورابیه حَرِّکوا الارواحَ الساکنةَ المُسَکَّنَةَ فی رَفدِ المطلوب بحبّ رک الطالب حتی یصیرَ الطالبُ مطلوباً والمطلوبُ طالباً و أوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلاً وما ذلک علی الله بعزیز.

ترتیب بویت هر زوج باین قسم طالب محمد عدد ۹۲ رک عدد ۲۲۰ جمع ۳۱۲ = ۲۲۰ + ۹۲ حاصل را بر ۲ تقسیم می کنیم ۱۵۶ = ۲ ÷ ۳۱۲ چهار عدد از نصف کم می کنیم ۱۵۲ = ۴ - ۱۵۶ مطلوب علی عدد ۱۱۰ رفد ۲۸۴ جمع ۳۹۴ = ۲۸۴ + ۱۱۰ حاصل را تقسیم بر دو می کنیم ۱۹۷ = ۲ ÷ ۳۹۴ چهار عدد کم می کنیم ۱۹۳ = ۴ - ۱۹۷ جمع کل بویت ۷۰۶ می شود و اگر هر دو فرد باشند به این طریق عمل می شود مثلاً طالب داوود عددش ۱۵ رک عددش ۲۲۰ جمع ۲۳۵ = ۲۲۰ + ۱۵ چون یک عدد کم کنیم ۲۳۴ = ۱ - ۲۳۵ می شود باقیمانده را دو قسمت می کنیم ۱۱۷ = ۲ ÷ ۲۳۴ و از نصف سه عدد کم می کنیم یکصد و چهارده می شود. ۱۱۴ = ۳ - ۱۱۷ و این عدد را در خانه اول سمت راست جدول می نویسیم بعد اسم مطلوب را عدد گرفته مثلاً احمد عددش ۵۳ رفد عددش ۲۸۴ جمع ۳۳۷ = ۲۸۴ + ۵۳ و از جمع یک عدد کم می کنیم ۳۳۶ می شود و آنرا بر دو تقسیم می کنیم می شود ۱۶۸ و از این عدد سه کم می کنیم می شود ۱۶۵ و این عدد را در خانه شانزده جدول می نویسیم جمع ۵۷۲ می شود و اما زوج و فرد را به این طریق پر می کنیم:

مثلاً اسم طالب طالب عددش ۴۲ رک ۲۲۰ جمع ۲۶۲ نصف ۱۳۱ و از نصف چهار عدد کم می کنیم ۱۲۷ می شود و این رقم را در خانه اول از سمت راست جدول می نویسیم بعد اسم مطلوب را مثلاً رضا عددش ۱۰۰۱ رفد عددش ۲۸۴ جمع ۱۲۸۵ یک عدد اضافه می کنیم ۱۲۸۶ می شود نصف می کنیم ۶۴۳ می شود سه عدد بر نصف افزودیم شد ۶۴۶ جمع ۱۵۴۷ می شود.

واما فرد و زوج به اینطریق عمل میشود مثلاً اسم طالب ابوطالب عددش ۵۱ رکن ۲۲۰ جمع ۲۷۱ یک عدد کم کردیم ۲۷۰ شد واین عدد را در خانه اول جدول ثبت است مینویسیم بعد اسم مطلوب را عدد میگیریم عبدالمطلب عددش ۱۹٤ رکن ۲۸٤ جمع ٤۷۸ نصف ۲۳۹ چهار اضافه کردیم ۲٤۳ شد و این عدد را در خانه شانزده جدول می نویسیم جمع ۷٤۹ می شود

هردوفرد

۱۲۱	۱٤۷	۱۷۰	۱۱٤
۱۲۹	۱۱٥	۱۲۰	۱٦۸
۱۱٦	۱۷۲	۱٦٥	۱۱۹
۱٦٦	۱۱۸	۱۱۷	۱۷۱

زوج وفرد

۱۳٥	٦٤۱	٦٤٤	۱۲۷
٦٤۳	۱۲۸	۱۳٤	٦٤۲
۱۲۹	٦٤٦	٦۳۹	۱۳۳
٦٤۰	۱۳۲	۱۳۰	٦۸٥

فرد وزوج

۱۳۹	۲۳۷	۲٤۱	۱۳۲
۲٤۰	۱۳۳	۱۳۸	۲۳۸
۱۳٤	۲٤۳	۲۳٥	۱۳۷
۲۳٦	۱۳٦	۱۳٥	۲٤۲

وقوف بر آن مفتاح این علوم است هرکه نااهل باشد مجال آن نرسد و اگر خلاف شرع در رفتار خلاف آدمیت کند بفقر و جنون گرفتاری شود خلوص ایمان و صداقت و حفظ شئون انسانی ضرورت است

٦	۲۸	۳٤	۲		٥
۱۰	۱۸	۲۱	٦٤	۱۱	۲۷
۲۹	۲۳	۱۲	۱۷	۲۲	۸
۳۰	۱۳	۲٦	۱۹	۱٦	۷
٤	۲۰	۱٥	۱٤	۲٥	۳۳
۳۲	۹	۳	۳٥	۱	۳۱

۱۰	٤٥	٤٤	۷	۱۱	۱۲	٤٦
۹	۱۹	۳٤	۱۷	۲۰	۳٥	٤۱
۸	۱۸	۲٤	۲۳	۲۸	۳۲	٤۲
	۳۷	۲۹	۲٥	۲۱	۱۳	۱
٤۸	۳٦	۲۲	۲۷	۲٦	۱٤	۲
٤۷	۱٥	۱٦	۳۳	۳۰	۳۱	۳
٤	٥	٦	٤۳	۳۹	۳۸	٤۰

۱۳	۷٦	۷٥	۷٤	۹	۱٤	۱٥	۱٦	۷۷
۱۲	۲٦	٦۱	٦۰	۲۳	۲۷	٦۸	٦٦	۷۰
۱۱	٦٥	۲٥	٥۰	۳۲	۳٦	٥۱	٥۷	۷۱
۱۰	٦٤	٦٤	٤	۳۹	٤٤	٤۸	٥۸	۷۲
	٦٥	٥۳	٤٥	٤۱	۳۷	۲۹	۱۷	۱
۸۰	۷۳	٥۲	۲۸	٤۳	٤۲	۳	۱۸	۲
۸۹	٦۳	۳۱	۳۲	٤۹	٤٦	٤۷	۱۹	۳۰
۷۸	۲۰	۲۱	۲۱	٥۹	٥٥	٥٤	٥۲	٤
٥	٦	۷	۸	۷۳	٦۰	٦۷	٦٦	۷۹

٥۲	۱٥	٥٤	۹	٦۰	۷	٦۲	۱
٥۳	۱۰	٥۱	۱٦	٦۱	۲	٥۹	۸
۱۱	٥٦	۱۳	٥	۳		٥٤	٥۸
۱٤	٤۰	۱۲	٥٥	٦	٥۷	٤	٦۳
۳٦	۳۱	۲۸	۲٥	٤٤	۳۳	٤۲	۱۷
۳۷	۳٦	۲٥	٤۲	٤٥	۱۸	٤۳	۲٤
۲۷	٤۰	۲۹	۳٤	۱۹	٤۸	۲۱	٤۲
۳۰	۲۳	۲۸	۳۹	۲۲	٤۱	۲۰	٤۷

واین مخمس رکن رفد از اول حکمت

۱۱۲۸	۱۸	۱۸٦	۱۰۳۷	۲۱۷
۲۸۷	۱۰۳۳	۲۱۸	۱۲۲۹	۱۹
۲۱۹	۱۱٤۰	بروج	۱۸۳	۱۰۳٤
۱٦	رفد	۱۰۳٥	رکن	۱۱۳۰
۱۰۳۹	۲۲۱	۱۱۳۷	۱۷	۲۸٥

این مربع از شیخ بهائیست

جی ق	۲۰۱	۱۰۱	ع از
۱۰۰	۷۰۹	۱۱۲	۲۰۲
۹	۱۰۳	۹	۱۱۱
ب زا	۱۱۰	۹۰۱	ب ق

مربع شیخ محی الدین عربی

		ر	ف	ع	
ع	۳۱۸	۳۲۲	۳۲۸	۳۱۷	ع
ف	۳۲٤	۳۲۱	۳۱٤	۳۲۷	ف
د	۳۱٥	۳۲٦	۳۲٥	۳۲۰	د
ر	۳۲۹	۳۱٦	۳۱۹	۳۲۲	ر
	ر	د	ف	ع	

در بیان کیفیت مربع قوی و طبایع نفعیه و علویه بالمکیر که عمل طلسم عبارت از آنست و آثار غریبه که بر آن مترتب می گردد و چون استخراج این قوی بالمکیر و تبیین شد اثری شود که کلیات جمیع شرایط عمل بوجه لایق و نسبت کامله شده باشد بدون آن زحمت و رنج بیجا و بیفایده خواهد بود زیرا که مادام شرط موجود نشود در وجود نتواند شد و اگر کسی خواهد بداند تحقیق این علم چگونه رسیده ملاحظه کند که حق سبحانه و تعالی اجرام فلکی و ستارگان را چنان آفریده است که از حرکات ایشان در این عالم آثار ظاهر شود بلکه حوادث عالم سفلی مطیع حرکات اجرام علوی اند و هر کوکبی را مناسبتی است با حصی از حوادث و هر برجی را طبیعتی است بلکه هر درجه از برجی را طبیعتی دیگر دارد و پس ایشان به تجربه بسیار و گذشت زمان واقف گشتند بر خواص درجات بروج و تأثیرات کواکب و معلوم است که هرگاه فاعل موجود گردد قابل موجود بود آن فعل خوب ظاهر شود لاجرم حکیمان چون خواستند که فعل ستاره در عالم ظاهر شود نگاه داشتند تا آن کواکب بدان درجه رسید که لایق آن فعل باشد و جمله ستاره‌ها که دافع آن فعل باشد از وی ساقط گردند و چون چنین بود آنچه تعلق بعلت فاعلی دارد تمام شده باشد پس هرچه تعلق به علتهای عالم سفلی دارد جمع کردند چنانکه از انواع الطعام و انواع اجساد و رنگها و اشکال هرچه مناسب آن کوکب باشد جمع کرده شود آنگاه عامل در صحیح و فعل انجام دهد با اعتقاد کامل و یقینی تمام اندیشه کند زیرا نفس در حوادث این عالم تأثیر زیاد دارد و چون اسباب آسمانی و زمینی و جسمانی مجتمع شوند هرآینه آن فعل در وجود آید و لکن عامل باید در حکمت و اسرار طبیعت آگاه بوده باشد و از علم احکام نیز بهره داشته باشد و در تجربه خود صابر باشد چون اجماع این شروط نادر است و کم بدست می آید لاجرم

حقیقت این عالم پوشیده مانده است.

و ثابت این فرقه که از جمله حکمای حروب است طلسماتی که بر غیر شایسته شروط عمل شود تشبیه نموده است بجسد بی روح زیرا که بسبب اختلاف نظم و فقدان شرائط قابل آن نیست که روحانیات کواکب در آن منتشر شده منشأ آثار و مظهر افعال گردد لاجرم اهم مهمات در این باب حفظ شروط و آدابی است که استادان فن به تجربه و تحقیق دیده و اسرار و بواطن اشیاء ذکر نموده اند و آنها بر دو گونه است و اختصاص به بعضی دون بعضی ندارد و یکی دیگر شرائط و آداب مخصوص بهر طلسمی از طلسمات است و شرط اعظم آنست که عامل طلسم اولاً تهذیب اخلاق و اصلاح احوال و تجرید نفس خود نموده تا او را با ارواح علویه و نفوس مجرده فلکیه مشابهتی پیدا شود که روی آن طلب فیض مقاصد و استفاده خیرات و سعادات از ایشان تواند نمود و در هر باب تقید نمود شرع شریف برده از شبهات و محرمات و آنچه موجب قساوت قلب و ظلمت نفس باشد احتراز و اجتناب کند و مادام که ضرورتی قوی که باعث شود اقدام بر عمل طلسم ننماید و بدون آن به دعا و تصدق و توکل و توسل به ائمه اطهار معصومین علیهم السلام اکتفا نموده طالب فتوح از آن جهت بوده باشد و از طلسماتی که مستلزم اضرار اهل ایمان و تضییع اموال و نفوس و تخریب و تفریق و آنچه از این مقوله باشد اجتناب واجب شمرده بچشم بصیرت در این معنی نظر نماید که حق تعالی که ایجاد انواع مکونات علوی و سفلی فرموده از برای محض همین است که آثار قدرت باهره از سر حد خفا بمنصه ظهور رسیده خواص عجیبه غریبه که در آنها ابداع شده است بمصارفی که متضمن مصلحت عام و موافق رضای او جل و شأنه برده باشد مصروف گردد و چنانچه احدی را شقاوت و بدبختی غالب شده طلسم و نیرنج را وسیله حصول اغراض فاسده نفسانی یا زخارف فانیه دنیوی یا ایصال ضرر به غیر مستحق نماید معارضه با حکمت بالغه الهی نموده خواهد بود چون غالب ابنای زمان از این نوعند لهذا بسیاری از طلسمات را بزرگان نقل نموده اند این حقیر و فقیر محذوف داشته تا جائیکه با قواعد شرع مقدس و عقل منافاتی نداشته مفتاح رمز طلسم را گفتم و به این اکتفا نموده و دوم اجتماع زهره و ظهور خاطر عامل خیلی مهم است زیرا که در حالت تفرق حواس

و تشتت بال ترتب اعمال است که در مراعات بعضی از آنها سبب سهو و ذهولی واقع شده سبب فوت مطلب یا ترتیب نقیض مدعا گردد چنانچه این صورت از مشاهده بعضی معجونهای مرکبه که خللی در ترکیب آنها اتفاق افتد کمال وضوح دارد چون از مدلولات کواکب و بروج که در مقصد اول سبق ذکر یافت معلوم شد که هر مقصدی از مقاصد کلیه و جزئیه متعلق بکوکبی از کواکب سبعه و برجی از بروج دوازده گانه می باشد و بدین سبب از جمله مهمات در عمل ملاحظه نسبت و صلاح حال کواکب و بروج منسوب الیه است. مثلاً در طلسمات الفت و محبت و موافقت خصوصاً مابین ازواج مراعات حال سعدین و همچنین صلاح احوال بروج را مراعات لازم است که سعدین میزده یا یکی در برج منعقود باشد و لااقل از نحسین چیزی در آنجا نباشد و در جمیع احوال غیر از وقت مقارنه نحسین احترازی باید نمود و زمان مقارنه سعدین را اگر سایر شرائط دست بهم دهد غنیمت باید شمرد و سبب در همگی این جمله همین است که چون بنای این اعمال بر استعانت و استمداد با شخاص علویه است تا افاضه مقصود بر طالب نمایند پس در اوقاتی که اشخاص علویه مسعود و قوی حال باشند استعانت به ایشان مظنه حصول مأمول و انجاح مقصد باشد و از مراعات طالع و محافظت نسبت آن با مقصود غافل نباید بود و اگر عمل در روز باشد طالع را برج نهاری و در شب برج لیلی و در اعمال خیر برج مستقیم الطلوع و در اعمال شر برج معوج الطلوع قرار داده مگر در خصوص بعضی اعمال که شروط طالع خاص باشد که موافقت شرط باید نمود.

شرط در اجسام متعلقه که در اعمال طلسمیه بکار میرود آن است که آنچه چون جواهر منطبعه باشد مانند طلا و نقره و امثال آن باید خالص بوده و غش از آن بیرون نموده باشند که بهیچ وجه با اجزای غریبه ممزوج نباشد و چون صحایف سازند مبالغه تمام در جلا و صیقل کردن آن نمایند بحدی که صفا و درخشندگی کامل بهم رسانند که در این هنگام مناسبت آن بجواهر علویه و عالم مجردات اتم و نفعت مقصود بحصول اقرب خواهد بود و آنچه جواهر حجریه باشد مانند یاقوت و کهربا و مانند آن هر چه بزرگ و شفاف و خوش آب و رنگ و بی عیب باشد اختیار نمایند و آنچه از نباتات باشد خواه اشجار و خواه اعشاب اگر تازه بهم رسد البته اولی خواهد بود و اگر تازه بهم نرسد باید بحدی باشد که

وقت آن باقی باشد و در غیر این مطلقاً اثری از آن مترتب نمیگردد و هر چه از اجزای حیوانی باشد باید از حیوان جوان بی عیب مذبوح فراگرفت که در وقت ذبح احتیاط تمام در بیرون رفتن خون آن نموده باشد و از حیوان مرده و معیوب البته احتراز و اجتناب نموده و هر چه مقداری از برای آن تعیین شده باشد نهایت دقت در وزن و ضبط آن معمول داشت که همان مقدار معیّن بدون کم و زیاد بکار برد زیرا که اثر معیّن مترتب بر آن وزن معیّن است .

امیداست خواننده این کتاب بر قواعد نفیسه که در او ذکر شده واقف شود و فقیر را بفاتحه فراموش نکند و سعی را ضایع نداند و قدرش نگاه دارد و عمر را بابیت و ناشایست بکار نبرد تا گرفتار خزان دو جهانی نشود و مطابق گفته های مردان حق عمل کند تا بمراد برسد چون این باغی است پر از درختان سرسبز و گلهای رنگارنگ و رایحهٔ دل انگیز که میوه در او مخفی است هر کس وارد باغ می شود میتواند از او بهره ببرد امّا اگر شخص فایده برنده مقصد سوء استفاده کرده و از حد خود خارج شود و موجب ضرر و زیان گردد از باغ رانده می شود و دیگر بجز در ذهن و خیال خود یادی از این باغ کند هرگز به ثمرات آن دست نخواهد یافت . صاحبان این فن بجهت اینکه مبادا اسرار بر نااهلان فاش گردد حقایق را پشت در سینه داشته اند و کلیدی بر آن نگذاشته اند تا نااهلان از دستیابی موجب هلاکت گردند ولی بخاطر فاطر حقیر چنین آمد برای فراموش نشدن این علوم در حد توانم کلیدی در صورت مراجعه افراد صالح به آنها تقدیم کنم . حال به طالبانی که باین اسرار آگاه شوند وصیّت می کنم که در راه صحیح مورد استفاده قرار دهند و خود را از غرض نگاه دارند تا به کل آنچه حاصل این علوم است بقدر حوصله خود بیابند .

« والسّلام علی من اتبع الهدی »